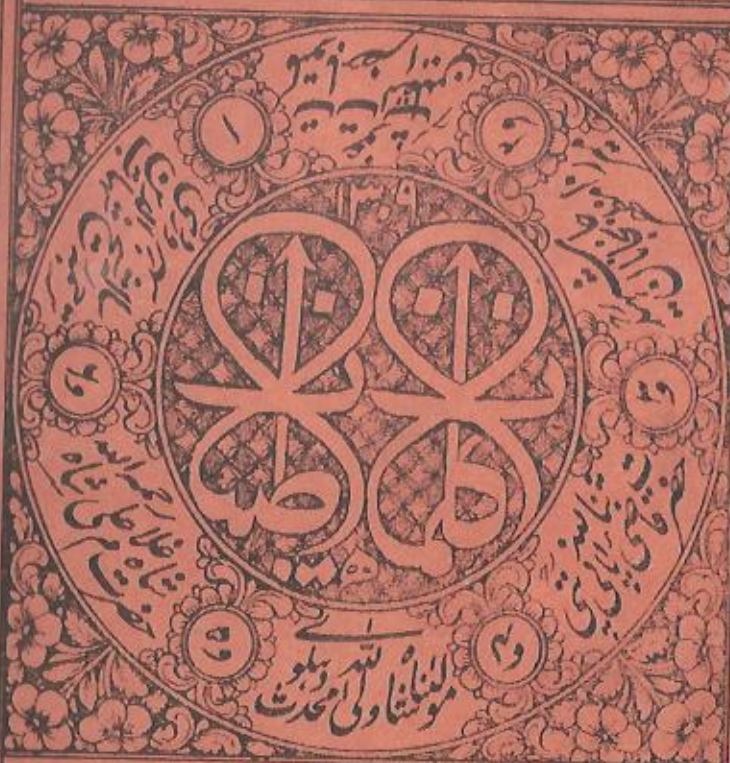


الْآنَ أُولِيَاءُ الْأَخْوِيَّةِ وَلَا هُمْ يَحْنُونَ
 اللَّهُ عَلَيْهِمُ الرِّحْمَةُ

احمد رشيد وانشاء كورين زمان فرخی از قرآن بتوفیق الهی و فیوض ناشی از ائمه مجتهدین



تبریزی چنانچه حلی فی فضائل الرحمن مقابلہ فی حق و حسن انشاء صاحب لای ما و محبت عبد السلام احمد کو

دبیر مطبع مجتبی واقع در طبع در



الحمد لله الذي بتحميده يستغفر كل كتاب يدركه يصل كل خطاب فيشهد ان لا اله الا الله وحده
لا شريك له ونشهد ان محمدا عبده ورسوله شهادة بينا بها الشاهد دار الرضوان
بلا ارنباب فضله على محمد واله صلوة تنقلنا من هول المظلم يوم الحساب ثمهد لنا عند
الله زلفى وحسن المناب **باب بعد** ميگویند حقیر منصف عباد الله الواحد الاحد ابو انجیر محمد ابن احمد
مراد آبادی مولانا فاروقی نسباً نقشبندی مجددی شریکاً از بد و شعور داعیه طلب طریقت در سرمه بود
وبعد از تحصیل علوم شغف باطنی افزود مگر بمضمون **س** اسے بسا ابلیس آورده است و هست و پس
بهروستی نباید داد و دست به مبتصوفین خرقه پوش گندم نمای جو فروش که به کل مرکب گرفتارند و از کتاب
و سنت بهره ندارند و بزرگی علما و فقرا برآده و چیز مادر وین متین امداد کرده طریقت را غیر شریعت
گویند و منی آوردم و مسترصف فضل رحمانی و موهبت سبحانی بودم تا آنکه قانده خیرم به بندگی خدمت فراداد
قطب لاقطاب سلطان المشائخ فی الآفاق وارث موارث الاولیاء بالاستحقاق حجة الله علی عباده رحمة الله
الفاضلة فی بلاد قطب فلک الهدایة مرکز دائرة اندر لیل النهایة فی البدایة سیدی و خیرة یومی
و غنی و مکان الروح من جسدی ظل الله للانسان مرشدنا و یار و یار استاذنا و ملاذنا مولانا

فصل الرحمن مع الشکر لیسین بطول بقاءه و نور العوالم بنوره و ضیاء رسالته و آیت مالا عین
مات و سمعت مالا اذن سمعت **س** هو خیر من یحیی کل غیثه و واکرم من یطوی الیه المراحل من بعد
بطالع کتب قوم قدیم و جدید تا موفق شدم و آخر کتابی که بطالع و در آمد مکتوبات قدسی آیات حضرت عارف
ادی الی الله عامل اسرار الطریقة و الشریقة موضع دقائق السوء بحقیقة حضرت شمس الدین حبیب الرحمن مرزا
مظهر جانجنان شهید بود قدس سره که کشف بسیاری از معضلات شریعت و طریقت میکند
و صل الشری از دقائق مذہب ملت مینماید و چون این جوامع الکلم بسوچسپ آمد باسته قصایش کوشیدم و
و با هم گذاشتم تا آنکه در ایفات خلفای حضرت ایشان قدس سره مضاعف آن یافتیم و هنگام تماش
کتاب حضرت غوث الثقلین امام الطائفتین شیخ الاسلام و المسلمین محی الدین ابو محمد عبد القادر
احسنی ائینی اسماعیلی و حضرت عارف بالله مولانا شاه ولی الله محدث دهلوی حضرت محی الدین
قاضی ثار الله پانی پتی رحمة الله علیهم جمیعین نیز بدست آمد پس خواستم که تنها متسلذذ نباشم بل رها کرد
مرزا سازم و باینغرض آن تفریق را بجای آوردم و از هر باغی گلی برچیدم و بکثر کتاب تمام اسرار عارفین
و سیر الطالیین شیخ الشیخ شهاب الدین سهروردی رحمة الله علیه که مختصر است مضبوط
در سیرت سلف صالح نقل کردم بطریق ترجمه با هر کس که واجب است برین فرمان برداشت امر وی بخود آورد
دوی تا خواستم سخن از پیش خود و مجبور به کلیات طلیات موسوم کردم و بدو باب مستوب ختم
باب اول در کتابتین باین باب شتمست بر چهار **فصل اول** در کتابت حضرت غوث الثقلین
فصل دوم در کتابت حضرت مرزا صاحب شهید **فصل سوم** در کتابت قاضی ثار الله پانی پتی
فصل چهارم در کتابت مولانا شاه ولی الله محدث دهلوی **باب دوم** در ترجمه سلام مرزا
ابو سیر الطالیین شیخ سهروردی رحمة الله علیه که عزیزان تمتع بردارند فقیر را بهای حسن خالست یا دارند معا
فی فیقه الابالله علیه توکل و هو لب العرش العظیم **باب اول** از کتاب کلمات طلیات در کتابت
و این باب شتمست بر چهار **فصل اول** در کتابت حضرت غوث الثقلین رحمة الله علیه
بسم الله الرحمن الرحیم
مکتوب اول العزیز سینه طلب خود یک در بونه و الذین جاهدوا فینا و بآتش و جیذ که در الله نفسه

بگذرد و خاص کن تا شایان سر تهی پیهم سبکنا گرد و در باران الله استحقاق الموقنین
 انفسهم واموالهم بانهم اخرجوا اورا زرش باشد و بدان سرمایه توانی که بصاعت دین خالص الا لله
 اللی فی الحاصل کنی و شاید مرضی انما سر و المخلص و خط خط عظیمه بکشاید و از لواحق انوار حق شرح
 الله صدق کلامه که حق تعالی نور و نور حق شاعی بر تو باد و از ندای داعی اذعونی استجب لکم باعنه
 در دل تو پیدا آید و از حقیض قل تمام الدنيا فکلیل پای همت بیرون نمی و از اوج والخره خیر از الله
 عبود کنی و از نسیم سخن اقرب الی من حبیل تو برید بوی و در شام جان تو رسد و شجره قلبان در بهار
 آید و از باختران قل الله ثم ذکرهم در بوستان تجرید فکلام مع الله الهما آخری برگ شوی و ریاح فصل بها
 ان الذین سبقتم هم مننا احسنه روزین آید و محاب ان الله یحب الی الیه من یتشاء
 از ثغیر فصل یاریدن که و از ارضی ریاض قلوب از نباتات و علمناه من لدنا کما سر سبز شود
 و اجمار بسایین از انما سران رحمة الله قریب من المحسنین بار و گرد و عیون و وصول از سر چشمه
 عینا یشریبها المرقون و وادی سرور آید و بشتر بقال ذلک فضل الله یؤتی من یتشاء
 بشدت فیض و از ساند الا فاولاخره و الا فاولاخره بالجنة التي کنتم توعدون جنت نعیم رضی الله
 نذر و در کافوا و اشربوا حنیئا بما کنتم تعملون و السلام مکتوب و ای عزیز ترس از ان روز که
 یوم یقرن لهم من ارجیه ارجیه و صابجه و نبیه و از محاسبه و ان تبدوا اما فی نفسکم اوی تحقوه
 یحاسبکم الله اندیشه کن و چون اولیک کالاف و خطوط نفسانی مشغول مباش و سرور مراقبه
 فاذا کون فی ذکر کفر و برودیده و در شام و حجاب و مین تا خضر الی حجابنا ظر که بکشا و نظاره کن و از نسیم
 و لکم فیها ما تشتهون انفسکم و لکم فیها ما تدعون یا و اور تا ندای داعی الله یدعونی الی الله و السلام
 و در گوش هوش توافد و از خوابگاه غفلت انما الحیوة الدنيا لوعج کفو سیدار گردی و در طلب و جات
 و السابقون السابقون اولیک المرقون فی جنات التعلیم از سر قدم سازی و مرکب همت از جان
 دل و در تازی تا بشیر الطاف الله لطیف بعباده با هزاران طباق ندای لهم البس فی ثیوبهم
 آید و عساکر امو و لله جنت السموات و الارض همزه تو شود و بر شکر اعداء الشیطان للانسان علی مبین
 فی عزانی و از دایم هوای نفسان انفس لافا و قیاسه خلاص یابی و لوح دل را از لطائف اسرار حق بطلک

مقوم گردانی و مرغ دل از خطا رقص قدیم یا و در و رضای سلوک فاسک سبل بک ذللا بخل
 بیاق و سپر و از آید و از شمار نس و بسایین کل من کل الثمرات محفوظ گرد و آینه سرازو امع انوار
 جمالیات هم صفت نور گرد که سر قبح اللیل فی النهار کمشوف شود و در و رضه خضیر تو از اسطر مر اظم
 و از لسان السلام فار فابتنابه جنات و حبیب صید سر سبز بچرخ آرم گرد و در و رضه خضیر تو از اسطر مر اظم
 میتا مر تر افهم شود و ستار فشکفنا عنک غطاءک فبصر الیوم حدید از پیش تو بر دازند و تو در
 شام کمال او فرومانی گاه و در یابی بی نیازی ان الله لغنی عن العالمین فروشوی و از سوم سب
 افاغوا مک الله و در گراب سر گردانی فرومانی و گاه و از نسیم لطف و لا یتیشوا من روح الله و گلشن
 حبیب چون غنای بسیار شوق و در ترنم آبی و از غلبات و جود نغمه انی لجلد یخرج یوسف بر کشی و سازه زبان
 لباس پیش آیند و گویند تالله انک لفی ضلالک القدیم و چون تاثیر و القه علی وجه فارند
 بصیرا ظاهر گردد و جمله خوان با هزاران نیاز و عجز و خواست کشت که استغفر لنادی و بنا انا کنا
 خاطبین و از سر صدق بر خوانند که لقد اترك الله علینا و تو در مقام مناجات آبی و زبان
 حال گوئی که رب قدایتی من الملك و علمتی من تا و یل الاحادیث فاطر السموات والارض
 انت فی فی الدنیا والاخره توفی مسلما و الحقن بالصلحین و السلام مکتوب سوم
 ای عزیز پیش ازین تغافل کردن و بحیات مغرور شدن نه دلیل سعادت بود و مگر خطاب ارضیت
 بالحیوة الدنیا من الاخره بگوش جان تر رسیده است و از وعید و من کان فی هذه اعمی فهو فی
 الاخره اعمی و اصل سببلا هیچ خوف نداری و از تهدید اقرب للناس حسابهم و هم فی غفلة
 معرضی هیچ اندیشه نمیکنی و از تو بیج من کان یزید حزن الدنیا نوة منها و عاله فی الاخره
 من تضییع هیچ یابنی آری و از تنبیه فاما من طغى و اشد الحیوة الدنیا فان الجحیم هی المادی
 هیچ انتباه نمیگیری تا چند در تری غفلت سرگردان و در سیدای شهوت بی سامان باشی یک و در صوم
 نق بوا الی الله و در شور و در محراب و انیبو المار بیکم توجه بر و بر بیان صدق و اخلاص بر خوان انی
 و جنت و جی للذین ظلموا السموات والارض حنیفاً تا نفسان سر و هو الذی یقبل التوبة عن
 عباده و یعفو عن السيئات و از خزان الطاف ان الله غفور رحیم بر تو کمشوف شود و یک عنایت

بشارت چنین رساند ان الله يحب المتواضعين وحب اللمنظر من بين وهداج معارج تعز من نشاء عروج
 بخشه و سنادی اقبال ز زبان حال ندانند که ان الذی قال اولینا الله ثم استقاموا فلا خوف علیهم انهم یخرجون
 والسلام مکتوب چهارم اے عزیز چون شمس معارف از سطوح سموات سر طلع کند و اراضی
 قلوب بنور ایتد منور گردد که اشرف الارض بنور بها و غطای نظام خیال از پیش بصائر عقول
 مرتفع شود که فکشف غایت عظمتک نو نظر افهام از مشاهد لوا مع انوار قدس از حیرت چشم باز ماند و خول
 افکار از کشف عجایب عالم ملکوت و تعجب شود و ایمان عشق او را در بادی طلب سرگردان کند و غلبه
 شوق در سواطن قرب انس بخشه و سنادی ان الله لذ و فضل علی الناس ندانند و حق معکون کنند
 چون بر نکته سرعیت مطلع گردی خود را گم کند و لا یجعل الله اله الا حق و در دریای یمینی لیسلی
 الامر شیخ فرو شود تا گوهر امیر را بچنگ آرد و امواج عزت او را در محیط عظمت و راند از چون خواهد که بر کناره
 آید و گرداب حیرت افتد و بگوید ای ظلمت نفس فاعف عنی مراکب اعدا از لطاف و جلاهم فی لیل
 در رسد و او را با صل لطف نصیب بر جنتنا من نشاء فرو آرد و مفتاح خزائن اسرار و الله بکل شیء عظیم
 سپارند و بر سوز و اشارات و ان الی ربک المنتهی اطلع بخشه پس فاحی الی عبده ما اوحی چه باشد و
 نقد رای من آیات به الکبری چه معنی دارد مکتوب پنجم اے عزیز کی از عالم غرور فلا یغیرکم الحیوة
 الدنیا و لا یغیرکم بالله الغرور و عبور کن و از منازل اهل حضور که تعز فی وجوههم نضرة النعیم یاد آید
 تا گویی از نفحات بوستان فردم و ریحان و جنة نغیر بهشام جان تو رسد و جبره از جام جهان نمایی
 و یسقون من رجیق مختوم ختامه مسک و کام تو ریزد و دقائق اسرار صفاق جلا الحق من ربک مکشوف
 بر تو شود و تو بر بها طغریه و لا تدع من دون الله مالا یفتعک و لا یضربک از مسافرانش
 سخن نقص علیک بنایم بالحق فسانه و مشاهد و مشهود استماع کنی گاهی با مدا و نغمت خطاب
 فیشرع بادی الذین یستمعون القلب فیتبعون احسنه از غایت شوق و طرب کمال و گاهی از صدقات مطو
 فاستقم كما امرت ومن تاب معك سرور اقمه حزن و کنی و گاهی بجل المیتین و اعصموا بحبل الله جمیعاً
 چنگ در زنی و گاهی در فرنگ و ما النصر الا من عند الله و آویزی و گاهی در دریای سنسند بجهنم من
 حیث لا یعلمون فرو شوی و گاهی بر ساحل لطف ان الله بکم رؤوف رحیم گذنی و از صائق فمن

کان وجه القادر فلیعل علامها کما اثار بر چینی و از هزار کل درجات ماعلوا یا مدی اخلاص اغترف
 ثانی و در طلب صدر ان صلو فی و نسک و حیای و معانی لله رب العالمین لا شریک له قرار گیری و از
 مانه و نیم و من اوفی بهد من الله فاستبشر و از بخوری و از سنادی ندانند شوی یا عبادی لا خوف
 علیکم الیوم و لا انتم تحزنون مکتوب ششم اے عزیز چون آهنگ مزامیر انس بسامع قلوب در رسد
 و از سماع نغمات خطاب الست بر بکر رایا و آرد و لکرات قالوا بیله را تذکر کند و عند لیسان اخران
 او فارست نغمه یا اسفی علی یوسف بر نشد و بر بطر کرب ترانه انکسار و ابیضت عیناه من الحزن فو
 کطیبه نواختن گیرد و طنبور نوای مینوایی انما الشکوا فی و حزنی الی الله یا بهنگ فصید جمیل
 فرو داشت کند و بر قات جذبات شوق و روضای سموات سر سر و ریحان آید و انوار چون دل منظر گرداند
 یکاد سابر قین و هلالا بصار و قطرات غیرت از صحاب مین روح سپندان متفاهر گردد و ارضی مرز مین
 کان برید حوت الاخرة زده فی حسیته از نباتات و حد که الله مغامه کثیره جمله محمد گرد و حد که
 المال و من یتوکل علی الله فهو حسبه نغمات روائح ان الله بالغ امره قد جعل الله لکل شیء قدراً و سر
 سطر و مع شود و و اعصاب نهال صبر شمار اغایو فی الصبر و ان اجزم بغیر حساب بحالیت رسد
 و متاع عنایت هذا عطاءنا فامتن او امسک و از بهر آید و سنادی جوی الغفور ذوالرحمة
 و اورد و ان هذا لریضاً مالاً من نفاذ و الله اعلم بالصواب مکتوب هفتم اے عزیز تا جبهه اضطراب
 رخک نیاز تنهی و از صحاب مین باران حسرت تناری بوستان عیش تو بر گز ز نباتات طرب سر سبز نشو و نباتات
 سید بر همین مژده و بار و رنگ و دو اعضان صبر بادراق رضا و ریاضین انس و ثمرات قرب و ان له عندنا
 لطف و حسن غالب سر سبز نشو و نباتات نرسد و عند لیلب قلب بنم شوق و در نرم نیاید و همای فواد با جبهه
 ن ذاهب الی بی سیدلین از نفس ام الانسان و پر و از نشود و از فضا لا قدن عینیک الی ما
 منایه از و ایا منهم زهرة الحیوة الدنیا انفتحت فیهم عبور کند و هرگز بسده مقعد صدق
 علیک مقتدر نرسد و از شمار اشجار هم مایشا و ن عند ربهم هیچ بخورد و از بوستان و الله عند حسن
 لب بوی بهشام جان وی نرسد و از گلزار نیم و اهد از السلام عند ربهم و هو یمیم یا کافوا بعلون
 خود داری نیابد و السلام مکتوب هشتم اے عزیز چون فروغ نور صبح تو چیدان افق شارق قلوب

ظهور یابکره والصبح اذا تنفس وشموس عین الیقین برافلاک سرسبز استوار شود که الشمس تجری
 مستقر لها ظلمات وجو و بشیر و حضور انوار لغات نور هم یسبح بین ایدیه مستواری شود و سر نوچه
 اللیل النهار ظاهر گردد و سابقه عنایت الله ولی الذین امنوا یخرجهم من الظلمات الی النور نقاب
 از پیش بر دارد و بر شکر شیطان که ان الشیطان لکدر و مبین فی ورائی و او در معرکه فاتح فی مد و
 با سپاه خویش که زین للناس حب الشهوات من النساء والبنین بالشکر قلب معارض شود و ایشان از صدق
 حال بسان خطار بر خوانند که یضیق صدک ولا یطلق لسانی و با هزاران عجز و خواست گفت که
 واعف عنا و اغفر لنا و ارحمنا انت مولنا فانصنا علی القوم الکفرین و یأتی عند مفاته الغیب لا
 یعلمها الا هو ما کنتم ولا تخفوا ولا تحزنوا و انتم الاطوع و ادعوا عساکر ان جند الله الغالبون
 را تا اعلام اذ جاء نصر الله و الفتح و در رسد و طبع انا فتننا تیغ انا لنصر سلنا و الذین امنوا از نیام
 نرفیم درجات من نشاء و رکشد و بر شکر ادا حله را و احبار نصر من الله و فقه قریب متواتر شود و مناوی
 حال نماورد که قل اللهم مالک الملك تقی الملك من تشاء و تنزع الملك من تشاء و تعز من
 تشاء و تدل من تشاء بیدک الخیر انک علی کل شیء قدير مکتوب نعم اسع عزیز انکاره المال و البنون دینیه
 الحقیق الدنیا برون آئی دوست از شغلنا اموالنا و اهلنا و ابرار و از خضیض صحبت فرماندهان تیره
 غفلت که نسوا الله فانهم انفسهم بائی است راست برون بر و رستم و از رش طلب در میدان عشق
 و تاز و گوی سبقت و السابقون السابقین اولئک المقربون بچوگان استعانت و استعینوا بالله
 بجا یگاه اولئک علی هدای من ربهم و اولئک هم المفلحون در رسان شایه که یک دولت و بشیر الذین
 امنوا ان هم قد صدقوا حدیثهم و در رسد و بشارت چنین وارسا ند که ان الله بالناس لرفیق و اسرار نامه
 قد جاء که بصائر من ربکم را بدست تو و بنده چون بر موز و اشارت آن اطلاق یابی و حال از شرق
 سرا قدم سازی سبیل السلام و هذا صراط ربک مستقیما پیش گیری و قصد تزیینگاه هم جنات تجری
 من تحتها الانهار کنی و از جنات نعیم خلد لهم درجات عند ربهم و مغفرة و رزق کسیم خرمای
 تر چینی و بشیر عنایت ان الذین سبقت لهم منا الحسنة و در رسد و از ملکیت هم دار السلام رضی
 عنهم و رضوا عنه داعی شود و باز که یک در موز و فی جملهم علیه الله فسیبوا ابرار علیا مکتوب هم عزیز

یون لوامع النوار الله نور السموات و الارض بنزله بکافه انوار شود و رجای قلب تاثیر آن نورانی گردد
 المصباح فی حاجة الزیج که کا کوبه دی بوارق کشوف یوقد من شجره مبارکه زیقنه از
 موقوفات غمام لاشرقیه و لا غریبیه و لمعان آید و قنایل فکرت یکا د زینها یضی و لو لم تفسد نار
 فرزندان گردد و آسمان سرسبز نجوم حکمت و بالجیم هم یهدون سر بسجده نرین گردد که انا زینا السماء
 الدنیا بزینه الکواکب و اما حضور از ارفق نور علی نور بروج شعل عروج نماید که و الفجر قد فاه منازل
 حقه عاد کالعرجون القدیم و غشا لیلی غفلت که و اللیل اذا یغشی صفت و النهار اذا یجلی
 منشد و یاصین کفر نعیم که و المستغفرین بالا سحر نافر کش و بلابل سحر کافوا قلبیلا من اللیل لایحییون
 بکلمات احزان آهنگ عشق بر کشد صبح دولت یهد که الله لنوره من یشاء و در رسد و شمس حارف از طالع
 من یهد که الله ففی المهند طلع کند اسرار الشمس یضیغ لها ان تذکر القمیر لا لیل سابق النهار
 و کل فی فلك یسبحون بظهور انجاء و لطائف و غوامض اسرار و یضرب الله الامثال للناس الله بکل
 شیء عدیمه از قفای شکل کشوف شود و الله اعلم بالصواب مکتوب یا ز و هم که عزیز چون
 سر سپهر صفت بروج کمال ایوم اکملت لکم دینکم و اتممت علیکم نعمتی عروج کن بوارق انوار
 و رضیت لکم الاسلام دینا و لمعان آید و شواهد آثار امن شرح الله صده لاسلام فهو علی
 نور من ربه و و شارق لقا جاء الحق من ربک بعین الیقین مشا بهه شود و برد قائق نفاکس هر
 و لله خزائن السموات و الارض خبر و بنده و برد قائق قائق فی الارض آیات للذین منین و فی انفسکم
 افلا تبصرون مطلع گردانند و بر موز و اشارات فاینما تعلقوا فتم وجه الله محرمت کنند ریح فیض
 و ارسلنا الریح لوفیج بار و ارح فضل یضیب بر جنتنا من نشاء از مسب عنایت الله لطیف بعباده
 و ربائین انا لا نضییع اجر من احسن عملا و روزین آید و شمار ریاضات الله مع الذین
 اتقوا و الذین هم محضون و اراق شود و شمار تملی همه سر سبز و بار در گرد و دنیا بیج وصول ذلک فضل الله
 یونتی من یشاء از شواخ حبال و الله ذو الفضل العظیم و منسل او دیر قلوب جاری شود
 منبر احوال زبان چنین بشارت رساند که ان الذین امنوا و عملوا الصالحات سیمجعل لهم الرحمن ودا
 بشارت اقبال بشارت چنین رساند ان الذین امنوا و عملوا الصالحات سیمجعل لهم الرحمن ودا

طیبه و رب غفر ربنا من تحیات سلام قولن ربنا جیور در رسد و ابواب جنت هست حصول
 باز کند و مانده نهم خواجه الله هم در پیش کشد و بگوید و لکن فیها تشکک نفس که و لکن فیها ما تدعون
 نزل من غفور رحیم مکتوب و از و هم ای عزیز چون بروی شهود از خرق غام فیض یحیی الله
 لنوده من پیشاء در نشین گیر و در و فایح حصول از سبب عنایت یختص بر حننه من پیشاء در و زین
 آید و ریاضین انس در ریاض قلوب بشکوه و بلبل شوق در سبب طین روح نبغات یا اسف علی یوسف
 چون هزار داستان در ترنم آید و نهران اشتیاق در کواکین سر سر شعله برزند و طیار افکار در فضای غفلت از
 طیارین بپر شود و فحول در وادی معرفت پی گم کند و قوا عدا رکان افهام از صدست هجبت در تزلزل آید و
 سفن عزائم در بحر اقل و الله حق قدره بر یایح و حی تجری بهم فی موج کالجبال در بحیرت فرو
 امواج دریای عشق یجهم و یجوبه در تلاطم آید هر یکی بزبان حال ناکند رب نزلنی فتلا مبارکاتی
 خیر المذللین سابقه عنایت ان الذین سبقتم منا الحسنه در رسد و ایشان را بر ساحل جودی فی
 مقعد صدق فروار و در مجلس ستان باده الست رساند مانده نهم للذین احسنوا الحسنه و زیاده
 را در پیش کشد و کوس حصول از جام قریب بایستی سفره و سقا هم در هم شل با طهور را گردان شود و لکن
 ابدی و دولت سرمدی و اذا را بیت نم را بیت نیما و ملک کبیرا مشاهده گردد مکتوب سین و هم
 ای عزیز قلی سلیم باید که بر موز فاعتب و یا ادلی الابهصار اطلاع یابد و عقلی کامل بایست و افاق را
 سنن بهم ایما تنافی لافاق و فی انفسهم را و راک کند و یقینی صادق تا شواهد معرفت و ان من تلق الا
 یسبح بحمده و لکن لا تقهر فی تبیههم البین قلب مشاهده منید و بدای حصول اذ اسألك حبیبك عنی فاد
 قریب حبیب عفا الدام اذا دعان استقبال شود و از زوایا بر تبیه اخصبتهم اغافلنک عبتا و انک لای
 لا تنجعون از خواب غفلت یلهمهم الامل فسحق یعلمون بیدار گردد و بهر ورة الوثقی و ما لکم من دین
 الله من ولی لا تضید ینک و زنده و بر سفینه فقر الی الله سوار گردد و در دریای معرفت و ملائکه البحر
 و الاصل الی بعد ان سر وانه و اربغوا صی فرو آید اگر گوهر مقصود یچک افتد فقد فاز فی اعطیها و اگر
 جان طلب و دقت و قدم اجز علی الله مکتوب چهار و هم ای عزیز چون عساکر جذبات الله یجذب
 من پیشاء بر ولایت قلوب در تاز و طوام نفوس اماره را با جام ریاضت و جاهد فی الله حق جهاد

بسم الله الرحمن الرحیم

و اس و نزل گردان و جبار و فراعنه را و مجلس تقوی بسلاسل مباد و کشتن منید با خدا و اطیعوا الله
 و اطیعوا لیسول بیرون گردان و اعمال ارادات و افتقارات را با و یقین یعمل مثقال ذره خیر یرج
 شداد و مانیه روم و عادات و قوا عدا رکان تبیس و طامات را بکلی از میان بردار و منادی حال بزبان
 صدق مقال ناکند که ان الملک اذا دخلوا قرية افسدوها و جعلوا اعزاهلها اذلة و چون اراضی
 صفای قلوب از لوث و من یتق غیر الاسلام دینا فلن یقبل منه مصفا گردد و صفای ارواح از ناسم
 الطاف من یحک الله فهو المهدی سلسله سرعطر و مروح شود و صفحات اوراق سر از زلف انس رقوم بعض
 اولئک کتب فی قلوبهم الایمان مرقوم گردد و شود یوم تبدل الارض غیر الارض صفت حال گردد
 در و اسی اشواق چون هباء منتثر و در هوا شود و بزبان حال صدا باز گوید و تری الجبال تخسب کجادی
 و حی قمر من السحاب اسرافیل عشق صور در و د و نفخ فی الصور تاثیر صاعقه فضیق من فی
 السموات و من فی الارض یظهور فجاءه و بنشر قبائل لا یحین نهم الفرح الا کبیر در رسد و ایشان را
 علیکم و هو یومئذین فی مقعد صدق عند ملیک مقتدر داعی شود و ضوان بشارت بشیر که الیوم
 پیش آید و ابواب جنات نعیم بکشاید و بگوید سلام علیکم طیبتم فادخلوها خلدین و ایشان بگویند الحمد لله
 الذی هدانا لهذا و ادرنا الارض نبینا من الجنة نشاء فغم احوالنا من مکتوب یا تروهم ای
 عزیز کی از و اعیه شہوات و لا تتبع الحق فیضلک عن سبیل الله اعراض کن و از مواطن غفلت و انقطع
 من اعقلنا قلبه عن ذکرنا برون آی و اهجبت اهل فسوق که فویل للقاسیة قلوبهم من ذکر الله
 پر سیز و از ساری استجیبوا لکم بکون قبل ان یاتی یوم لا مرد له من الله ناسی الم یان للذین امنوا ان
 فتنهم قلوبهم لکن الله یغش بکوش هوش جماع کن و تبنیه ایحسب ان ان یتربس سدای شبی از خواب
 غرور و لا یغترکه با الله الغرور بیدار شود و از مقامات اهل حضور رجال لا یلهیهم تلهة ولا یحین ذکر الله
 پیرس و از برای کعبه مقصود پای از سر ساز و با ویر سر انقطاع کن و یقتل لیه تبیتلا باز آ و تبریه قل الله
 ثم ذرهم و ارحمهم فیوض افوض امری الی الله با قافل اهل صدق کونوا مع الصادقین مسافر شود
 از ساکن زخارف دنیا که انا جعلنا ما علی الارض زینة لها عبور کن فازل مساکن فتنه کما غافوا لکم
 و اولئک هم فتنه بسلاست بگذر و از سناج مسالک ہی ان هذه قریة فتنه شفاء و انزل الی

ربه سبیل را می پیش گیر و بسان حضرت امان بحیب المصدا ۱۱ ماه بالتضرع درازی بر خوان
 اهل ناصراط المستقیم تا بمشرفیت قدیم الان اولیاء الله (حق عید) لاهم یخزنون بایشان
 تحت سلام قال من رب رحیم پیش برود و جنبیه نصر من الله وفتح قریب و بشرف المؤمنین سوار
 شود و نجابت خلد فانقلبوا بنعمة من الله و فضل و اعنی شود نسیم ع وصال از هر طرف در وزیدن آید
 و اقداح شراب محبت بایدهی سقا غیب گران مشابه شود و آهنگان هلاکان لکه جزاء و کان سعیمکم
 مشکوکی بر کشد و بتمام انس فسانه و کلام الله و می تکلیما آغاز کند و بیاجز فلان خطی ربه للجبل اطنا
 و بهد نواظر عیون بصائر از سكرات حالات و خرمی صیغها خبر باز ۴ و وجهی یومئذ ناضرة الی ربها
 ناظره را معانه کند و بجز معرفت آید و زبان حال باز گوید لاند که الایصار و هی یلک الایصار

فصل دوم از کتاب کلمات طیبات در کاتب مرزا صاحب شهید قدس سره الشید

بسم الله الرحمن الرحیم

مکتوب اول بر خوردار اکر التماس تحریر حسب نسب از فقیر کرده اند چون فاده معتد بهای بران مترتب
 بنود و غافل ننمودم اکنون که سماجت از حد گذشت بمجلی محرر میگردد و در یابند که در حقیقت سرمایه وجود
 فقیر در آغاز قطره آبی و در انجام مشت خاکست و در عالم اعتبار نسبت این خاکسار بربست و بهشت و ط
 توسط محمد بن حنفیه بشیر پیشه کبریا علی رضی علیه التحیته و الثناء میرسد امیکال الدین نام یکی از اجداد فقیر
 در بهشت صد حجری بقبری از بلده طائف و مملکت ترکستان افتاد و با صبی که از مالکان آن حدودش
 که مراد الواس قافشانان بود و وصلت دست و او چون در ایسری نبود و حکومت آن ناحیه تعلق با ولاد
 ایشان گرفت و قتی که هایلان با و شاه مملکت هندوستان از دست افغانه شور تخلص گردانید از ان
 خاندان دو برادر محبوب خان و بابا خان نام را که به واسطه با میرزا کور میرسد همراه آورده احوال این هر دو
 در تاریخ اکبری مسطور است و نسبت درمی این بزرگان بخانواده امیر صاحبقران میرسد و نسب فقیر بچهار
 واسطه بابا خان منتهی میگردد و پدرم بچرخان مذکور که در عهد کبری مصدق بنی شده بود و بعد از کم منصبی گرفتار
 بود و درمی و خدمت اورنگ نازیب بادشاه گذرانیده آخر بدولت ترک دنیا سفر نمود و فرمود و بدو بخدمت بزرگان

از خلفای طریقه قادریه استفاده نموده در سال هزار و صد و سی و هجری تقال ازین عالم فرسوده در هزار
 و سی و هجده ولادت فقیر اتفاق افتاد و در شانزده سالگی گردنمی بر داشت و در بهشت که محبت است
 و است از دنیا برداشت و پستی سخی از سر ساخته در راه فقر گذشت مدوم متعارف در عهد پدر خوانده بود و کتب
 حدیث و حدیث حاجی محمد فضل سیالکوئی تمیذ شیخ محمد ثین شیخ عبداللہ ابن سالم علی گلوئی و وقرآن مجید را
 از حافظ عبدالرسول و بلوی تمیذ شیخ القری شیخ عبدالحق شوقی سند کرد و در طریقه نقش بندیه با خرقه و اجازت
 سلسله از جناب حضرت سید السادات سید نور محمد بدونی رضی الله تعالی عنه که به واسطه بحضرت قیوم ربانی
 محمد و الله ثانی رضی الله تعالی عنه میرسد گرفت و عمری در خدمت ایشان بسر برده بعد وفات ایشان از
 شایخ متعهد و این طریقه استفاده نموده و آخر با ستاد فیض آشیاء حضرت شیخ الشیخ شیخ محمد عابد سامی رضی الله
 تعالی عنہ که ایشان نیز به واسطه بحضرت محمد رضی الله تعالی عنه میرسد حبه نیاز سود مدته خدمت ایشان
 کرده و در اجازت طریقه قادریه و سهروردیه و چشتیه صل نمود و اما مرور که بزراد و صد و ششاد و پنج حجری است
 بکلم این حضرات از سی سال تبریت طالبان خدا مشغول است خدا فائز میگرد کند بیکت حبیبی الله علیه و سلم
 مکتوب دوم مخدوم امین بار و شبیه نوشته اند یکی آنکه خلفای حضرت میرسد دعوی کمالات و مقامات
 بلند میکند و آثار آن شل اولیای متقدمین ازینها بطور غیر سددوم آنکه میران خود را بشارتهای عا
 میدهند و حالات آنادالات بران بشارت نمیکند و نیز مساوات آن درویشان با اکابر سابقین بلکه فضل
 بر آنها لازم می آید و این معنی مستبعد سینمای جواب شبه اول بدانند که بزرگان پیشین هم با وجود تحقق
 فساد و عی کمالات علیا کرده اند و کتب قوم ازین مقالات مملوست غایه مافی الباب جماعه از ان طائفه
 با طهار این امور را مسور بوده اند و فرقه بحکم غلبه سکر معذور پس در شان ایشان نیز ازین برود و احتمال نمی
 رنجوز میتوان کرد و هیچ کمالی غیر از نبوت بالاصالة ختم نگردیده و در سبب فیاض نخل در بطن ممکن نیست پس
 در حق بزرگان حسن ظن را چه مانعت آخر از صلی سلیم اند و مراد از ظهور آثار کمال اگر استقامت است
 که فوق کرامت است پس این معنی خود را از قویای این طریقه بقوت ظاهر میگردد و وضع عار را اعتباری نیست
 و اگر قصد و آثار صد و خرق عادات و مکار شفاست که منظور عوام است پس این مقدمات با جماع
 صوفیه سازش نظر ولایت اند از لوازم آن محقق نیست که صاحب کرام که فضل از جمیع افراد است مرجع اند

کثر تصدیق امور گفته و چون مجادلات و ریاضات این طریق بطور صحیح بر کام و تابعین باقی کتاب و
سنت است از اذواق و مواجید اهل این طریق نیز مشابه اذواق همان جماعت است فلا تکن من الممتزین
جواب شبه دوم آنکه دریافتن آثار باطنی اهل کمال امر سان نیست علی الخصوص او را نسبت به کیف
این طریق کار هر عمر و زینده اما از باب فراست صحیح مخفی نیست و نیامد و در آثار نظا هری که کثرت طاعت
و ریاضت و افراط اذواق و شوق و تجرد و انقطاع از دنیا باشد اهل خلاص ریا و ارباب حق و باطل شریک
اند و از حد و وعاصی احیاناً غیر مصومین بچسب محفوظ نیست و حق نیست که بنا بر بعد زمان نبوت و قرب
قیامت ضعف تمام و اموطاب و باطن راه یافته است لیکن این بشارت پایی حقیقی نیست و مقصود این
شایخ از بشارت آنست که مریدان مقام نصیبی یافته است نه مثل ویای مشهوره قوت و قوت خدا
مقام بهر سانیده تا سادات با آنها لازم آید و اگر مرید خوش استعداد عمری درین کاجه و جهد کار برد و شریک
دولت آن بزرگان شود استخوان ندارد و فیض روح القدس از بارید و فرماید و دیگران هم بکنند آنچه میگرد
بدانکه نسبت این حضرات انعکاسی است مثل از طبع نوشموس مرآت و فرستی ستونی میباشد که انوار باطن
نیز لازم مرآت گردد و انعکاس سبیل تحقیق شود و مرید بر تیره کمال و تکمیل رسد و بعضی اوقات عکس مقام
نیز در آئینه باطن مریدی افتد و هنوز آن مقام تحقیق نرسیده و پیکر شرف و نیکو تحقیق را کار نظر موده
آن مرید بشارت آن مقام میفرماید و بعد مفارقت پیران نسبت که بشرط محاذات ظاهر شده بود و باستان
آر و پس آنرا آن اگر ظهور نمایند بجا است و این اغلاط درین جزو زمان بسیار رواج یافته است که در پیران
نسبت کشنی کیاست و مریدان بنا بر ضعف همت با التماس بشارت مقام و اجازت ارشاد در ضطر
و السلام مکتوب سوم پرسیده بود که لفظ نسبت در اصطلاح صوفیه چه معنی دارد بدانکه نسبت نسبت
عرب عبارتست از علاقه بین الطرفين در اصطلاح این قوم مراد است از علاقه که میان حق جانشان خلق قوت
که متکلمین تعبیر میکنند از ان بصانیت و مصنوعیت چون نسبت کلال با کوزه و ظاهر کتاب و سنت همین
معلوم میشود و صوفیه اگر چه در بیان تعبیر از ان نسبت بطور وحدت و کثرت میکنند مثل ظهور آب در موج
و حباب میگویند که این کثرت مزاج وحدت حقیقی مطلق نیست و حاصل این تعبیر ثبات محضیت تعلیق است
باقی و این منی ابا و یلات و تمثیلات شروع و حقیق میسازد و اگر شود و این نسبت اصل باطل چون

اصول و محسنات شمس میفرمایند و ظل انجا یعنی تجلی است یعنی خودی در مرتبه ثانیه و ظاهر است که این کثرت
و هوات ظلی مغل و وحدت وجود حقیقی اصل نمیتواند باشد اینقدر فرق است میان تعبیر اول و ثانی که بر چند ظل را
حقیقی و دیگر غیر حقیقی اصل و نیست همان اصل در مرتبه ثانی ظهور کرده خود و ظل او نموده است اما اصل ظاهر
یکی بر دیگری تعبیر نیست و در اموطاب و در هیچ نیست پس شهودیه باین تعبیر من مجازات غیرت میکنند بطوریکه
و توحید وجود حقیقی خلل نکند و این معنی از کتاب و سنت با سالی میتوان استنباط کرد و تصویر یعنی نسبت بطل
اول از کتب صوفیه وجودیه باید دریافت و بطور شهودیه نیست که نزد ایشان حقائق ممکنات در مرتبه علم
الهی مرکب اند از عدم و وجود باین معنی که اعدام اضافیه یعنی عدم العلم که معبرست بجهل و عدم القدره که معبرست
بمجهول و غیره که صفوات متمایزه دارند و ثبوتی در مرتبه علم الهی پیدا کرده اند و در ایامی صفات حقیقیه که مقابل
آن صفات اند گردیده و انوار آن صفات در ان مرآت منعکس گشته و این مخلوطها سبادی تعینات عالم
شده اند پس ترادیشان اعیان ثابته فی العلم که بانداز اعدام اضافیه و ظلال صفات حقیقیه و در ایامی
خارج ظلی که ظل خارج حقیقی است مصداق آثار خارجیه گشته پس اعیان خارجیه نزد ایشان بوجود ظلی موجود اند
نه بوجود حقیقی و در خارج ظلی تحقق اند نه در خارج حقیقی که موطن تحقق وجود حقیقی است و در عالم هر چه است
از وجود و توابع آن ظلال و انعکاس استفاده است از حضرات وجود جل شان فلما موجود بالوجود حقیقی ظاهر
حقیقی الا ان الله فمذا هو التوحید و چون عدم نشان از نقص است و وجود مبدأ خیر و کمال عالم مرکب
از عدم و وجود بلکه عدم ذاتی است و وجود عاریتی و وجودی بسیط و غیر حسن محض است و عین عالم نمی تواند شناچار عالم جمیع
و قبح خواهد بود و اوجه حسن همه متفاوت است از حضرت وجود و هتاق به حاصل از طرف عدم پس هرگاه سالک بقوت اتحاد و وجود
مشایخ که ظل جذبه الهی است بسیر طریقی از حیض امکان با وجوب قطع مسافت که عبارتست از خرق حجب ظلمانی
و نورانی که موافق حدیث در میانه حق و خلق واقع است فرماید فیوض و برکات آن نسبت محاذاه که
در میانه ظاهر و منظر تحقیق بوده بر فاعل این حجب که مانع ظهور انوار شمس حقیقی و مرآت عین سالک بودند
تمام بطور میرسد و استیلا می آن انوار آن آئینه است و میسازد و خلیت را به نسبت فنا تعبیر میکنند و بعد
فنا لازم است که وجود و سهو و حب از جناب تقدس مناسب هر مقام عطا میفرماید تا سالک بان وجود
که فناء بشریت و احکام شریعت را بر پا تواند داشت از نسبت بقا میگویند پس سالک اگر خرق

و خیال و خطا واقع میشود و در آن خطا مثل خطای اجتهادی معذور اند و گاه اطلاع بر اصطلاح ایشان میسر
نمی آید پس بر رعایت این امور که اعتراض لازمست خصوصاً اعتراض بر کلام که است تهظام حضرت
مجد و محض فصولی است که بنای طریقۀ ایشان بر اتباع سنت و مصنفات ایشان سخون بهمین نصیحت
و موغظت است و بیشتر سبب بیجان این فتنه انکار توحید و جودی است و اثبات توحید شهودی
چرا که از چهار صد سال یعنی از عهد حضرت شیخ محی الدین ابن عربی رحمه الله علیه تا عهد مبارک ایشان اذخیر
اجماع و اذیان مردم از مسکله وحدت وجود ملو بوده است و از کا حضرت مجد در توحید و جودی نه مثل
انکار علمای ظاهر است بلکه از مقامیکه وجودیه تکلم میکنند تصدیق و تسلیم آن می نمایند اینقدر هست که
مقصود اصلی را فوق این مقام میفرمایند و غیرتی فی الجمله بین الحق و الخلق پنجگی که مغل وحدت وجود
حقیقی که تحقیق در خارج حقیقی است نگرد و ثابت میکنند بخلاف وجود دیگر که در میان حق و خلق چنانست
میکند و تصویر سنده وحدت وجود و شهود در دو مکتوبی دیگر نوشته شده و السلام مکتوب ششم
بعد حمد و صلوة از فقیر حاجانان مولوی صاحب مهران سلمه الرحمن مطالعه فرمایند که التفات ناظر و لانی
مشتمل بر شبهات چند که بهر متوجه بقالات که است سمات حضرت قیوم ربانی مجد الف ثانی رضی الله عنه
ورود فرموده و ما این شبهات از عدم اطلاع بر اصطلاحات انجناب ناشی شده اگر میسر شود مجدات
ثلثه کاتب حضرت ایشان مطالعه فرمایند و خواهم شد و فقیر مثلاً لام حرفی چند می نگار و باید دانست
که حضرت صوفیه لفظ وجود را بر معنی اطلاق می نمایند یکی وجود یعنی کون و حصول که امر است و معقود
ثانوی است - دوم وجود منبسط که نشاء انتراع معنی اول و معبر نظار هر وجود و بصاد اول است و بدیسی
که این هر دو وجود از حضرت ذات تعالت و تقدست متاخر اند و ذات باین هر دو وجود مصدر زمانه میوند
شد سوم وجود یکدول الاول و سبب الابدای است و نیز هم قوم عین ذات است و ذات بان وجود صدر
اشارت و حضرت ایشان میگویند که ذات او تعالی خود مصدر آثار خود است و هر گاه وجود ذات هر دو حقیقت
یکی باشد صدور آثار خواه بود و نسوب باید کرد خواه بذات مطلب واحد است پس اختلاف ارجح منزع
لفظی است تسلسل اینچاچه دخل است تسلسل آنگاه لازم آید که وجود حق تعالی مستفاد از موجود دیگر باشد
و بان وجود مصدر آثار گردد و حال آن موجود نیز چنین باشد و تماشای حضرت ایشان از اطلاق لفظ

و هو بذات او تعالی تجنب از حمل بالمواطاة یکی بردگیری از راه احتیاط است که در لسان شرح این
اطلاق وارد نشده و صفات و سمار الهی توفیقی اند و شبهه دیگر که در مجتبی حقیقت محمدی فصل حقیقت
کعبه حقیقت محمدی است صلی الله علیه و سلم از مکتوبات جلد ثالث رفع میشود و تحریر و ابنا طاولی دارد
و آنچه تاویل قول حضرت غوث الثقلین رضی الله تعالی عنه قدحی هذه على رقبته كل ولى لله
نوشته اند اگر مخصوص بمعاصرین و از اندچه نقصان عائد بجناب آنحضرت می شود و استثناء مقیدین خود
ازین حکم حکم لازمست که بعضی از آنها اجداد و مشایخ آنحضرت اند و بحکم حدیث (ایدی اولی
خیر ام اخیر) استثناء متاخرین نیز مجوز است چرا که تقدیم و تاخیر امری نسبی است و هر ستاخری را متاخری
پس ممکنست که متاخر آنحضرت از آنحضرت فضل باشد و کمالی غیر کمالات نبوت بالا صانه تتم نشده است
فقیر و فقیر حق و باطل و التفات نامه مایه بودم و اما موعود و اللهم ربنا ارحمنا و انا ارحمنا باطن باطله السلام
مکتوب ششم بعد حمد و صلوة از فقیر حاجانان مطالعه فرمایند که التفات نامه ششم فصل یکی بر دیگر
ازین هر دو جناب یعنی جناب قیوم ربانی مجد الف ثانی و محبوب سبحانی شیخ عبدالقادر جیلانی رضی الله
تعالی عنهما رسید و ما فضل بر دو قسم است جنرئی و کلی ظاهر است که سوال از فضل خبری نیست و مناط
فضل کلی زیادت قرب است و ان معنی امر باطنی است عقل را باین مقوله کاری نیست مگر آنکه کثرت
و قلت مناقب مرغی بطلب می تواند برد اما افاده قطع نمیتواند کرد و نقل عبارت از کتاب سنت جماع
قرن اول است و بدیسی است که وجود مبارک این هر دو از زمان ورود کتاب و سنت و وقوع اجماع متاخر
و اصول شمشع ازین امر ساکت و کشف تحمل خطاست و بر مخالف حجیت نیست و اقوال مریدان که خالی
از غلو محبت پیران نمیشوند از اعتبار ساقط اند و نیز صاحب کشفی که احاطه کمالات این حضرت بکنند حکم
بجزم فضل کلی طرفی را نظر فین نماید بنظری آید پس طریق اسلام تفویض امر بعلو الهی و سکوت ازین فضو لیاست
و مقرر فضائل این هر دو بزرگان باید بود و در نیاب لب ز ادب نباید کشود که این مسأله از ضروریات
دینی نیست که تکلم در آن ضرر باشد و از دیوانگیهای عشقی که با انجناب حضرت مجد دست دم زدن مناسب
نیست که حرف از عالم عقل میجو رس برگز در بیشن کم نیاید زده از عهد بیرون قدم نیاید زده عالم
همه مراتب جمال ازلی است و بیاید وید و دم نیاید زده و اسلام مکتوب ششم و نوشته

که مکتوب حضرت مجد و دو صد حقائق ممکنات آنست که در مرتبه واحدیت که عبارت از تفصیل کمالات
 الهیه و رفاه عالم الاهی است در مقابل هر صفت کمال عدم اضافی آن صفت ثبوتی و تمام نیازی پیدا کرده
 در تمام با صفت علم عدم العلم که معبر بحیل است و در مقابل صفت قدرت عدم القدرت که معبر بجهت
 و قس علی هذا و آن اعدام تمانزه بنا بر مقابل و محاذات مرایا و مجالی انوار و ظلال آن صفات گشته
 مبادی تعینات عالم و حقائق ممکنات شده اند آن اعدام بجای مواد آن حقائق اند و آن عکوس
 و ظلال بجای صور حال اند و آن دنیا بر همین اعیان خارجیه ممکنات که بر مبط آن حقائق مصدر آثار شده
 وجود و عدم هر دو قبول میکنند و همین وجه مصاد و خیر و شر میگردند و نیز مکتوب حضرت است که مبادی
 تعینات انبیا علیهم السلام و الصلوة صفات اند که حصول ظلال مذکوره اند و وجود و جوی دار نیست باید
 که در حقایق این حضرات عدم داخل نباشد و حال آنکه این حضرات نیز از ممکنات اند و حقیقت ممکن بر لوقی
 تحقیق ایشان بی خط عدم نمیباشد و تطبیق چیست محذور و ما چون مقابل و محاذات در میان
 اعدام تمانزه و وجو و صفات مقدسه و مرتبه علم الاهی مقرر شد پس چنانچه اعدام مجالی صفات
 گشته اند صفات نیز سرایای آن اعدام گردیده اند اما اینها معالیه بالعکس است در بی صفات بجای
 ماده و اعدام بجای صور حال اند و جهت عدم در صورت ضعیف واقع شده و جهت وجود قوی و جهتیست
 حضرات انبیا علیهم السلام معصوم اند و مصدر شر نیز میگردند اما وجود خارجیه ایشان عدم و وجود هر دو را
 قبول میکنند و اینقدر و دل عدم در حقایق این حضرات برای ثبوت امکان کافی است و السلام
 مکتوب ششم پریده بود و دیگر بزرگی میگوید که صوفی تا خود را از کافر نگذرد تا کافر بزرگ بدتر است این سخن
 چگونه راست آید که صوفی البتة مومن است و گاه عالم و متقی میباشد و در حالت صحو و افاقه علم باوصاف
 و اعراض خود دارد و در مناظر فضل فردی بر فرد دیگر از افراد یک نوع همین اوصاف اعراض اند و ذات
 و حقیقت پس صوفی با وجود علم با تصاف کافر بزرگ بکفر و معاصی و علم با تصاف خود با بیان فضایل
 دیگر چگونه خود را بتر از و میخواند و دانست و اگر تکلف چنین بدانند آن فضائل را از آن رد اهل بدتر دانسته
 باشد و فساد این عقیده شراف و عقلا بدیسی است محذور و ما بنده برب حضرت مجد و حقایق ممکنات
 مرکب اند از اعدام اضافیه و ظلال صفات حقیقیه یعنی آن اعدام بنا بر تقابل سما و صفات در علم الاهی

دلی پیدا کرده و مرایای انوار سما و صفات گشته مبادی تعینات عالم گردیده اند و در خارج ظلی که ظلی
 عالم نیستی است بصنع خداوندی بود و ظلی موجود شده و بنا برین ترکیب مصدر آثار خیر و شر شده اند از
 علم الاهی کسب شرمی نمایند و از جهت وجود ظلی کسب خیر و محض نیست که در عالم حسن ششمی بر مراتب تمثلی از
 علم الاهی نظر میکنند بطلا و ظلالی همان انوار الاهی میزند نه مرات را چنانکه مرات در شعثان انوار محضی و مستور
 است و در نگاه بذات نگاه کنند بلحاظ اول همان تعیین مراتبی خود را خواهد دید نه انوار را چنانکه نظر و بظواهر است
 پس نظر صوفی بر ظاهر شر نیزه و خسیه بر جهت وجود که در آن مظاهر است و مصدر خیر شده است می افتد و چون
 در نظر میکنند نگاه او بر جهت عدم که ذاتی اوست و منشأ شر است خواهد افتاد و خود را از خیر و کمال مطلقا عاری
 خواهد دید و خیر و کمال عاریتی را که از جهت وجود کسب کرده از آن خود نخواهد یافت ناچار خود را از کافر بزرگ دیگر
 اشیا خسیه بدتر خواهد فهمید از بی معلوم شد که مقصود قائل این قول آنست که صوفی کامل خیر و کمال
 اصلا بنده منسوب ننماید و مستعار میدانند و همین است معنی فانی تام و جهل مشهود و صحو و اگر صوفی را نظر
 بر جهت وجود و انوار مستعار خود می افتد و جهت مراتب است او که عدم است مستور میشود از و دعوی الهام شمر
 سر بر می زند و همین است سرانجامی گفتن حسین بن منصور رحمه الله اگر چه آنجناب در وید خود معذور بود
 اما در وید خطا کرد از غلبه سکرو جهت وجود و جهت عدم تمیز نتوانست نمود و بسیاری از سالکان این راه
 را پیچین اغلاط واقع میشود و الا من عصم الله تعالی سبک بر کتب حدیثیه صلی الله علیه و آله و سلم مکتوب هفتم نوشت
 بود که بزرگی بی بلای شدید مشابه بلای حضرت ایوب علیه السلام مبتلا بود بزرگی دیگر بیاید آفت
 و رسید چه حال داری جواب داد که حال ظاهریست و هنوز رب انی حسنه الصن گفتند ام یعنی مثل
 ایوب علیه السلام بسته نیامده ام و اما من و زنی را نتوانسته در نیصورت مقام صبر این دلی ارفع از مقام
 صبر آن نبی معلوم میشود و چون مقام صبر پس نفع است تفصیل وی بر نبی لازم می آید و این سخن خلاف
 جمیع است جواب مخد و ما و یادسی النظر این شبیه وارد میشود و اگر تامل کنند محل شبیه نیست بیانش
 که حضرت ایوب علیه السلام رب انی حسنه الصبر انت ارحم الراحمین و نیز رب انی حسنه
 الشیطان بنصب و عذاب گفته و این آیات بظواهر و لایات بر سه تابی و سه سببی دارد لیکن او
 بماند جل شانکه عالم السوء الضمائر است میفرماید انا وجدنا ناه صابرا نعم العبه انه اواب

پس معلوم شد که این بصیرتی آنجناب نیز متضمن لطیفه دیگر از صبر بود و گرنه حق تعالی با وجود نظم و ترتیب بصیرتی
 اثبات صبر آنحضرت نمیفرمود و سرش انبساط که نفس شریف آنحضرت مدت طویل بر انواع بلاها از بلاک
 اموال و اولاد و شدت مرض و فقر و امانت و حقارت مردم نسبت بوسی و اهل و عی صبر نمود چون وقت
 نزول رحمت رسید و دانست که کشف این کردب و البته تبصرع و زاری است و ادب انبساط بصیرتی
 ترقی از مقام صبر کرده بمقام رضا که فوق جمیع مقامات قرب است رسید و بر عار بصیرتی صبر فرمود
 و تبصرع و زاری درآمد و در صله این ادب محمود به لغو العبد گردید و خلعت منصب این ادب
 پوشید که ادب مشتق از ادب است بمعنی رجوع یعنی رجوع بهوائی نفس خود که رعایت صبر چندین سال
 باشد نکرد بلکه برضای حق تعالی که اظهار بصیرتی در آنوقت مرضی بود رجوع نمود و الحمد لله که حق تعالی بلا و آفت
 رسیده و با وجود بصیرتی ظاهر حال باطن او را منظور داشته اثبات صبر و فرمود و گفت انا وجدنا
 صابرا برا نعم العبد انه اواب و آنچه حضرت شیخ اکبر رحمه الله در فیض ایوبی میفرماید الصبر
 حبس النفس عن الشکوک الى الغیث و حضرت ایوب علیه السلام شکوه بسوی غیر نکرد و بجناب خدا
 عرض حال خود نموده پس ترک صبر ننموده جواب این شبه نمیتواند شد چه که چون این ولی بجناب الهی
 تیر و زنجار می نگریه و ووم تیره زیادت صبر این ولی بر صبر آن نبی هنوز باقیست و اینجا مقصود
 وقع فضل ولی است بر نبی و آن ولی بچاره که از مذاق کمالات نبوت و حقیقت عبودیت و کمال
 مقام رضا خبر نداشته از غلبه سکر ولایت هر چه گفته در آن معذور بوده و السلام مکتوب یازدهم
 بعد حمد و صلوة مخفی نماید که طائفه از فقهای حنفیه در انکار ذکر جبر غلو نموده فتوی بجهت داده اند بعضی
 از محدثین اثبات مشر و عیت ذکر جبر کرده و در پی فضل جبر خفی افتادند و هر دو فریق براه تفریط و افراط
 رفتند و از سبب انصاف سخن نگفتند و این مقام تفتیح میخواهد و محاکمی طلبیده باید دانست که معنی لفظ
 ذکر که عبارت از یاد کردن است منحصر در سه قسم یکی ذکر سانی بی ضمیمه آگهی قلب این معنی از اعنا
 ساقط است و داخل اقسام غفلت دوم ذکر قلبی است بپ حرکت سانی و این معنی در اصطلاح معتبر
 بذکر خفی و بنای مراقبات این قوم بر آنست و محمول است در جمیع طرق و آن بر دو وجه است گاه حضور
 ذات بخت مذکور است بی لحاظ حقیقی و یا بلا لحاظ صفات او و ماخوذ است از آیه کریمه و اذکر ربکم

فی نفسک تضرعاً و حقیقه و دون البحر من القلی بالغرق و الاصل دوم تضرع مذکور است
 بلا لحاظ صفات او و اذکار و لغو و این طریق استدلال است از اثر بیشتر و یا معنی و لسان شریع معبر
 بلکه است و مفید است زیادت یقین را و کتاب و سنت از فضائل آن مملوست و قسم سوم ازین
 اقسام ششم ذکر سانی است با ذکر قلبی معا و این اکمل اقسام ذکر است و لکن تیره و وجه دارد یکی که تضرع
 و اگر است و ذکر کردن بر اسماع نفس خود و همین است ذکر خفی و در زبان شریع و ماخوذ است از آیه کریمه
 ادعوا ربکم تضرعاً و خفیة انه لا یحب المعتدین دوم با اسماع غیر است که در شریع سه
 بهر است و در مواقع خاص فضل است از خفی بنا بر حکمتی نه مطلقاً چنانچه افان و اقامه و قرة بچهره
 صلوة بهر یک ایقظانانین و تنبیه غافلین از آن متصور است و حکمتی که در ذکر خفی است سلامت
 نفس عمل است از فساد سمع و یا که مانع است قبول عمل را و فضل ذکر خفی بر ذکر جبر بنصوص کتاب و سنت
 ثابت است مطلقاً بلکه از فحوائی حدیث انک لا تدعون اصمولا غائباً منع جبر معلوم میشود و
 ذکر جبر با کیفیات مخصوصه و تیر مراقبات با طوار معموله که در قرون متاخره رواج یافته از کتاب و سنت
 ماخوذ نیست بلکه حضرت مشایخ بطریق الهام و اعلام از مبداء فیاض اخذ نموده اند و شریع از آن است
 و داخل دائره اباحت و فائده با داران متحقق و انکار آن ضروری و ظاهر است که آنچه از کتاب سنت ثابت
 بود و فضل است از غیر آن اگر چه مباح باشد و سن و وجه مفید بود و تعلیم ذکر کلمه طیبه از آنحضرت صلی الله علیه و سلم
 حضرت علی بن ابی طالب رضی الله تعالی عنه بجهت که از شداد بن اوس ثابت شده است بجهت متوسطه بود
 بجهت که الی چه که در اول این حدیث است که آنحضرت بپشتن در امر فرمود و این معنی نیز مشعر است
 باخفای اجماع و گفتگو و جواز و عدم جواز جبر نیست بلکه در فضل یکی بر دیگری است پس دعوی فضل یکی
 جبر مطلقاً بر ذکر خفی انکار بنصوص است و انکار جمیع اقسام ذکر جبر نیز همچنین چه که جبر در بعض مواقع مشر و
 و اثبات مسنونیت ذکر خفی بمعنی مراقبات معموله و تیر اثبات مشر و عیت ذکر جبر که در متاخرین مروج
 ممکن نه چه جای اثبات فضل آن و آنچه بعضی ابنای بشر مکاره می نمایند از طرفین قبول نیست و لائق
 انتقادات و افراط و تفریط در همه امور مستقیم است و اعتدال مستحسن و خیر الکلام ماقول و السلام علی من
 اتبع الهدی و التزم متابعه المصطفی علیه التحیه و الثناء مکتوب دوازدهم مخدوم و در مسئله

سماع در میان ائمه فقها و حضرات صوفیه رحمه الله علیهم اجمعین اختلاف قوی است فرقه اولی میگویند
 که سماع مطلقاً حرام است بنا بر صحت سداب فتنه و فرقه ثانیه میفرمایند که باطلاق حلال است
 باقتضای غلبه ذوق و اصل و انصاف آنست که سماع بر دو قسم است یکی آنکه شخصی که محل فتنه
 نباشد کلامی موزون باطنی موزون بے مداخلت مخد و شرعی انشاء نماید و فساد از ان در پنا
 مستمعین نراید بلکه سرور و یا خرنی و قلب پیدا ید این قسم سماع البته مباح است که مرکب از دو امر
 مباح که کلام موزون و نشید موزون باشد و چرخ غیر مباح گردد و نیز در قرن اول در تقریبات شری
 مثل نکلح و قدوم اکابر معمول بوده و ائقیار علماء امت احیاناً از تکاب آن نموده اند چنانچه از کتب
 احادیث ظاهر میشود اما این عمل از ان بزرگان بر سبیل اتفاق وارد میشد نه بطریق الترام - قسم دوم
 آنست که غالیان متاخرین رواج داده اند و آنرا بجد گرفته و امور غیر مشروع را در ان خلط نموده اند
 این قسم بقدر مداخلت امور غیر مباح از اگر است بجزست خواهد رسید و اعتقاد اباحت محرمات متفق
 علیها بکفر خواهد رسید و اینکه جماعتی از ارباب کمال رغبت بسماع مباح نیز ندارند از خصوصیات ذوقی
 است نه از احکام شرعی مثلاً شارب خمر میل خقیل شیرین نمیکند و آنکه معتاد بافیون است رغبت بخل
 نمکین نمی نمایند با آنکه یکی نقل دیگری را حرام نمیدانند همچنین حضرات سلسله چشتیه که نشاء نسبت اینها
 به نشه شمشابه است از شور نعمات متلذذ میشوند نه بسکوت و حضرات طریقه نقشبندیه که نشه نسبت
 بر بودگی بافیون مناسب است از سکوت خطر بر میدارند نه از شور و هنگامه پس نشاء این خلاف
 ذوق و طبع است نه دین و شرع و اکابر جمیع طرق حقه تابع دین و ملت اند نه متبع هوا و طبیعت
 و همه در اجتناب از غیر مباح متفق و جهلای هر دو طرف از اعتبار ساقط اند و افراط و تفریط منع است
 و تفصیل این مسأله از کتب بسوط محققین مثل امام حجه الاسلام غزالی و شیخ الشیوخ سروردی و غیره
 باید طلبیده و الحمد لله که فقیر از سماع غیر مباح تأنب و سماع مباح را تارک است و در عقیده اباحت و غیر
 اباحت آن تابع کتاب و سنت است و تکلم از ذوق و وجدان زیاده ازین ضرر نیست از کتب قوم
 ظاهر است که ارباب احوال صحیح و مقامات سینه در سماع مباح جهل داده اند و هر که از مذاق علماء صوفیه
 واقف است و عقل سلیم و ذوق صحیح دارد و قد این تحریر میداند و بس خیر الکلام مقل دول والسلام

مکتوب سیر و هم نمی واد و سلسله جبر و اختیار علماء آنها گفته اند و هنوز تشویش خاطر باقیست چرا
 که عقل و ادراک بعضی مقدمات دینی کافی نیست و اگر نه در صلاح امور عبادت بنسب و دسی
 اقتاد باید دانست که ادعای اختیار مستقل و جبر محض هر دو مستلزم انکار کتاب و سنت است
 زیرا که اعمال عباد مثل اعیان اینها بحکم نص جلی مخلوق است سبحانه و تعالی پس اختیار تام کجا
 و نیز گفته اند از مجبور صرف ظلم است و ظلم حکم عقل شرع مصلوب است از جناب او تعالی شأنه پس
 جبر محض چه او بدینی است که افعال یا مثل حرکات مترعش نیست بلکه مسبوق بعلم و اراده و قدرت است
 و این است حقه اختیار و معنی فعل اختیاری لیکن ظهور این هر سه قوت با اختیار را نیست هر گاه بخواهد
 از بعد افاض می کند و همین است حصه جبر و معنی فعل اضطراری و چون اختیار تام و جبر محض متحقق نشد
 پس امر است متوسط چنانچه از جواب مشهور حضرت امام زین العابدین رضی الله عنه که در مقابل سوال
 من بیری محمد الله فرموده مستفاد میگردد (اجب ولا نقیض ولكن امر بین امرین و همین
 امر متوسط بسان شرع معبر است بلفظ کسب این لفظ را جز بر فعل عباد اطلاق نمیکنند پس معلوم
 شد که افعال با مخلوط جبر و اختیار است و همین قدر اختیار ضعیف مناسط تکلیف است و پس ظاهر
 بر رعایت ضعف اختیار عباد و بنا نهاده اند که رحمت را بر غضب سبقت داده اند با آنکه هیچ صفتی
 از صفات الهیه بر صفت دیگر سبقت ندارد و هر گاه افعال او تعالی مسبوق بعلم و اراده و قدرت
 و بعلاوه سبوقیت این هر سه صفت افعال عباد و شابهتی من وجه بافعال او تعالی دارند و بجز
 ترعش که مجبور محض است اصلاً مناسبت ندارند اگر محاسبه باین افعال متوجه شود منافی عدالت نیست
 و بر طوط صوفیه ثبوت حصه اختیار بدین وجه میتوان کرد که نزد ایشان ظهور حضرت وجود هر فرد از ذات
 کائنات تمامه است با کمالات مندمجه او ظهور جزو است از اجزای آن چه اگر حضرت وجود بسیط حقیقی
 متجزی نمیکرد ازین راه میفرمایند کل شیء فیہ کل شیء و چون اختیار نیز صفتی و شانی است
 از صفات و شیدوات حضرت وجود پس باید که در هر منظری از مظاهر خصوصاً در انسان که مشرف است
 منصب خلافت حصه از صفات اختیار هم متحقق باشد و بنای تکلیف امر و نهی بران بود و السلام
 علی من اتبع الهدی و الصلوة علی خیر الوری مکتوب چهار و همم رسید به بند که گفته شد

مشرکان عرب دین به اصل دارند یا از اصلی بوده است و منسوخ شده و در حق پیشینیان آنها چه اعتقاد
 باید کرد مختصری از روی تحقیق و انصاف مرقوم میگردد بداند اینجا از کتب قدیمه اهل هند معلوم میشود
 انبیت که رحمت الهیه در وقت آغاز پیدایش نوع انسانی برای اصلاح معاش و معادشان
 کتابی است که چهار فرقه و شش احکام امر و نهی و اجبار ماضی و مستقبل توسط ملکی بر جهانام
 که آله و جارج ایجاد عالم است فرستاد و مجتهدان اینها از آن کتاب شش مذاهب استخراج نموده بناس
 اصول عقاید را بر آن گذاشته این فن را دهرم شاستر نامیده اند یعنی فن ایمانیات که علم کلام باشد
 و افراد نوع انسانی را چهار فرقه مقرر نموده و چهار مسلک از آن کتاب بر آورده برای هر فرقه مسلک قرار داده
 بنای فروع اعمال را بر آن نهاده این فن را کرم شاستر خوانده اند یعنی فن عملیات که علم فقه باشد و چون
 نسخ احکام را منکر اند و بحکم عقل مناسب طبائع اهل هر مدت و زمان تجویز تغییر اعمال ضرور است عمر
 طولانی عالم را چهار حصه نموده هر یکی را یک نام کرده برای اهل هر یک طور عملی از آن هر چهار فرقه اخذ
 نموده اند و آنچه متاخرین ایشان تصرفات کرده اند از اعتبار ساقط است و جمیع فرق اینها در توحید و
 اتفاق دارند و عالم را حادث و مخلوق او میدانند و اقرار بفنائی عالم و شش جانی و جزای اعمال
 نیک و بد مینمایند و در علوم عقلی و نقلی و ریاضات و مجاهدات و تحقیق معارف و مکاشفات اینها رای
 ملولی است و کتاب خانه یا کتابخانه موجود و رسم بت پرستی اینها نه از راه اشتراک در الوهیت است بلکه
 حقیقت دیگر دارد و عقلا اینها فرصت عمر آدمی را چهار حصه نموده حصه اول در تحصیل علوم و آداب
 و دوم در تحصیل معاش و اولاد و سوم در تصحیح اعمال و صلاح نفس و چهارم در مشق و تقطع و تجربه
 که غایت کمال انسانی است و نجات کبری که از آنها ملکت میگویند بر آن موقوف است صرف
 مینمایند و قواعد و ضوابط دین اینها نظم و نسق تمام دارد و پس معلوم شد که دین مرتبی بوده است
 و منسوخ شده و از ادیان منسوخه غیر از دین یهود و نصاری نسخ دین دیگر و شرع مذکور نیست حال آنکه
 نسخ بسیاری از ادیان واقع شده و دین ما که بسیار در معرض محو و اثبات آمده و با
 که بحکم آیه کریمه و ان من افلا اخلا فیها نذین و کریمه و لکل امره رسول و آیات و
 در مالک هند نیز بعثت انبیاء و رسل واقع شده است و احوال آنها در کتب اینها مضبوط است و از آن

آنکه باقی است ظاهر میشود که مرتبه کمال و تکمیل داشته اند و رحمت عامه رعایت مصالح عباد و درین
 مملکت وسیع فرو نگذاشته و مشهور است که پیش از بعثت خاتم الرسل صلی الله علیه و سلم در هر قوم پیغمبری
 بعثت شده و اطاعت و انقیاد جهان پیغمبر بر آن قوم واجب بوده نه اتباع پیغمبر قوم دیگر و بعد ظهور
 پیغمبر اکرم خاتم المرسلین است صلی الله علیه و سلم و بعثت است بکافران و دین او ناسخ ادیان است
 شرعاً و غیراً احدی را تا انقضای زمان مجال عدم انقیاد و سه نموده پس از آغاز بعثت او تا امر فرقه
 و هزار و صد و هشتاد سال است هر که با وی نگریده کافرست نه پیشینیان و چون شرع بحکم آیه کریمه
 منکم من قصصنا علیک و منهم من لم نقصص علیک از بیان احوال اکثر انبیاء است در شان
 آنها سکوت اولست نه ما از جرم بکفر و هلاک اتباع آنها لازم است و نه یقین به نجات آنها بر ما واجب
 و ما در حق من متحقق است بشرط آنکه تعصب در میان نباشد و در حق اهل فارس بلکه اهل هر مملکت که
 پیش از ظهور خاتم الرسل گذشته اند و ناسخ از احوال آنها ناسخ است همین عقیده اولی است و کافر
 گفتن کسی را بحد دلیل قطعی آسان نباید دانست و حقیقت بت پرستی اینها آنست که بعضی ملائکه که
 با امر الهی در عالم کون و فساد تصرف و دارند یا بعضی ارواح کاملان که بعد ترک تعلق اجساد آنها را درین
 نشاء تصرفی باقیست یا بعضی افراد احیا که بزعم اینها مثل حضرت خضر علیه السلام زنده جاوید اند و صور
 آنها ساخته متوجه آن میشوند و بسبب بلون توجیه بعد مدت مناسبتی بصاحب آن صورت بهم میرسانند
 و بنا بر آن مناسبت حوایج معاشی و معادسی خود را او ایسانند و این عمل مشابیهی بزرگ را بطور دارد که
 معمول صوفیاء سلامیه است که صورت پیر را تصور میکنند و فیضها بزرگوارند و انقدر فرق است که
 در ظاهر صورت شیخ نمی تراشند و این معنی مناسبتی بعقیده کفار عرب ندارد که آنها بتان را مقتصر و مشور
 بالذات میکنند نه آله تصرف آلهی و اینها را خدای زمین میدانند و خدای تعالی را خدای آسمان و این هر
 است در الوهیت و سجده اینها سجده حقیت است نه سجده عبودیت که در آئین اینها بجاور و پدید و پیر و پادشاه
 بجای سلام آیین سجده مرسوم و معمول است که از آئین و معتقدات ناسخ متلزم کفر نیست
 و السلام مکتوب یا نرودا هم نوشته بودند که حضرت مجدد الف ثانی رضی الله تعالی عنه در مکتوبه
 از مکتوبات خود منع رفع سبیه کرده اند و توبه وجود محبت بجانب ایشان رفع سبیه میکنی و محبت را اتباع

محبوب لازم است محمد و ما و هجانه جلالتا قبل کتاب و سنت بر عباد فرض گردانیده میفرماید و ما کان
لوق من و لا حق منة اذا قضی الله و رسوله امر ان یکون لهم الخیرة من اصل هم
و رسول علیه السلام میفرماید لا یق من احدکم حق یموت من الله تعالی ما جئت به و حضرت مجتهد
الف ثانی رضی الله تعالی عنه که نائب کامل آنحضرت اند بنکس طریقه خود را بر اتباع کتاب و سنت گذاشته
و علماء و اثبات رفع سبابه رساله با شتمل بر احادیث صحیح و روایات فقیهیه خفیه تصنیف کرده اند تا بجاییکه
حضرت شاه یحیی رحمه الله علیه فرزند اصغر حضرت مجتهد فیروزین باب رساله تحریر نموده اند و در نفی رفع یک
حدیث به ثبوت زبیده و ترک رفع از جناب حضرت مجتهد بنا بر اجتهاد واقع شده و سنت محفوظ از نسخ برهمن
مجتهد مقدم است و بعد ثبوت سنت رفع ترک آن باین حجت که حضرت مجتهد و ترک فرموده اند معقول نیست
و حضرت مجتهد بر ترک سنت تحذیر کثیر فرموده اند و حضرت مجتهد بهم نه سب حقی داشتند امام ابو حنیفه
رضی الله عنه گفته اند اذا ثبت الحدیث فهو من هدی و انکوا قولی بقولی رسول الله
صلی الله علیه و سلم پس امید آنست که حضرت مجتهد و از ترک این امر اجتماعی و اخذ با حدیث صحیح
متغیر نشوند و اگر گویند که حضرت مجتهد بان علم اوسع انا حدیث ثبوت رفع سبابه مگر آگاه نبودند گوئیم تا
مبارک حضرت ایشان این کتب در سائل و رویار نه شهرت نیافته بود و از نظر مبارک ایشان نگذاشته
که ترک نموده اند و اگر نه هرگز ترک رفع نمی فرمودند که ایشان حرص ترین اکابر این امت بر اتباع سنت
بوده اند و اگر گویند عدم رضای حضرت رسالت علیه التجهیه را باین عمل از کشف دریافته ترک نموده باشند
گوئیم که کشف در امور طریقت معتبرست و در احکام شریعت نیست معذرا در ان مکتوب اجتماع
بکشف نکرده اند و امید آنست که این مخالفت جزئی بر عایت قاعده کلی ایشان که بحد تمام ترغیب بر
اتباع پیغمبر علیه السلام فرموده اند شمر نتایج گردد و السلام مکتوب شان را هم پرسیده بودند که در
عمل بحدیث و انتقال از مذبه پیغمبری چه می فرمایند محمد و ما در عمل بحدیث شیخ محمد حیات محدث مدنی
رساله نوشته ملخص آن بفارسی محریفه و قال الله تعالی ان کشف عنک عن الله فانبعونی
یحیی بکرم الله و قال رسول الله علیه و سلم لا یق من احدکم حق یموت من الله تعالی ما جئت به
جستن به حدیث صحیح است روایت کرده است آنرا ابو القاسم ابن اسمعیل بن فضل اصفهانی و در

کتاب خود ذکر کرده و در وقت اعلام که امام ابو حنیفه رضی الله عنه فرموده انکوا قولی بقولی بخبر رسول
صلی الله علیه و سلم و قلی الصوابه رضی الله عنه و قول مشهورست از امام
فرموده اند اذا صح الحدیث فهو من هدی پس یکمه مهارتی در فن حدیث دارد و ناسخ از منسوخ و قوی
از ضعیف میانه اگر حدیث ثابت عمل نماید از مذبه امام رضی الله عنه که قول امام اذا ثبت الحدیث فهو
من هدی نفس است و غیبات اگر با وجود اطلاع بر حدیث ثابت عمل نکنند این قول امام را انکوا
قولی بخبر الرسول خلاف کرده باشند و خفی نیست که هیچ یکی از علماء امت جمیع احادیث را حاضر نگذاشته
نمایند قول انکوا قولی بخبر الرسول نفس است بر آن که جمیع احادیث با امام زبیده بلکه بعضی از آنها
غیر شده و چنانکه نشود که مثل خلفا را شنیدیم که علم اهل امت و ملازم صحبت جناب رسالت صلی الله علیه و سلم
بوده بعضی احادیث از ایشان نیز فوت شده و میدانند یعنی را بهر که معرفتی بغن حدیث دارد و ظاهر است که بر افراد
است اتباع پیغمبر واجب است و اتباع هیچ یکی ازین ائمه واجب نیست و اهل امت مختار اند مذبه هر که بحدیث
غایب اختیار نمایند و هر که میگوید عمل بحدیث از مذبه امام برمی آرد اگر بر طایف برین دعوی وارد بیاورد و اما
انتقال از مذبه پیغمبر به نسبت ازین مذبه مشهور تفصیل اینجا امام سیوطی رساله سمی بخریل الموابی فی انتقال
المذبه تألیف کرده خلاصه آن نیست که انتقال از مذبه پیغمبر بحدیث جائزست و جزم کرده بر آن امام را نفسی
و در پی اوفته است امام نووی و در روضه گفته که بعد از دین مذبه ایما جائزست مقلد را که انتقال از مذبه
بحدیث دیگر کند گوئیم که لازم است هر مقلد را که طلب علم باحوال هر دو مجتهد نماید چون غایب شدن ائمه و که
در ف ثانی اعلم است جائزست او را بلکه واجب و اگر بخیر کنیم نیز جائز است و مقلد را حالات اند و بصیر عقل
از چهار حال خالی نمی چرخد که مقلد یا عامی است یا عالم و این هر دو را باعث بر انتقال یا غرض دینی است
و نبوی پس اگر عامی و عامی است از معرفت فقه و از مذبه خود جز اسم نمی داند و انتقال بار او حصول
الوجاه کرده پس امر او خفست که بحقیقت انتقال و استیفاء است و اگر عالم و فقیه بود و برای دنیا
انتقال میکند پس امر او خفست که تلامع بحدیث میکند بر غرض نبوی و این معنی غیر جائزست
اگر مذبه خود فقیه است و باعث انتقال و سبب نبی است و مذبه دیگر ترا و ترجیح یافته است
موت او پس برین چنین کس انتقال واجب است و بروایتی جائز و اگر عامی از فقهست و در مذبه

خوب و بقیه مشغول شده و جاهل مانده و ندانند که غیر از خود مهمل و مسرع الاوراک و انسته و اورا تفقه درین
 موجودست برین چنین کس نیز انتقال واجبست زیرا که تفقه و درستی بهترست از جهل در جمیع مذاهب
 که غالباً عبادت جاهل صحیح نبود و اگر انتقال را هیچ سبب دینی و دنیوی نیست بلکه از هر دو نذیب قصد مجز
 عمل بود پس جائزست عامی را و ممنوعست فقیه را زیرا که او در مدتی فضا این مذنب حاصل کرده چون
 بنده ب دیگر انتقال کند عمری دیگر باید بقیه تفقه در آن مذنب و از عمل که مقصودست باز ماند پس او را
 ترک انتقال اوست و آنکه گویند که اگر غیر خفی بنده خفی انتقال کند جائزست و عکس آن جائزست
 محکم و تعصبست دلیل ندارد زیرا که اسم کلمه در حقیقت برابرند و اگر در تقدیم مذنب خفی یا بنده ب
 بر بنده بی نصی از آیه وحدیث وارد بود و تقلید آن مذنب بر هر فرد است واجب شدی و تقلید دیگری جا
 نبود و این معنی خلاف اجماعست و صاحب جامع الفتوی که خفی بنده بست گفته که جائزست و
 یا زن را انتقال از مذنب شافعی بنده ب خفی و عکس آن اما باید که بکلیت مذنب اختیار کند نه در بعض
 مسائل بسیار کس از خلف و سلف انتقال نموده اند اگر جائز نبود می نکردند و هر که برخلاف آن گو
 قول ب دلیلست و غیر معقول و السلام علی من اتبع الهدی مکتوب بقیه هم نوشته بودند که
 معاویه بن ابی سفیان اموی صحابی و تابع و اعوان و عفا الله عنهم چه اعتقاد باید کرد - بدانند
 که علما از مذنب اهل سنت منازعات حضرات صحابه را بنا بر حسن ظن که در شان خیر القرون لازم
 تا وایل می کنند و اگر قابل تا وایل نباشد نفویض بجناب الهی فیما یندر و جزات بزم و وطن ممنوع سید
 چه که در قرون گذشته بود باخیر هیچ یکی از علما و محدثین و مجتهدین با وجود قرب بزمان و اطلاع تام بر
 ایشان و با وجود قرارت نسبت خطابان حضرت علی مرتضی علیه السلام بجهنم بر ایشان نکرده و
 چند روز میان لشکر شام و لشکر کوفه محاربه و ملاعنه واقع شده از شدت تعصب بوده نه بنا بر عقب
 کفر هم که و ماده تعصب در کتب معتبره مذکورست و مبدأ این فتنه شهادت امیر المومنین عثمان
 رضی الله عنه و طریق اسلام همینست زیرا که در وقت نزاع عسکری حضرت صحابه سه فرقه شده بود
 جماعه جانب جناب خلیفه بر حق علی بن ابیطالب رضی الله عنه گرفته و جماعه دوم بطرف امیر ش
 رفت و فرقه سوم توقف نمودند و شک نیست که محمد ثمان و مجتهدان آن قرون و اخذ حدیث بر

فرقه و توفیق مساوی دانستند اگر کسی را ازین فرقه باشد طعن بکفر و فسق می آید پس قبول روایا
 ازین فرقه نمیکردند و بنا بر این استنباط بران نیگذاشتند و اگر طعن در شان آنها روا دارند ملت درین
 اسلام بلامتنور و پس در کف لسان از مطاعن آنها حکمت دینیست و رحمت صحبت خیر البشیر علی الصلو
 و السلام علاوه آن و اگر مخالفان گویند که خطه حرمست و رعایت قرابت آنحضرت ضرورتست قبولست
 لیکن از اهل قرابت تصریح بکفر منازعان ثابت نیست و دشت و نفرت خود لازم نزاعست مع هذا
 و این چنین خطا از اهل خیر القرون خیار مستبعد و مستکرهست اگر چه آن خطا خطای اجتهادی باشد
 که دعوت دوی القربا آنحضرت واجبست بر جمیع افراد است و اگر لشکره نیز در میان نباشد رضا
 باویت اهل قرابت رسول الله صلی الله علیه و سلم لازم می آید و دیگر بحث ازین مسله مناسب نیست سکوت
 یا افسوس تمام دین مقام ادلیست و فرقه شیعه چون از مسلک اعتدال انحراف و زریه اند و عموماً
 بر انبیا سبب اصل کرده و آن نفوس زکیه را بر نفوس جنیه خود قیاس نمودند فتنه رفتن بیکجه صحاب که سب
 تو از خبر نبوت و ما قلان کتاب و سنت اند بملک گردیدند و نفهمیدند که پیغمبری که حق تعالی نبوت برو
 تمام کرده و یکا فنام مبعوث ساخته و دین او ناسخ او یان و باقی تا انقضای زمانست و ما
 الاسلامک الراحه للعالمین نازل در شان او جماعه که در طول عهد نبوت او صحبت با و داشته
 باشند و دقیقه از بدل ارواح و اموال در خدمت او تاحیات او و در ترجیح شریعت او بعد ممات
 او فرو نگذاشته بدشگیری او از ورطه کفر هم نرفتند و بسا عل نجات نه پیوستند طرف حسن ظنی بخدا
 و رسول دارند خدا نخواسته اگر حقیقت کار را بچنین باشد که از عموافی شان السابقین پس لاحقین
 ما از چنین خدا چه امید رحمتست و از چنان پیغمبری چه توقع شفاعت احوال پیغمبران سابق
 و اعم ایشان پوشیده نیست و واقعات اولیا امین است نیز نهان نه هرگز نه دیده و نه شنیده که بعد
 از انتقال یکی ازین بزرگان همه مخلصان او مرتد و منکر گردیده و با اولاد و آل او عداوت و زریه
 باشند در خصوصت بر اوشت پیغمبر که مقصود از ان اصلاح امت است کدام فائده مترتب شد متبر
 باین حساب خیر القرون شر القرون میگردد و خیر الامم شر الامم میشود و خدا انصاف نصیب کند اسلام
 علی من اتبع الهدی مکتوب نیز و اعم عاده و مصلیاً نوشته بودند که از اختلاف شیعه

و سنی و شیطان صحابه و اهل بیت رضوان الله علیهم جمع نمیشود و هر که بنا بر اعتقاد اهل ملت
بر اخبار است و خبر محمل صدق و کذب است مگر متواتر که افاده یقین نمایند و این قسم خبر باورین باب
کمتر است پس علاج تحصیل اطمینان چیست و ما این مسئله از ضروریات دین و ارکان ایمان نیست
توحید الهی و تصدیق نبوت برای نجات کافیت و ایمان محمل منجی و مضمون کلیطیه که تصدیق و اقرار آن
آدمی مسلمان میشود و همین است و در شان صحابه و اهل بیت رضوان الله علیهم نیز حسن ظن محمل و محبت بر عیان
شرف صحبت حسن خدمت آنها و قرب قرابت آنها با جناب رسالت علیه الصلوٰه و التحیات بس است و
مطالع فیض احوال آن بزرگان از کتب تاریخ موجب ایمان قند است چه که منصب عصمت بمذہب
اهل سنت مخصوص و مسلم جناب حضرت انبیاست علیهم النعمه و الله و ممنوع است از غیر آنها اگر چه بعضی
و اولیا باشند پس گاهی از ایشان در معاملات ظهور بعضی مخالفت اتفاق می افتد و آنهم فیما بین و دو مقرون
بعقد میگردد و از غایت صفای باطن تصفیه می انجامد و اینکه ارباب نفوس خبیثه قیاس بر خود کرده اثبات
کینه و عداوت بالا استمرار در میان آن اکابر میکنند و بران تفرعات کرده نقطه را دره بینمایند از اعتبار
ساقط است و بدانند که انکار آن طبقه مستلزم انکار تاثیر وجود مبارک است و مستوجب نفی فائده بشت
معنیه اقیقہ روزی درین مسئله متامل بودم و از مبدأ فیاض مسلت طریق نجات از مسلمانان شکوک
می نمودم این عبارت بر باطن فقیر وارد شد قل امنت بالله کما هو عند نفسه و رسول
الله کما هو عند الله و باله و اصحابه کما هم عند نبیهم و بهیئت که این مطالب
علیا فوق مراتب جمیع اختلافات است و تفویض امر بجناب الهیت جلشانه که مرتبه نفس الامر است و هیچ
فرقه را درین مقام مجال دم زدن نیست و الحمد لله علی نواله و الصلوٰه و السلام علی رسول محمد و آل
مکتوب نوزدهم نوشته بودند که در حدیث شریف وارد است که آنحضرت علیه الصلوٰه و السلام فرموده
که بعد من دوازده خلیفه از قریش خواهند بود اهل سنت ازین دوازده تن خلفای اربعه که متصدی
خلافت خاصه بودند و هشت تن دیگر از قریش که تسلط بر خلافت عامه یافته اند و جهاد با کفار و اعلا
کلمه الحق کرده اند را میسر دارند و شیعه و دوازده امام سلام الله علیهم را میگویند و را عقل و حق درین مسئله
که امام جانب است مخفی و ماحق بجانب اهل سنت معلوم میشود و بدانند که لفظ خلافت اعم است از آنکه

ظاهر باشد یا باطنی و خلفای آنحضرت می باید که جامع خلافتین باشند و خلیفه آنرا میگویند که امر خلافت را
متشکی سازد و تشکیک خلافت ظاهر و موقوف بر قدرت و مقتطاعت است یعنی خزان و افواج که شرط نفوذ
حکم است و ظاهر است که بعد خلفای اربعه که سی سال خلافت کردند و حضرت امام حسن علیه السلام تا شش ماه
از حضرت امه اطهار پیچ کی و هیچ وقتی قادر برین امر نبود و تعبیر آنحضرت علیه الصلوٰه و السلام که خلفا از
قریش باشند نیز مشعر بر همین است و اگر از اهل بیت یا از بنی هاشم میفرمودند و جمیع بین المذہبین باین
وجه قیودان کرد که ترویج ظاهر دین که موقوف بر اسباب ظاهر است و بجای قالب اسلام است از انباده و
یافته و تقویت باطن دین که حقیقت اسلام بجای روح آن قالب است از نفوس مزکاۀ حضرت آنمه
علیهم السلام واقع شده چنانچه صوفیه اهل سنت بر ثبوت قطبیت دوازده امام صلوات الله علیهم متفق
اند و در ذات بابرکات خلفای اربعه رضوان الله علیهم و حضرت امام حسن سلام الله علیه هر دو معنی جمع بود
و بعد صلح در میان امیر شام و حضرت امام حسن علیه السلام تا حضرت امام مهدی صاحب الزمان خلافت
باطنی باین حضرات تعلق داشته است و در ذات صاحب الزمان نیز هر دو معنی متحقق خواهد بود و خلافت
ظاهر بی خلفای دیگر اربعین عدد و شاعشر در صورت تکلفی منجواهد و السلام مکتوب ستم نوشته
بودند که با حدیث صحیح حدیث حضرت صدیق رضی الله عنهما از جناب مرتضوی رضی الله عنه در عهد مبارک
نبوی صلی الله علیه و سلم و بعد از آن نیز بقطع نظر از واقعه حرب جمل که بواسطه دیگر داشت ثابت است و نمیشود
غالی از اشکال نیست که از جناب صدیق بسیار بعد است بمراحل که انحراف از حضرت مرتضی علی فرمایند
با آنکه حضرت صدیق خود روایت میکند که حضرت مرتضی و فاطمه زهرا و دست ترین مردم بودند پیش آنحضرت
صلی الله علیه و سلم مخفی و ما گاه در خلاف و نزاع طرفین معذور میباشند و حق بهر دو جانب میباشد
چنانچه در مقام است مخفی نمایند که در قضیه آنک حضرت مرتضی چون خطرب جناب رسالت آید علیه الصلوٰه
و التحیات احساس نمود و با قضای استیلائی محبت و بقوت اسی مصلحت و وقت بنابر تسکین و تسلی آنحضرت
صلی الله علیه و سلم بعضی الفاظ که باعث دل سردی آنحضرت علیه السلام از حضرت صدیق گرد و معروض
داشت و اجماع این خبر حضرت صدیق را بوشش آورد و چه انیارا که تکلم مقربان بارگاه با چنین کلمات
و چنین اوقات موجب سقوط محباب از نظر محبوب میگردد و ظاهر است که بالاتر ازین اذیتی نمیشد

پس اشرف حضرت صدیق از حضرت مرتضی رضی الله عنهما بحکم غیرت محبت و اقتضای بشریت است که
 از آن چاره نیست نه از راه دیگر تا محبت باقیست این وحشت باقیست و تکلم حضرت مرتضی باین کلمات
 تیر نه از جهت عداوت حضرت صدیق بوده است که محبوب محبوب تر محبوب می باشد بلکه محبت محبت پیغمبر
 بوده است صلی الله علیه و سلم که از آن نیز گزیر نبود پس در صورت هر دو طرف حق ثابت است و هر دو معذورند
 بلکه با چو که بنای هر دو بر محبت پیغمبرست علیه الصلوة والسلام چنانچه وحشت و ملالت حضرت خیر النسا علیه
 و الله السلام با جناب صدیق اکبر رضی الله عنه از احادیث صحیحیه ثبوت رسیده و این محل دو شبهه است یکی آنکه حضرت
 قبول با وجود قتل و انقطاع از دنیا بقدر قبلی از مال با وجود اتعاج جواب معقول از حضرت صدیق چنانکه
 را کار فرمودند و دوم آنکه حضرت صدیق در مقام رعایت فرزند رسول صلی الله علیه و سلم درین امر سهل چرا
 سماحت نمودند جواب آنکه طلب مال میراث که حلال تر از آن مالی در عالم نیاید سنا فی ترک دنیا و بعد از
 تقوی نیست بلکه قدر مال حلال استقی بیشتر شناسد و تا بشریت باقیست از احتیاج چاره نیست و منع حضرت
 صدیق بحدیث شریف است سخن معاشر الانبیاء لا نورث و چون حضرت صدیق از زبان
 مبارک بنی معصوم این حدیث را شنیده باشند و حق حضرت صدیق نص قطعی است و سماحت در چنین
 امور جائز نیست و تسلی نشدن حضرت خیر النسا باین جواب یا با بیعت خواهد بود که ثبوت ارث بایه تودیش
 واقع شده و این حدیث تا آنوقت ظاهر باشد شمس تر رسیده باشد تا حضرت فاطمه محبت تواند شد یا از راه
 تا اگر مگر می خواهد بود که لازم صاحبزاده گیساست و بحکم لا یتبدیل الخلق الله هیچ کمالی خصوصیات
 مزاجی را تغییر نمی تواند داشت غضب حضرت موسی علیه السلام تا دم واپسین زائل نشد و قصه طایفه
 زردن آنحضرت بر روی ملک الموت علیه السلام مشهور است پس در صورت هر دو معذورند و هر دو طرف
 حق ثابت میشود و اهل سنت را حسن ظن و تاویل حسن و دشمنان طرفین واجب است - و السلام علی
 من اتبع الهدی مکتوب است و یکم مخد و آنچه از ضعف اعتقاد طالبان این زمان و طلب کشف
 و کرامت اینها از درویشان و عدم مبالاة بکسبت اصل قرن اول نوشته اند معلوم شد پداتند که فضا
 مثل مشایخ و دیگر مدگر فتن چهره و ست و از عقلای مخلصان هر که التماس امور مذکوره نمایند تسلی او باین
 مطالب باید کرد که او بجهان بل شایسته حکیم حقیقی است منطبق آیه که می قائلان کنند حق تعالی الله فالتعوی

بجانب کماله بنای حب رضای خود را که مقصود و صوفیان جمیع طرق است بر اتباع پیغمبر
 علیه السلام و الصلوة نموده و آن حبیب حاذق را با سوراتی و نهیاتی چند که بجای دو او پیغمبر اند برای
 اصلاح است امری که بعلت غفلت و معصیت قبلا بودند فرستاده هر که این نسخه بکار بست و صحبت و شفا بر او
 نود شود و آنکه با کرم خود را ضائع و تلف نمود و این نسخه را صورتی است و حقیقتی صورتش نصیب عوام سلیمان
 و آن بعد تصحیح اعتقادات بر حسب کتاب سنت استعمال جوارح است و در امتثال امر و نهی و جزا این عقاید
 و اعمال تنبیحات حس است و پس که صورت نجات است و حقیقت این نسخه حصه خواص است و آن تنویر قلوب
 و تزکیه نفوس است بر ریاضات و مجاهدات بارعایت صورت مذکوره و حاصل آن ظهور تجلیات و مکاشفات
 است صورت معبر بایمان و اسلام است و حقیقت عبارت از احسان که در حدیث آمده آن نقبل بلیک
 کانتک نذاه و صورت بچقیقت در مرتبه دوار امراض ظاهر جلد است از قبیل ادرام و جروح
 که بظواهر و ضمنا و از آن آن کرده میشود و بیفایده نیست مثل ظهور حقیقت بچ صورت که غیر مفید است بلکه
 حقیقت نیست استدر ارج و ذکر الهی است اعادنا الله منها و حقیقت بجای تنقیه است که اخراج مواد فاسده
 بران موقوف است تا احتمال نکس مرض باقی نماند و کمال شفا از مرض معهود و بجز اجتماع این هر دو نیست
 ازین بیان باید دریافت که از مسالجه آنجناب علیه الصلوة والسلام و طبایع صحاب کرام چه آثار صحت و شفا
 بظهور رسیده نمی نیست که غیر از علیه محبت حق جل و علا و بذل مجبوری و اتباع و استرضای رسول الله علیه و آله
 و لذت از طاعت و نفرت از معصیت بالطبع و اعراض از دنیا امری دیگر نبوده و ماده ظهور این آثار دوام
 حضور قلب تهذیب نفس بوده است که از برکت صحبت آنحضرت و اهتمام نسخه شریعت او حاصل شده بود
 و از اذواق و مواجیه قرون متاخره تکلم نموده اند و با وجود حصول کمال صورت حقیقت که زیاده بران
 تصور نیست بیشتر اهتمام بخفظ آن صورت که محافظ حقیقت است و فایده آن شامل خواص و عوام
 کرده اند و اعتنا بشان کشف و کرامت نفرموده اند و این امور را از لوازم و شرائط کمال ندانست پس هر چه
 که طالب صحت کامله یعنی نسبت محمدیه باشد باید که اتباع سنت نبویه را بهتر از جمیع مجاهدات و ریاضات
 شناسد و انوار و برکاتی که بران مترتب گردد فضل از همه فیوضات داند و همه افواق و مواجیه متعارف
 و جنب جمیع باطن و دوام حضور و اعتباری ننهد و صحبت عزیز که ازین امور شری در یابد او را

اناب رسول خدا صلی الله علیه و سلم دانسته خدش لازم گیر و بجز و موزنین راه فرقیه نشود اگر چه نذیر باشد و السلام
مکتوب است و دوم التفات نامه سامی از خدمت مخدوم زاده گرامی بعد عمری رسید جان تازه
 رسانید و باعث تجدید و تقویت نسبت اخلاص گردید آنچه از آغاز انجام سلوک نوشته اند بطالع و در آخرین
 اطوار و آثار که بظهور میرسد امید است علی الخصوص این امور حاصله را که ماده غرور اکثر مردم می شود قدر و
 قیمت ندادن و در طلب خدا جمل و علما با فقر نامر او را آوردن و دست بدر ویزه کشادن و از ملامت بجز و حد
 وجود و بر کنار بودن و نسبت حضرت ماکه ریاضات ایشان اتباع سنت سنییه و معارف شان اسرار حقائق
 شریعت علیه است آرزو نمودن و دلیل طهارت طلب و عذوبت است بابرک الله فی برکاتکم و اعلمی و جاکتم -
 مخدوم و آنچه ثمرات افادات حضرت والد ماجد حضرت میان است خان صاحب از واردات غریبه احوالات
 عجیب استیلا غیب ظهور وحدت تحریر آید همه آثار تلویحات لطیفه قلب است و مقام تکلیف و منتهای این
 لطیفه از تنگنای اسکان برآمده و بسعت آباد مقدمه و جواب رسیدن است و در دایره ظلال اسما و صفات
 که سبای تعینات عالم است سیر کردن و در ظل خاص که مبدأ تعین امر است فانی شدن و بهمان ظل بقا حاصل
 نمودن است و این معنی در اصطلاح قوم بقای قلب و ولایت صغری که ولایت اولیا است
 و معارف وحدت وجود از ولایت ظلی که محل سکر است ناشی است و درین مقام در ضمن قلب
 نفس را هم رنگی از قیام میسر میگردد و اثر حصول این ولایت دوام حضور است باقی جل شان به مرتبه که غفلت
 عارض نشود و تعلق با سوانامه مطلقا و بالا ازین مقام است که سیر سالک در حصول این ظلال که همه
 با سماء صفات اند و واقع میشود و معامله با لطیفه نفس می افتد که از عالم خلق است چنانچه در مقام سابق
 با قلب لطائف اربعه دیگر که از عالم امر اند و عروج آنها تا بمرکز ظلال است کار افتاده بود و در اینجا نفس حقیقت
 فنا حاصل میشود و اداره مطمئن میگردد و عذوی مخالف محب موافق میشود و استحقاق دعوت و ارشاد بهم میرسانند
 و چون این مقام فرقی بعد الجمع است تمیز صیقل حاصل کرده سر وحدت شهودی که خبر از غیریت حق از خلق
 میدهد مفهوم بنیاد و حصول باین مقام عالی ملزم در فضیلت محبوب حقیقی جل شان بودن و اجتناب از منجوسا
 او نمودن است بحدیکه کاف از میان بر خیزد و شریعت مقتضای طبیعت گردد و اعتقاد و عمل حسب
 کتاب و سنت الماتل و کافیت میسر آید و این مقام معبر است بقای نفس و ولایت کبری که ولایت

این مقام از مقام اولیای صغریه است و در این مقام نفس حقیقت فنا میگردد و در این مقام سیر سالک در حصول این ظلال که همه با سماء صفات اند واقع میشود و در این مقام سیر سالک در حصول این ظلال که همه با سماء صفات اند واقع میشود و در این مقام سیر سالک در حصول این ظلال که همه با سماء صفات اند واقع میشود

است علیه الصلوٰه و برکات اتباع آنحضرت خاص است و نیز حاصل است و در اینجا سیر سالک کلمات
 اسما و صفات که تعلق با سماء و ظاهر دارند واقع است و فوق آن دلالت و ولایت ملائکه است که معبر بولایت
 است و در اینجا سیر سالک کلمات استحقاقه هو الباطن است و فائده حصول آن ولایت قابلیت تجلی
 است و سیر سالکین است و عالی تر ازین مقام کلمات نبوت و رسالت است اینجا با وجود عدم جواز
 ملائکه اسما و صفات از حضرت ذات تعالی و تقدست تجلی مجرورات مشهود و عارف میگردد و اینجا
 سیر سالک با سماء اربعه که حصول لطیفه نفس اند می افتد یعنی در ولایت علیا بعد از شش سوای خاک و کلمات
 است و به سماء خاک فقط و هرگاه ذات عالی را اعتبارات و شیوئات بسیار است بالاتر ازین کلمات نیز فائده
 است اند و در محل خود مذکور و مهم ترین مقاصد درین راه تحصیل فناء قلب و فانی نفس است و مراتب
 این درین هر دو قیاس است و در هر مقامی ازین مقامات مسطوره عروجی و نزولی است و فناء و بقا آنچه محرر
 و موافق تحقیق حضرت مجددیه رضوان الله علیهم اجمعین و مناسب مذاق اکابر متقدمین است اما
 سالک دیگر است اما در بنیاب دارند که باعث شوق سالکان میگردد و این طور تقدیم چند بر سلوک است
 هر چند تا شوق نفس مفید شیخ را در باطن مرید خط تمام است متعادل و مستفید نیز شرط است و آرزو
 صحبتهای بسیار است خدا بداد و شما برسد و السلام
توب است و سوم بر خور دار تصویر مسله وحدت وجود حسب التماس شما مرقوم میگردد
 است که در شرح کتاب مراتب سنیه مینویسد که حقیقی عالمی بعلوم قدیم خویش حقائق کلیه و خبریه را امید است و علم
 مستلزم وجود آن شی است در علم پس باید که اشیا بما هو موجود و وجود علمی ازلی باشند و ازین راه است
 موفیه با عیان ثابته فی العلم قائل اند چون در وجودات اشیا در مرتبه علم که نزد قوم سمس است بیاطن
 و تقدم و تاخر زمانی نیست بخلاف وجود خارجی که تقدم و تاخر در آن بدیهی است باید که وجود علمی غیر وجود
 ی باشد و باید که مقدم بر آن بود مانند تقدم اصل بر فرع و تقدم ذی ظل بر ظل و کیفیت صدور وجود
 اشیا از وجود علمی آنها است که چون حق تعالی میخواهد که صورتی را از صور علمیه در خارج که عبارت است
 و به سماء و سمس است نزد قوم بظاهر وجود موجود گرداند و آثار مطلوبه آن صورت را از آن صورت
 آرد و میان آن صورت و نور این وجود نسبتی معلوم الاینیة بمحول الکیفیة پیدا میکند و مراتب وجود

این مقام از مقام اولیای صغریه است و در این مقام نفس حقیقت فنا میگردد و در این مقام سیر سالک در حصول این ظلال که همه با سماء صفات اند واقع میشود و در این مقام سیر سالک در حصول این ظلال که همه با سماء صفات اند واقع میشود و در این مقام سیر سالک در حصول این ظلال که همه با سماء صفات اند واقع میشود

بهر روز بعد خلعتی لازم گیرید و بجناب و امیدوار و از غیر او نمیدانید و آشوب گناه مرتبه اندیشه کنید
انشاء الله تعالی و دست از مضرتی نخواهد رسید و برای دفع بلیه با در قرات سوره لایلاف هر قدر توانید آتش
نمائید و در فتح و نصرت تشکر اسلام بیکفارد و عا و صرف همت واجب است غافل نباشید اگر چه احوال
مسلمانان این قوم معلوم اما حق اسلام بر همه موافق است و ملار و زری را بعد سلام بگویند که دنیا
فانی است و آخرت باقی اینقدر انصاف ضرورت کردیم حله و قات شریف خود را صرف شغل آخرت
نمائید و اگر توفیق باشد عا در باب رفاه و جمعیت صحبت و عافیت نواب بشا و خان بهادر و اوقات
خاص واجب و ان شاء الله جعل خیر عمری آخره و السلام مکتوب است و نعم محمد و انش بنگالی
از یاران شاه مراد الله حیو که بنیم سال در قافاه مانده بقدر استعداد فیض و برکت طریق برداشته برای
چند روز رخصت گرفت ظاهر اراده مراجعت باین طرف دارد و خدمت میرسد مورد الطاف خواهد شد هر چند
مرد ساده است اما طالب خداست زیاده استقامت بر جاده شریعت و طریقت روزی با مکتوب
سی ام یاران قدیم که آمده بودند همه رفتند خصوصاً میر محمد حاکم با کثر وجود از اکثر یاران طریق ممتاز بودند
نوزدهم انیمه بمرض ذات الصدر رحلت نمودند و المی سخت بفقیر رسید چون انتقال ما هم نظر بطبعی قریب است
تسلیم شدیم و ایشان نه فرزندی گذاشتند نه خلیفه تربیت یاران ایشان و بدسیر علق ایشان بگردن
فقیر افتاد از نویدافات ایشان که ظاهر و باطن بنندگان خدا میرسد و حاصل شد با کمال شرفی
بر کاکم و پنجم در باب برخورد و نظیر علیخان نوشته اند و اقیست از اخلاق و مناقب و اخلاص دیگر مراتب
بر چه می باید و دل نخواهد بود و همین خوبهای او را آشکارا و ام محبت کرده و گرنه من از او را که با خود
کار نیست با دیگری چه کار خدا و او را فتوحات صوری و معنوی ارزانی دارا که مراد و دنیا عزیز تر از دکنی است
و در واقع بجای مادر و پدر و بجای پرستار و نفوذ حق او همین فقیرم و از و هم ادب ارادت و فرزندی و
علامی و بندگی بقدم میرسد اما چیزی هست که من میدانم در حق برخورد از زیاده بر سابق التفات
باید کرد که خبر نقصان التفات فقیر که در حقیقت هیچ نیست تواند شد و آن برخورد را بگویند که هر صباح
مستوجب فقر شده بشین و او خود توجه ندهند آنچه از قوت آن برخورد از نوشته اند خیلی کم و از دست بدل رسانیده
میان غلام محمد خرابی باطن خود و ظاهر نمود و بقدر طاقت تمییز آن نموده شد و می گفت که برای همین کار سفر

انتظار کردم خدا کند راست باشد فقیر کبار بعبادت شاه ولی الله صاحب فقه و بدعاى صرف همت و دلالت
عوارض ایشان متوجه است حافظ غلام رسول ملاقات کردند و در بزرگ اندام مولوى ظهور الله جیو سلام
قبول نمایند و السلام مکتوب سی و یکم خبر تمامی مسجد معلوم گردید حق تعالی اساس اسلام را قوتیر
رواندرین روزگار الهی قوی بدل راه یافته در راه گذشته قلعه تمانیس را کفار سکه بغداد متصرف شدند
و قتل و غارت و اسیر و میان آمد مولوى قلندر بخش جیو سلمه به معذن و فرزند قارث خورده به سلامت
جان بدر آمدند طرفه حالى گذشته انالیند و انالیرا چون از غایت بی اسبابی در آن نوح متوقف اند تا بجا
و انبلی متطاعتی با آن خصوصیت ادا و اعاتی از ما بقدر نیم رسیدن حاجات علما و این مصیبت گردید
خداى تعالی تلافی فرماید اسال بنابر موانع حرکت آن طرف متوقف مانده اول ضعف پیرست معارض
و عوارض و دوم کم فتوی سیوم تنهائی اندرون که کثیر و برستاری مانده و ده کثیر از خانه رفتند و اخیلان هم
از ازانی غله و باغ خدمت ندارند و هم تابنازک مزاجی مردم محل نمی آرند درین ایام پرستاری خانه
بناصفه و سه فقیر و مستوره فقیرت و طعام از خانه مولوى غلام یحیی جیو بهره در خادم ایشان پخته می آمد
جنس اینچا میر و دو چچنین شاه علی با وجود و منکوحه و سه فرزند یک خادم ندارد و ناتوانی او علاوه آن
اصول الله علیه نواله الصلوة علی رسول محمد و آله آنچه از تدبیرات و آدمیت برخوردار نظر علی اوصاله الله تعالی
الی باتیناه نوشته اند بجا است هنوز قدرت و دانشخانه اندا و جواهر پاره ایست که قیمت ندارد و فقیر به سبب
گرفتار و نیستیم خوبیهایی و دانشخانه ام انشاء الله تعالی در کمالات اخروی و فتوحات دنیوی ترقیهای
نمایان نصیب دست از ضعف بصیر و نق و در تحریر مانده و طاقت تحریر هم نیاوان بعد ازین از جواب خط
معدود دارند بهمه دوستان مضمون عذر را رسانند که امر مقصر بداند رمضان مبارک بخوبی گذشته
و یاران با وطن رخصت شدند خدا ناصر و معین شما با و اگر بر جاده شریعت و طریقت زندگانی نهان
حق تعالی در هر دو جهان آبر و نگاه خواهد داشت در امور سلطنت تشفی نمائند خدا خیر کننده طلبیدن
عظیم الله و حافظ محمدی بجا واقع شد تسلی باید نمود و السلام مکتوب سی و دوم با بعافیت ایم
و شما بالترام شریعت و شغل طریقت مقید باشید و مردم بخاکساری و بی نفسی معالمانه نماید که کمال
نقص و نیستی است و بهی حق تعالی را مسلم است و صحبت علما و فقر را لازم گیرید و بر کرمات زمانه صبه

از آن طرف شغل ملک داری و ازین سو غلبه ناتوانی و تزاری خدا بود و لها برسد تا بر خود را میسر شود اگر
 رسم مراسلات که نیمه ملاقات است مسلوک باشد غنیمت است زیاده عمر و مزه عمر ازانی باد مکتوب
 چهل خط مجذب قسمت و جاذبه احباب فقیر از دلی سنبیل رسیده و امر و همه و ملو و باد و راهم دید تا با تحاکب و از
 که رخت آقا است در کجا اندازد و متعلقان اطلبیده نگاهدارد که از تشویشات هر روزه دلی تنگ آمد
 و دلی و شایعها پوز خود دوست آخر انجاء رسیدم مردم سنبیل مراد باد و امر و همه که به بلاد مساجت نمود
 که اینجا باید بود جاذبه و حقوق نواب ارشاد و خان بهادر سله ربه نگذاشت که قصد جای دیگر کنم و طالبان
 طریقه نیز درین شهر بسیار اند غم اقامت نموده اوم برای طلب متعلقان فرستادم آنها خدایای سمو
 نوشتند ناچار بجزیت دلی اتفاق افتاد می باقی ما بهتاب باقی بهار با تو صد حساب باقی +
 وقت کشف کرب و قریب است حزب با بحر و پیش ایشان خواهد بود اجازت است برای حل مشکلات
 بخوانند و طور خواندن آن حضرت میر سلمان صاحب نه کنند اگر این دعا آنجا نباشد نبویسند که از نوشته
 مع طور دعوت آن ارسال وارم و شعر مناسب حال از محمد علی سلیم آمد **منصوبه وصال** نیر شد و بیخ
 به شطرنج عشق بازی ناغابانه ماند و السلام **مکتوب چهل و یکم** الحمد لله علی نواله او بجان و
 تعالی شمار از مملکت سلماست آورد و توسل بپادشاه حال که نمودند مال آن خوب نیست و احوال این
 دنیا داران ماکور باطنان را کی مفصل معلوم میشود اگر شود تحریر آن موجب فساد است اینقدر هم بر حق
 خاطر شما گاه می نویسم و خوبی میان عظیم الدین زیاده آراست که نوشته آید بقطع نظر از رسم طریقه فقیر و
 شناخته آشنا گرفته ام که مریدیت سر وانه در هر میدان معالجه دینی باشد یا دنیاوی خدا و از زنده دارد
 و بمقصودش برساند پس آمدن مادران حدود اگر چه برای ترویج طریقه است که طالبان دین شهر دین
 نمانده و اینجا بسیارند و همانند و همگسار شما میاید اگر شما در آنجا نباشید و حجت نخواهم کرد و هر چند فرزندان
 و رفقای شما خدمت نینمایند لیکن شما بدیل و نظیر ندارید که کسی قائم مقام شما تواند شد فتوح حکم عنقا
 وارد درین شهر قرض حکم کیما بهر حال هر چه تقاضای وقت کند زود بعمل باید آورد یا اطلاع زود باید
 که خار خار سیر و سفر از سینه بدر کرده شود و دلی حضرت مولوی شاد الله صاحب که یادگار فقیر اند ضرر
 دانی و السلام **مکتوب چهل و دوم** جان من سلامت باشی و دین بدست سفارت و دوستی

رسید و جز جان گردید و روح تازه در تن ناتوان دمید بهر حال با همه بد معالجه گری با فقیر آن همه حقوق و
 خصومت و تفرق و ان شهاب فقیر و اوضاع قدیم که بیان آن طول دارد و مناسب حال فقیر غیر از وفاد و عقود و عیال نیست
 باید دید که انتظار با ما چه میکند شمارا با خدا سپردیم و ملائجه سپارید و از احوال سفر بنجیب آباد و حال یاران سنبیل
 و انخوان و انوخه و اعام و والادت و صاحبان انصاری و حال حضرت مولوی صاحب از اسباب معیشت ایشان
 بنویسید و بر صبح بعد نماز توجه بفقیر بنشیند به ناه توجه میدهم از کسی توجه نگیرد و اطاعت والدین واجب نمایند
 و کیفیت معالجه با بزرگان و حال معیشت خود بر نگارد و اشتیاق بشرط صفائی دل مخفی نیست و خدا حافظ دین
 دنیای شماست زیاده عمر و مزه عمر با و **مکتوب چهل و سوم** مخدوم و ما فقیر را پیش از مرده تصور نباید نمود
 و مرده بر سلام سبقت نمی تواند کرد مگر موافق خبر صحیح جواب سلام تواند داد و بشنوند یا نه اکنون که رسم مراسلات
 تازه کرده اند فقیر نیز خود را در ای رسم دوستی با مقصر نخواهد داشت و حقوق صحبتها فرو نخواهد گذاشت و این بی
 و لیسان تحقیق است و تصنیف کتاب بنار و بعض سائل شریعت و طریقت بطریق جواب که احباب و اوال
 کرده اند بطور کاتبی مرقوم شده عزیزان آنها را فراهم آورده اند بعض اجزای آن متعاقب مرسل میشود
 خدا کند بقبول رسد و هنر بر علی خان صاحب که بجای برادر و فرزند فقیر و از خاندان عمده و با و صاف حمیده
 متعلی اند تقریری تصدیق بلی بهیت نموده اند معرفتی با مردم آن بلده ندارند بوسیله رقع فقیر اگر خدمت بر
 مورد و امرم خواهند شد و اشفاق و عنایتی که با ایشان میندول خواهد شد بعینه مانده بفقیر خواهد گشت ملاقات
 که نظر با سباب جنلی متعذری نماید خدا آسان فرماید و دل رحمن الطاف خفیه به مستفیدان مجلس شریف
 سلام قبول نمایند **مکتوب چهل و چهارم** باعث تحریر آنکه ظفر علی خان سلمه ربه خلف نوابه افتخار
 ارشاد خان بهادر بنیر نواب الدین الدوله مغفور است از اولاد امجا حضرت شیخ الاسلام عبدالله انصاری
 رضی الله تعالی عنه و تربیت ظاهری و باطنی از فقیر یافته نسخه سرباهی او صورته و معنی بصحبت رسیده
 موافق و عده حافظ رحمت خان صاحب که در بسولی در مجلس کتخی الی صبیبه و دند ریخان در باب فاق
 و روزگار این خان بر خور داده بودند تصدیق بلی بهیت کرده بنا برین خدمت تصدیق میدهم که بحق
 دوستی یای قدیم و اتفاقی که بر فقیر میندول است تحقیقی که لائق بزرگیهای آن فهران باشد در حق این
 بلکه گوشه که مرا عزیز تر از جان است بذل فرمایند و اگر احتیاجی بکلمه انجیر باشد مرتبه خود داری متظور نداشته

بطوری بفرمایند که شمع متاثر گردد و دیگر نه خود را معذور دارند که پادشاهای سرسری فائده نداشتند و آنها عنایت ایشان کافی است و قیصر را در و دیو پیری بخت گاهی بخمال نگذاشته بتقریب بودن این نویسم در آن محروم احتمال صورت انجمنی قوی است و السلام مکتوب چهل و پنجم شتیاق شفیقت با بحال شما همان است که بود و خاطر جمع دارید میرسد الله صاحب پسر زاده ما و شما و عیالند و بجه معاش در آن شهر واقع شده اند بشر مقدور و استطاعت و توفیق خدمت ایشان غنیمت و انید الله تعالی شما را بر اعدا و محصور و بر احباب مسرور و بار و نیاز شما رسید و بوقت رسید خانه آباد خدا قبول کند و از ارسال رفاقم که حکم نصف الملاقات دارد و بلیغ بنای و هر جا که باشید با خدا باشد ضعف متولی است خدا خانه بخیر کند و السلام مکتوب چهل و ششم احمد الله حمد اکثر امید قوی است که او سبحانه جل شانه صاحبان و دوستان ما را مع جمیع ساکنان آن شهر محفوظ از آفات و ارد تلاوت سورة لایلاف صبح و شام لازم گیرند و ده دستان و متوسلان را بفرمایند و از آشوب هنگامه که درین حد و سبب غلبه فوج جنوبی و فرار قوم رو بپیله واقع شده و قصبات و دیهات تالار رفته چو نویسد مفصل از خطوط عزیزان معلوم خواهد شد که از اولیای خان صاحب ازین مملکت بخت یافته تا اینجا رسیده اند انشاء الله تعالی بوطن و بخدمت نیز میرسد و التفات نامرید و ممنون گردانید و از اخبار صاحبان آنجا اطمینان بفرماید الله تعالی همه را سلامت و در دهر داران انچه در توفیق نیک کرامت فرماید و اشتیاق ازول صفات منزل خود در یابند و خبر جانگناه و اقامه حضرت مولوی غلام محلی صاحب رسیدند آتش زده و زهره باب گردانیده و انانیه و انالیه را بجون و سرایه تسلی این است که فرامایم میر ویم و السلام مکتوب چهل و هفتم صاحب من بر خود را عزیز الله مع والده خود و رفیق فرنگ است و از و مندان این وصلت و عبید خان حرف کسی را گوش نمیکند و در میان فقیران عزیز بطی نمانده و از مدتی بجانب جاداد خود رفته اثری و خبری از او اینجا نیست فقیر در تیر سیر آوردن و طلبیدن والده آن بر خود را به بلی معذور است اگر به حاصل این شکل شود و از و عاود بنیخ نخواهم نمود و آن مستوره در مصیبتی مبتلاست که تحریر راست نمی آید اگر با اختیار خود می بود بر آورده تا بشما میرساند - و السلام - مکتوب چهل و هشتم معلوم است که برادر بخت خود خط نمی نویسد بنویسد که بگوید که لقب مبتذل حقائق و معارف آگاه موقوف دار که در خصوصیت ما و شما این لفظ گفتمش ندار و سلیقه تحریر مردم آنجا معلوم تکلف بیزه او خل ندهند

بفرمایند
که در این
مکتوب
چهل و
هشتم
مکتوب
چهل و
نهم

بعد از این باینطور بنویسد که از میراجنبی میرزا جانان مطالعه نمایند پس مطلب بنویسد باعث تحریر آنکه میرزا صاحب از فرزندان خواجا احقر قدس الله سره هم پیر زاده فقیر و هم قرابت با فقیر دارند و میرزا جانان فخر همیشه بصحبت بوده اند از گردش روزگار قصد یورپ کرده اند خدمت خواهند رسید و در ایشان را منتقم دانسته بقدر مقدور در تلاش روزگار و معاش ایشان توجه خواهند نمود - و السلام مکتوب چهل و نهم یاران طریقه را الله تعالی در یاد خود مشغول و در بیان نعت پیغمبر خدا صلی الله علیه و سلم متفرق و در حال فقیه محمد شاه از یاران حلقه است و کسب کمال کرده اگر چه بظاهر از علم و فضل خالیست اما از انوار طریقه باطن او سمومست و با وجود عیالندی و جمعیشتی ندارد و میخواهد که درین حدود اقامت نماید اگر وجه معاش قلیلی که در آن مقدور زندگانی مع حلقای تواند کرد و از سر کار دنیا داران این مملکت بسعی شما میسر آید هم موجب اجر عظیم و هم سبب رضامندی در دیشانست و خدمت سخی و طیفه معاش صاحبزاده عالی قدر میان مرید حسین صاحب فرزند حضرت مجدد الف ثانی حضرت شیخ احمد نقشبندی سرسندی رضی الله تعالی عنه که با حلقای بسیار علاقه روزگار و جمعیشتی ندارند و مسموعه متعلقان در شما همچنان بجز تقوی پیدا باشند موجب شادی پیران است و تاریدین فقیر یاران طریقه که در پیری بصحبت اند بخدمت مولوی عبدالرزاق که بظاهر باطن لیاقت ارشاد و تعلیم طریقه دارند رجوع نمایند و صحبت ایشان را غنیمت و اند عزیزان دیگر که از فقیر استفاده کرده اند و اجازت یافته صحبت آنها هم خالی از فائده نیست اما شجرت امصالح بسیار در کار است و اگر فقیر در حق شخصی سپاری بنویسد بقدر طاقت سعی داران امری نموده باشند که برای شما سفید خواهد شد و تا شانه تقدیر است و السلام - مکتوب پنجاهم کاری غیر از ترویج شریعت و طریقت از زندگی مقصود نیست و یاران طریقه پیش فقیر از یاران نبستی عزیزان حق تعالی ما و شما را باتباع سنت نبویه علیه الصلوه و التیمه استقامت روزی کند باعث تحریر آنکه از ظلم و ستم کافران سکه خدایم الله تعالی بلده متبرکه که سینه و یاران و عزرات حضرت علیم الرضوان الشهادت رسید و صاحبزاده با اداره هر شهر و دیار شد ندیجاعت قصد آن طرفها کرده اند خصوصاً حضرت میرسد الله صاحب که با فقیه خصوصیت بسیار دارند نشر یمن می آرند اگر چه احوال آن ملک و مردم آنجا نمی نیست لیکن بضرورت مرقوم میگردد که اهل طریقه را بقدر مقدور بدست و زبان و خدمت ایشان مقصومی باید بود و خصوصاً در نیوقت که صد غارت و جلا و وطن باین بزرگان

رسیده است زیاده زیاده است والسلام مکتوب نیجاه و یکم میان محمد اکبر از یاران طریقه بقیه بی نیجاه
میرسد تا نصف دایره اسکان رسیده اند اگر التماس توجه از شما بکنند البته توجه بدیند و در امور موجود و نیوی
ایشان نیز سعی نمایند و از کلمات اخیر تا قدری بفرمایند و دعای حسن خاتمه در حق فقیر لازم دانند که وقت
رحلت نزدیک رسیده و عمر از پشاد تجاوز نموده و توقع ملاقات نیست که ملاقات سی و هفت غایده و شمار فرصت
نه والسلام مکتوب نیجاه و دوم فقیر از سیر لهر و مراد آباد فارغ شده است و قصد تماشای شاهجهان
دار و انشاء الله تعالی عنقریب میرسد و سه مقام در بریلی کرده و آنه پیشتر میشود و پنج و شش مقام در
شاهجهان پور نموده و حاجت سنبهل مینماید بعد از آن در بریلی میرود و با وجود ضعف پیری این حرکت عین
را بر خود پسندیدن بنا بر اغراض صحیح اخروی است که خدا میداند اشتیاق بقدر اشتیاق صاحبان است از
عزیزان شتاق هر که در بریلی باشد و اطلاع انیمعی باید داد که فقیر بعد و در آنجا با غرض خبر کردن مقدوم
نیست که از مساکن احباب واقف نه مباد که ملاقات میسر نگردد و والسلام مکتوب نیجاه و سوم
حال مردم اینجاست و توبه است خدا رحمی بر دست محمدیه فرماید علی صاحبها الصلوة والسلام باعث تحریر است
که حضرت میر مسلمان صاحب بارک الله فی برکاتهم با همه ناتوانی و بی سامانی تحریک بخت قوی قصد
سفر حج با جماعه فقره فرموده اند اگر عبور ایشان در آن حده واقع شود و بصاحب طالع رسد است در آن
دولت ملاقات سر پا برکات این بزرگ را البته دریابند و خود را از خدمت پیچ چه معذور دارند که فوات
شریف ایشان جامع کمالات ظاهری و باطنی است و کسب مقامات از حضرت سید السادات پیش فقیر
و تقیم ساوک از جناب شیخ الشیخ مرشد فقیر نموده اند و ازین مضمون بخدمت نواب صاحب یعنی
قاسم علی خان او صلعم الله تعالی الی خاتمه تا تمنا اطلاع باید کرد بلکه رقع فقیر از نظر باید گزیند که تحویر
علمه درین باب و چنین وقت مناسب نمود و والسلام مکتوب نیجاه و چهارم آنچه از عالم تبصر
معاش نوشته اند بجاست اما فقیر اطاعت حرکت و دماغ سیر و سیاحت هرگز نماده برای پروا نیست یاران
طریقه که از اطراف هجوم کرده اند آمده ام بعد و ماه به بریلی میروم که متعلقان در آنجا هستند و از هر طرف
فتنه و دلی میکنند باین همه دنیا داران این حده و با فقیر معرفتی ندارند عقیدت معلوم شما یا ندارند
که روز ملاقات این قصه را با شما مفصل گفتام که خانه سامان و بخشی یعنی فتح خان و سردار خان را در تمام

نوکاهی ندیده ام و ندیدم خان که از ملاقات فقیر داشت منع کردم که نیاید و حافظ رحمت خان که پیش فقیر
حاضر شده بود و صحبت او با فقیر نادرست افتاد و پسران علی محمد خان رفیقا شاسم ربط کجا پایش معلوم
و میدانم که شما درین دیار بیکانه و بی معاش و عیالند واقع شده اید بقطع نظر از حقوق آشنائی سنی و حق
چنین شخصی عبادت است اما حقیقت این است آنچه نوشته ام و و دنیا داران نعلق سنبهل بجال خود را
در مانده اند و گرنه این خانه خانه شما بود و والسلام مکتوب نیجاه و پنجم از خبر جانگداز رحلت میر سلمان
صاحب چه نویسم که برین گذشت یار رفت و با چو نقش پایجا افتاده ایم با سایه میگردد
کاش این نارسا افتادگی با محمد بنده ایم بر سر ایتم و خبر فوت مغفوره مرحومه مغفالی بیگم از خط سیر
و میر محمد عین خان صاحب سلمه الله تعالی پیش ازین دل داغ و جان رانی دروغ کرده بود و اندیشه
ملات بیگم جان صاحب زهره آب میکند بهر حال همه صیبتها میگذرد و ما هم خواهیم گذشت نفسی که
میاد خدا میگذرد و غنیمت است از نوید بجالی آنچه از طرف سردار خان بخشی برای خرج صوفیان خانقاه شیر
و از روزی چند در توقف افتاده بود دست حاصل شد که درین آخر زمان توکل صرف باعث بی بختی
شود و در اسل مال صوفیه همین جمعیت است و دنا سازی دلی و وفائی یاران زمانه محل شکایت نیست
ما به بی تشویشی قطع امید است عدم و وجود احباب را یکی باید دانست و آنچه در خدمت احباب است
تقدیم میرسد اجزان از جناب حضرت حق سبحانه باید طلبید و کیفیت واقعه میر سلمان صاحب که بچه حاضر
رحلت نمودند و در کجا آسودند بنویسید چند نفر که باقی است حق تعالی در رضای خود بگذراند و داغ رحلت
باقی ماند با بدل در دستل ز سرساند و فتوحات باطنی روز افزون است درین بقعه هم قریب صد کس را
صبح و شام توجه میشود شمار بلکه همه را خلاصانی است و در حق و قنوق موقوف بر آبادی ملک نیست خاطر من
دارد که خدا کار ساز است و درین مملکت خیر نیست منظر لطیفه غیبی باشد خدای تعالی شما را مغفرت غنی
خواهد داشت و اگر حرکتی واقع شود با قضای وقت و حال بعد از آنجا هر طرفه فکیر شود باید رفت
و باید که طرفین از دعای خیر یکدیگر غافل نباشند میر محمد از چند روز اینجا آمده الترام حضور حلقه کرده فتح
اب فیض او خوب نمی شود و معلوم شده که آن برادر از وزیر باران برای مدتی قصیر بوثیه رقع فقیر
برسد معاف فرمایند که عفو کار گریان است و زود فرصت نماید که عزم سفر دارد و نواب شاد خان

مفقور حلت نمودند و او میت را بجا بردند خدا بیا مژده تهنائی ما را تا شاید که در این باره جان و دل سے
 سوخت در دجی بود و آخر از ناسازی طالع بان هم ساقیتیم - **مکتوب پنجاه و ششم** فقیر
 متعلقان بغایت است و بدعای دوستان مشغول اما اجابت دعا در وقت است کار شما را خدا حاضر
 می سازد که از مدتی رنج می کشید ان مع العسر یسهل و عواقب امور شما بخیر میگردد خدا طریقی با وضعف در
 تربیت که حلقه در حالت اضطرار می افتد اگر چه خطی از زندگی غانده اما حیات صوفی غنیت است هم
 از بهر وجود او و هم از بهر دیگری و مردم محل شما را بقاعده طفره تا ولایت کبری خدا تعالی رسانیده طرف
 عقیقه خوش استعدادی است و در عالم عقیدت و اخلاص پیش رو مردان است میر کھوتا مبادی کمالات
 نبوت رسیده اند میان جلگن قریب تمامی دایره امکان و میر بین خود شیخ مقرری است و حلقه درین ایام
 صبح و شام خوب میشود و مردم خوش استعداد فراهم آمده اند حق تعالی فرصت دهد که بسیر سلوک عظامی
 تمامی رسانند جای شما خالی است درین آخر عمر بچشم فیض و برکات بمرتب است که در تحریر نمی آید محمد شاد
 علی نواله والصلوة علی رسولہ و آلہ از اشتیاق دیدن بر خور دار و این کامیاب نشانتین فرزندار جند میر
 عبد العلی پنجم نویسم کم است خدا و ارباب مقاصد قضی در دین و دنیا رساناد و از فرط محبت و خجالت میکشتم و
 حقوق اخلاص ادا زانمی آید خدا کند که بالشکر پادشاهی و ادب شود که بعد ازین از خود جدا کنم قدر عدول
 میداند آداب آدمیت که از شما بنظر میرسد دیگری را شریک شما کردن ظلمی است نمایان حق تعالی بخیر
 شما را زین هم صحیح تر گرداند و فقیر امر و کرد هم شوال است بتقریب تعزیت حضرت خان صاحب یعنی والد
 بزرگوار شما که جاسع هزاران مناقب بودند و از انتقال باین عالم داغی بیا و کار گذارند و در آنوله حاضر
 و بعد توقف سه شبانه روز فراموشت منبیل خواهم نمود و تحریر عبارت عزادری خلی از تکلف نیست که با
 و ایشان بعلاقه هم عمری در وقت قدم باین خاکدان بتقدیم و تاخیر چند قدم به سفر بودیم حالانکه وقت
 رجوع بوطن اصلی است نیز بفاصله چند نفس هم قافله ایم **مکتوب پنجاه و هفتم** فقره جریان خبری نیست
 فرماست درین بزم زما هم اثری نیست - **والسلام - مکتوب پنجاه و هشتم** عمر آخرت و ضعف
 پیری از حد زیاده خدا فایده بخیر گرداند توقع ملاقاتها ضعیف است اما از قوت الهی امید قوی است
 درین ماه خط آن فرزند مدد یک مبلد کتب که مرا از جان عزیزت رسید خدای تعالی جزای خیر دهد و

میر محمد کین خان صاحب مرحوم پیشتر شنیده بودم خدا هر سه برادران را بیا مژده داغهای پیر و پنی بر دل بیا و کار
 گذاشتند و رفتند و اولاد آنها خدا تو فیق نیکو دهد و محمد امین بسیار یاد می آید و در حق مستوره میر علی صفر خاش
 بیا مژده ختمها گذرانیده خواهد شد باید که باقی عمر را در یاد الهی صرف نمایند که اعتماد بر حیات نیست و فقیر خود توابع
 با کمال ضعف و ناتوانی زنده هست و هنوز قریب حد کس را بهر دو وقت توجه میسر می آید و تاوفیقی الا باشد
والسلام مکتوب پنجاه و نهم در وقت سخن از یاد رفتن بعد عمری غزل تازه بر زبان رفت دوسه
 بیتی مرقوم شد **باین فرصت** چه حظ باشد ز سیر گلستان مارا که رفتن لازم افتاد دست چون آب
 روان مارا به قفس و انیم و بس راه چین از ما چینی پرسی که پیش از بال و پر برداشتن از آشیان مارا
 انفس تیا کشتم از سینه صد جا بگسله تارش به چه زار و ناتوان کردست آن سوی میان مارا **والسلام**
مکتوب پنجاه و نهم الله تعالی بے عرض حاجت امور سر کار بسیر انجام رساند **مکتوب پنجاه و دهم** سید عزیزان
 مراد تقی به اینچه از تحریر فقیر بجا بنواب مذکور مرقوم شده بود این حرکت باین ربط ضعیف غیر مفید است
 اقدام نمود و معاف فرمایند چرا که آن بزرگ خریدار جنس و رویشی مانیت رجوع او بطریقه دیگر است و
 اخلاص او بزرگان دیگر یک ایامی آنها به از حد و فقر فقیر است و آن بزرگان را بخدمت آن مهربان هم
 معرفی است و اینچه از تأییدات مقالات حضرات ازان مهربان بتقدیم میرسد اجر از جهاد وارد تقبل
 الله منکر و جن اکبر خدین الحزاء **والسلام مکتوب پنجاه و یازدهم** ایام بکام صاحبان باد
 این پنج کاره از بس تهنائی و گفتمانی که خوش دار خود را بیا صاحبان نمید و چنانچه باین روابط قدیم گاه
 تکلیف امری یا ایامی ملاقاتی یا اظهار اشتیاقی بخدمت گرمی نگردد مگر امر و زعمی فقیر بیشتر نادام هر چند
 کمالاتی ندارند خالی از آدمیت نیستند اما با تقضای زمانه پریشان روزگار واقع شده اند خصوصاً یکی از آنها
 بحالت منظر اگر قنارست تفصیل احوال آنها توسط صاحب عزیز تر از جان ارشاد خان بهادر بعضی خواهم
 رسید فرمایند این بر خور دار که تمنای جایگزین بسیار در سر دارد بخدمت خواهم فرستاد اگر تقدیر سعادت
 باین تدبیر خواهد فرمود یقین است که دستخط مناسب بلا توقف خواهند نمود و گر نه سماجتی در میان است
 و شکایتی یقین الله ما یفعل و یحکم ما ید **انقدر هست** که رفاقت این نوجوان که باعث
 ادا و اعانت در ایشان است تعویذ بازوی فتح و نصرت خواهند فهمید **والسلام**

در جواب هر یکی قبول و اجابت پیش می آیند در عالم دنیا داری مضائقه نیست یقین است که از استحقاق
 امر و عدم آن غافل نخواهند بود و نسخه بندگی که ایشان مناسب زندگی خود دانسته قبول مطالب لایطاق
 آقا را تکلیف میکنند اقبال بان نمی تواند کرد و گوید کس کی سیه که بکلم نفس همی خورد خواب چند روز غنیمت
 دانسته تنگ محکومی با وجود تمت حکومت بر بندد و بدو بد است که از بچنین کس چه توقع است فردا است که بفوای
 سفهانیای نفاق محکم شده و عهد و پیمان بر هم خورده است بعد از آن اگر تداکما بعمل خواهند همان بدنامی
 سابق در پیش است و اگر از حیا و وفا غافل خواهند نمود بخت متصوره دوم یعنی اتلوقی قبول خواهد کرد
 شخصی که موصوف بعلم و دیانت و عقل و فرست باشد و ترم خلق خدا منظور داشته و قدر مثل شما میسر
 شناخته با خود یکی ساخته با قضای نفس ملکی مقاصد نفسانی را یکسو داشته در اصلاح عالم و عالمیان کوشیده
 عبادت و سعادت دانسته بهر طریقی که تکلیف کند بلا خط این مراتب اقبال قبول فرماید اگر چه جمعیت بر تابد
 و این خصوصیات امر و درین فرد خاص مجتمع است و منحصر و فقیر با همه بیگانه گی از حال یکی مطلع است پس وفا
 عهد ازین بزرگ توقع باید داشت و مگر خدمت این چنین عزیز می باید بست و السلام مکتوب **صحت**
و ششم فقر از روی آرزوی نوب یعنی عماد الملک نجاشی حارم بخاطر است که وقت مراجعت بختان از راه
 مستحضر بگذرم و در مستحضر توقف نموده خبر و رو بخور سام و ایشان در مستحضر بمانید و بیکد و روز ملاقات نموده فقیر
 رخصت نمایند بشرط آنکه فقیر در قاعات جات هرگز داخل نخواهم شد و شرط دیگر آنست که تادم آب مدا می
 توابع قبول نخواهم نمود رضی باشند یا نه اگر شمار ایسر شود نوب را باین شرط رضی ساخته اطلاع دهید تا حرکت
 بالغو واقع نشود و از بعض آثار توقع ملاقات ضعیف است خدا بر طبقه حضرت شما را مستقیم دارد که شغال
 و نیاداری و صحبت بیگانگان طریق بلای عظیم است و افسوس آنست که برای معاش معاد را دعا گفته آید
 و بدست نمی آید اگر چه بروج معاش بنای معاد است اگر میسر شود و سماع شد که نوب و طواف قلیله فیفا
 خود را که وجود هر یکی از اینها فایده دیگر دارد و بنا بر غیر حاضری موقوف بینا میسر چنانچه خطیفه شاه محمد که از یاران طرف
 است داخل ذیل موقوفان شده اگر توانید بگویید که بنا بر دولت خواهی این قاعده را موقوف نمایند که ضرر
 دارد و اندیشه آنست که وظیفه محمد احسان احمدی نیز موقوف خواهد شد پس علی هذا السلام مکتوب
شصت و ششم تمم میرد که مقربان نوب تقرب اشخاص دیگر از اقربان و امثال آن بزرگ

معمود که با عهد و پیمان موکد قسم و میاست بانوب و در میان می آرند و در وقت خاص نوب را از بختی
 متنبه ساخته جواب گرفته بنویسد اگر چه بر جواب دنیا داران اعتمادی نیست که اینها آنچه در آن صرفه خودی نمایند
 اگر چه آخر کار ضرر باشد عمل می آرند و عهد و پیمان بر طاق نیسان میگذرانند و بنوب باید گفت که سماع شد
 که با اجار فاع کدورت واقع شده است اگر نفس امر بچنین است یعنی رافق و دانند و کار با از آن بند بکنند
 که باز درین عرصه کسی بظن نمی آید و باز از آرزو سازند و از گفته در غلویان غرض پرست و بان در دیده
 کار مضایع کنند و بر عهد و پیمان استقامت نخواهند کرد و بهر دم بهر ای تا بچیزی نخواهند و حصول مطلب
 محال است و نیز بگویند که تدبیری کنند که مردم را اعتمادی بر قول فعل شان پیدا شود تا با امید و بیم رجوعی
 با ایشان نمایند و نیز بگویند که درین ایام عهد موکد با خدا نبندند که بعد ازین بدین و دیانت و عبادت و عدالت
 با خلق خدا پیش آیند از برکت این اگر از سر صدق باشند زود گره از کار داشت و هر امری که در وقت
 از تأخیر بپوش نشوند و از قلت خرج و خزان تا امید نگردند و قاضی القضاة حالی و مجید الدین خان که در علم
 کمال دارد و در دیانت و عدالت نظیر ندارد با فقیر بطراز برادری گذشته و پیش ازین هم در باب ایشان
 بنوب خبر گرفته ام بعد تصرف بر مملکت بحالی ایشان اگر نخواهد شد بودن فقیر در شهر نخواهد شد که در بعضی
 آب رحمت است و بختی از نفسانیت نوشته ام بلکه محض الیه است اگر چه بطن غالب بعد تصرف بزرگ
 صحبت ما و ایشان بر آن نخواهد شد که نسبت مزاجی در میان نیست لیکن کاسیابی ایشان بشهر طانکه وجود
 شان از برای خلق مفید باشد مقصود ماست و السلام مکتوب **صحت و ششم** تمم خط ما
 رسید و از مضایین و شت آیین گذشت بر من آنچه گذشت چون غرض نفسانی نداریم و بنای عمل ما بر
 نیت صاحب است صبر کردیم و از جاز قیتم و گردن اندین بی اعتنالی که نوب با شما کرده اند گونی با فقیر است می
 بایستی که هر دو سر دیند آتش میکشیم خوب شد آنچه شد حالا لطفی نمائید که ششم ازین قصه ما را بپوش
 نیست خدا میداند که چه اراده برخلاف طور خود درین مقدمه تکلم کرده ام حالایی اتمام دست ازین کار دوستانه
 و مگر هم نباید کشید و دندان بر جگر فشرده مکرهات را باید دید شاید که صلاح عالم درین صورت گیرد و اگر
 آرزوی نوب تا اینجا کشد که زمره شما هم موقوف شود بدون آنجا عبادت است ان الله هو الرزاق
 ذی القوة المتین بقدر وسعت عرصه کار باید فرمود و بانکه حرکت توانان از جانا باید رفت

اشاره الهی تعالی ای حق یعلو وظیفه خرب البحر را مع همه برادران میخوانده باشند و متوسلان مولوی صاحب از
 فقیر احترام از نرسید آن معلوم نیست و ایشان ملاقاتی داشتند از سالها موقوف است و همیشه سلام شتیاق
 و معذرت از طرف شان میشد سر این سلوک نیز نمی فهم و فقیر کذاب از روزیکه در وای معبود از خانه فقیر برده
 روی زرد خود را نموده و خدا نماند که بهمان فلاکت و افلاس گرفتار است و السلام مکتوب نصحت و انهم
 از خط شاکه مشتعل بر احوال نگذاشت بود و کم قرار پیدا کرد که چهار معتبر بنی و صولی مطلقا معلوم شد عجب گارست
 دفع و دشمنان قوی در پیش است و حفظ جان و آبرو مع حصول مقصود و منظور و چنین وقت بی صرف مبالغ
 توقع جانفشانی از رفیقان تازه و و از اندازه عقل است اگر مبلغ گران در خزانه نباشد بقدر مقدور و بمقدار ضرور
 بمرور مری باید داد که رفاقت نواب از بهر آخرت نیست رفاه کی طرف رفع فاقه خود باید نمود و از اینجا مخافان
 رعایتی بمرور میکنند و بهماجت رفیق میسازند و عزیزانی که بگفته فقیر با هم بی سامانی این قنوج را گذاشته
 رنج سفر کشند و نیم نانی و دم آبی نیابند بمن آفرین نخواهند کرد اگر ز رسید ششم سردار یوس را که از هر قوم باطنی
 دارند صری می داد و میفرستاد و حکم بی زری کروین آنچه بقادر ز کرد و در شادخان بآن خوبها و بختا و
 بآن دلیرها و محمد خان آفریدی شخصی است که باندک سعی سرداران لشکر و پیله را بخود میکشد و هنگامه آنها را بزم
 میزند اینها همه فاقمائی بی در پی میکشد استطاعت سفر کجا دارند تا مادی نشود و وعده سو که وصول بر و مر
 بمیان نیاید کار مشکل است و از قریب بیان خود چه نویسم که باین ربط قوی گاهی از دولت خانه ایشان تمتع شده
 بر مکان اقامه اند این هر دو مکتوب از طرف خود از نظر نواب بگذاشته اند شیشه تاخیر جواب بنواب تنو شستم در نه
 بروی سخن بجانب نواب است سعادت خان را شاه و لیخان بزور همراه خود برده هنوز مراجعت ننموده که
 مشرود عفو و تقصیر نگارده رسانیده شود و السلام مکتوب هفتاد و پنج از آوازه صلح نواب و جات
 با نجیب خان گوشها پرست و آنچه از راز داران معتبرترین معلوم شد جات بار و پیله بنا بر مصلحت خود بسط
 راجه بهادر سنگه و دلیر سنگه آشتی میکند و ذکر نواب برای تنبیه است چه که نواب خواه از بی سامانی واقعی و خواه
 از اساک مردم را جدا ساخت و در نظر با یک شد و از بهر محاکمی کس را بر نواب اعتمادی نماند دیگر یکدم ضرورت کسی طرف
 بگیرد باید که نواب از قریب و ستان آگاه باشد چه چاه دشمنان و دیگر که از طرف نواب نیجائی آید اول غرض خود را مقدم و اعتمادی
 و در وقت کسی نیست که سعادت عزیزان نویسم دل تنگ شد که انقدر نوثم و احوال شراست تا مغل از فقیر نهان نمی ماند

و آنچه واقعتا بفقیر میرسد هر چند مکرر ایما و اشارت کردم که نواب از تیر خود در نشان بدهند ندادند و گذر
 بنائی میگذاشتم که یاران قاشا میکردند شکل آنکه اهل مشورت نواب همه سفها و همه غرض پرست اکثر
 از قوم سهل و آنچه از شر فاند منافق و بیخ فسادان همه از بی اعتمادی آقا است که نه بر خیر و امید ی یقین و اند
 و نه از شر و بی قطع با کجا و او پیدا کنم شتائی و آشنائی را و کی برین دسوزی آورد و اگر نه مر با دنیا و اهل آن
 که کاست و درویشان شهر هم خوش نیستند آنها را که بر طریقه های زرد و او اندام و زربا مخالفان ساخته حریف شد
 و آنها که فاقه با آنها رسیده دل را چر آبش بسوزند و چرا باضطراب قلبی توجه و دعا کنند که باجاست
 و نواب از فقر در و ایشان با هر کافر و مومن رجوع دارد و خود را بدامن یکد و کس نه بسته است که بفرست
 و افتاد و عاصه خلق در عهد ایشان از آن کشیدند باید دید چه میشود و خدا بداد برسد ظالمان را مقصود و مظلومان
 را رضی گرداند و السلام مکتوب هفتاد و یکم شاه ابدلی در پیشاور رخت آقا است انداخته
 و تیر و مرزا سپهر گلان خود را با فوج بیکران برای بند و بست ممالک خراسان رخصت کرده اند شیشه
 اصلح مملکت پنجاب و ملتان که هر دو درین ایام از نسق افتاده و در سردار و غالب است که این کار
 از فوج خود بگیرد و اگر حاجت بجزکت خود او خواهد افتاد تا لا هور و ملتان خواهد رسید آخر ملک دست سر نهاده
 ندارد و التماسات فراهم نیارده و فوج قدیم همراه دارد و لبس مردم دلی که عادت بفرار دارند بی احتیاط
 دست پاچه میشوند و اینجا محنت بسیار است و همین مناسب است که فتنه از لا هور قصد دلی نمک
 آید و ای شملیکیت پای گزیندیم عمل برین آیت کرده ایم فقیه قی الا لله یرون متعلقان به
 هر ت پور افضل خوب است اما برای آینه خوب نیست که آخر دران حدود رفته معلوم میشود من خود کور سواد
 و فقرم از معتبران محمد چنین معلوم میشود و نواب را خوب شناخته ایم پس در نیصورت شکر و شکایت چرا
 و عزیزان بقدر فهم خود دمی یا بنده شخصی از بعض آثار ما را رضی از نواب گمان میکند و دیگری بنا بر بعض علما
 افاضی تصور نماید و هر دو از حقیقت کار فاضل فقر مثل آینه اند گاهی که نواب بهر شتی که باشد تلفت شیو
 عکس آن درین آینه منعکس میگردد و گاهی که امراض بینا میگوید بفر و بی و عذری باشد درین آینه صورتی
 می نماید و مردم در گفتگو با معذوران این میزان بیاد دارند انشاء الله حرکت ملا بعد ازین موزون باین
 میزان خواهند یافت اگر نواب سلیقه را در می یافت و اعتمادی بر سلامت عقل مایکرو و استفهاسا

از هر قوم باطنی
 دارند صری می داد و میفرستاد و حکم بی زری کروین آنچه بقادر ز کرد و در شادخان بآن خوبها و بختا و

و مفاسد و تمنیات و استمداد و توجیه قوی و تدبیر مفید برای خلق الهی بر روی ما مشکل است که اگر
حرف عقلا و شرفا را اعتبار نیست الحمد لله که آنچه لائق شان مانود یعنی توجیه در امور ملکی و مالی از باب توقع نیاید
انقد که رعایت خاطر غریبان را باین کلمات اودیم انفعال کشیدیم و السلام مکتوب هفتاد و دوم
آنچه از احوال دشمنان نوشته اند که در هر ذره ظهور ذات تعالی و تقدس معلوم میشود و این را توجیه
متعارف دانسته اند غلط است توحید که پیش از باب وحدت وجود است از مرتبه صفات بالاتر است خواه
بزرگم خود آن را توحید ذات دانند و ظهور واحد حقیقی در مرتبه کثرت انکارند چنانچه پیر با حضرت محمد و رضی الله
تعالی عنه و مکتوبی فرموده صوفی از کمالات نبوت بهره دارد تجلی ذات بی حیلولت صفات مشرف است
او را اگر شود توحید میسر شود از عالم دیگر است شکر خدا باید کرد که مثل ما و شما ناکار بار باین دولت شرف
سازند اما اصل تر از آن شهود عبودیت خود و معبودیت حق است که مطابق ظاهر شریعت است و مناسبت
معرفت حضرات انبیا علیهم الصلوٰۃ والسلام مکتوب هفتاد و سوم داخل نمودن مسافرت
سرور خان جیو در طریق مضافه نادر که دست شما دست فقر است و آنچه از اراده کسب طریق و التزم
محبت درویشان کرده حق تعالی میسر گرداند دل فقیر را بمبار بطرف این عزیز میکش ظاهر نصیبی تو
دارد اگر چه فیض محبت شما هم کافیت دیگر از انعام است و تخلص از حبس این عزیز از سر کار احمد خان
نوشته اید فقیر در بنیاب چند بار قصد دعا و توجیه کرده ام هر بار بهین معلوم میشود که در حق مالک حبس
محبوس بودن این حبس مفید است و عا نیاید کرد معلوم نیست چه حکمت درین خواهد بود آخر ظاهر خواهد
تسلیم آن عزیز یار کرد بعد نویسد بسی امید هست و در پس ظلمت بسی خورشید هست و از فقر
و عار خانه آباد رسانید و از حال خانه ایشان نوشتن تحفه ملال را سال داشتن است و بی خبری از حال
نوی حق و حقوق معصیت است والده غلام عسکری خان و غیره از فاقه کشی غم فرخ آباد دارند خدا بجز
امان خواهد رسانید و راست خواهد آورد که زرق هر کسی همراه است و السلام مکتوب هفتاد و
و چهل و نهم ایشان غم زن و فرزند نخواند خدای عز و جل است بهوم رو بهیلد ما برای اخذ طریق بحدیث که نام
روز از توجیه فرصت نیست طاق طاق شده است اما سعادت خود میداند و زیاده ازین عباد
از احوال عجیب غریب درین قوم معاینه میشود و آثار غریبه بنظهور می آید این حرکت ما بسیار بجا واقع شده

و از دور و از این مردم باطلاع بنموده و فقیر ارام بنده ای نیندازد دست عرفی مگر آگاه اند و علوم علما اینها
را در هر دو نسخه گفته با بجا حرکت باین طرف و آن طرف برای مردم انچه دو مفید واقع شده از سبیل و امور
ما بسیار بجا بود در جمیع منازل دست و دست و جمیع جماعه مردم از قوم رو بهیلد کثر و از مردم هندی کثر اخذ طریق
علیه نمودند و منور و متاثر گردیدند و جماعه از آنها بهره آمده اند بقصد رفاقت بهی برای کسب مقامات
میروند و اکثر علما انچه دو مشرف بنسبت طریق شد و مدبری آنها که همراه فقیری توانستند بهی رفت
میر حسین خان را که از مقامات مصطفی گشته و اجازت مطلقه یافته و در توجیه کرمی بسیار دارد و اتفاقا
درین ایام از شهر برای دیدن فقیر رسیده بود ندی بجای خود درین بلاد گذاشته ام مردم از صحبت این بزرگ
نموده بسیار فیض میگیرند و خیلی رجوع کرده اند اما کار یک کس نیست که از عمده این قافله برآید بخاطر دارم
که شما هم طبعیه بعضی شهر را به شما و بعضی را به میر حسین خان تفویض نمایم با طاعت نماند با بهی طاعتی
هر روز بشمار توجیه می افتد زهی سعادت و حافظ سرور خان را خدا توفیق دهد که روزی چند ما باشد که
بجست اهل حق بسیار بر ثبات کرده شمره و نتیجه بگیرد و السلام مکتوب هفتاد و چهارم بعد مد و صلوة
از فقیر جانان جناب فضیلت و ولایت تاب مولوی صاحب سلم الرحمن مطالعه نمایند که حق تعالی
آن مرغ شریعت و منور طریقت و نور مجسم دین و دیانت کثرت ایشان را کلام دیر آلام و استاد و نیکو بدین
یک بار فقر است و وجود شما باعث فقر عزیز ترین موجودات است و مصدق چندین انوار فیوض برکات
در کور از شما عزیز تر و در انشا از بهیو حی یعنی از اهل بیت شما مخلص تر نداریم و ما را درین او آخر فقری بخرد
مصرفی که صحبت کسی خوش نمی آید بهم رسیده یا ایلان حلقه هم بقدر توجیه می نشینم و پس از ایلان زانه تو صبی
نیت بر سبیل تفوه چیزی میگویند و در صورت ایفای وعده بار منت بسیار بگردن میگذارند و بنگار
کار می برند من دیوانه تاب این کرده ندارم خبر دگر دازد دست و دنوا از انچه بدل در دستل رسانید
نصیب کس مباد و علامت سعادت زیاده برین چه خواهد بود که مثل شما صاحب کمال متکفل امور
افروزی او گردید و از عمر علاقه برخوردار احمد الله فقیر سخت تشویش دارد و عمر طبعی فقیر خیر شده و گرنه از عمر خود
بماند و روانی بخشیدم که بخت بسیار این نسخه بصحت رسیده است خدا او را عمر روزی کند و پیر علی دنیا
در صلا و نیس هر چند سر رنگ زند علی رضا خان چون طریق را از فقر گرفته اند و ذکر لطائف خیر جاری شده

و نفی و اثبات شریعی کرده اند بخدمت میرسد در حلقه شما داخل خواهند شد توجیه بر طبقه قلب ایشان که اول
کار این لطیف منظوم است ضرورت و هجوم ملالت و انسداد فتوحات ظاهری در تحریر نیاید و شکر باطن نیز
مردم نیکو روح هر چه بشود و یا رسلاست مانده یا لان حلقه متوجه بمقصود اند و ترقیات میکنند مخصوصاً
غائب در وصول فیوض و برکات حکم حاضران دارند و السلام مکتوب هفتاد و هشتم
فقیه از طور تحریر شمار روزی زیر بار بودم چون احتمال مضرت بود خود را برود باز آوردم و دعای خیر در حق
شما کردم تا خاطر جمع شد الحال که شما از در غدر و آمدید صاف تر شدیم و معاف کردیم خاطر جمع و اید و ربطی
که فیما بین ما و شماست تقاضای آن میکنند که اگر خلاف معقول گفته شود بنا بر قاعده حسن ظن که لازم
این نسبت است تسلیم نمایند چه جای اظهار محبت و در مقابل حرف معقول فقیر را قدر کمالات و حقوق خلقت
شما همه متطور است بنا بر خیرخواهی بنسبت تربیت انهار ملالی اتفاق افتاد خدا تعالی مفید گرداند بخدمت
اثر واقع مرحومه لطف انسا سید زهره رآب و دل را کباب گردانید خدای تعالی آن مرحومه را بایام زود و برزخ
توجه کرده الحمد للهِ که شمول افضال و الطاف الهی است و از بر خود را احمد الشانه نشسته داریم سلب غم اکرم کرده
میشود انشاء الله تعالی زود تسلی میشود آخر نسبت طریق و اطمینان نفس کار خود خواهد کرد خاطر جمع باد و
باغوان طریق و اخوات پانی پت بهم سلام رسانند مکتوب هفتاد و نهم برادر من عجب کار است
که هر واحد از مردم پانی پت لبریز شکایت شما می آید معلوم نیست چه عمل از شما واقع میشود اگر راستی و دینیت
شما باعث آزار مردم است از آن راستی بگذرید برای حفظ حرمت بنا و ایل هم خاطر مردم مرعی نرید که طریق
پیران طریق نام میشوند برای خاطر لیمان دیگران را آزرده کردن و خود را بد نام ساختن با این کمالات ظاهری
و باطنی و در از عقل است انکار مردم باعث خرابی کارخانه ارشاد است شما میدانید و از پادشاه مروتی
که باین مزاج که من دارم تمتی از زمین رسد و رفته از گلاوی رسید که سید نعیم الله مشرف بر هلاک اند
توقع حیات نمانده معلوم نیست که اصل فقیر در کدام طوق و زنجیر است که نمیرسد و یا لان میرد و فقیر این
بی حقیقت و پیچ کاره یعنی دلیل الله را بی اختیار دوست میدارد و عکس محبت او در مروت قلب
فقیر افتاده و گرد در باطن هرگز نقشی از نقوس صفی کائنات نمی نشیند و معرفت خاندان عالیشان باین
حاصلان که در عرض آمده اند با فقیر مشهور است اما اهتمام اخلاص ایشان از بنجا می توان دریافت که

جواب رقصات مار نشسته اند اگر چه کثرت اشغال مذهب و ابا ما من دیوانه رآب این بجهت اهتدای نیست و
بکم انصاف اظهار جواب سفارش بناید کشید که جواب این مراسلات بعمل آوردن است الحمد للهِ که درین قاعده
تفسیری راه نیافته جز با هم الله منظور این تمهید است که مخدوم زاده میان فضل علی از اربابان طریق و میان
شرف الدین آشنا زاده و آشنا کلمه انجیری از فقیر درخواستند جواب دادن کفر آیین آدمیت بود ناچار است
تحریر زدم شاید که اثر کند و کار اینها که مقصود فقر است صورت گیر و السلام مکتوب هفتاد و دهم
حضرت مردم محل بجانب پانی پت موافق و درخواست ایشان قریافته باید که بعد رسیدن ایشان در
کوهی و خاطر داری بمیان تمام بگوئید و در وعظ و نصیحت خشونت نکنید و با تمالت بسیر برید اگر فقیر را در قفا
بگویند بر گزین مقابله نمایند و هرگز نه بر بیزید که خیر ما و شما درین است مگر کار از حد بگذرد و آنوقت بمشورت پیری
که با وجود جزیت ایشان طرفدار فقیر است و غیره از جدان ایشان هر چه مناسب است باشد بعمل آید و اگر
ایشان بخانه کس بروند هرگز نگذارید و در امور مباحه توسی ضرورت که مباد از فرط سودا فتنه پیدا شود
پیر علی شور و دانی سو روئی در سر دارد پس استمال او هم ضرورت و اگر نخواهید بنمایند که مباد از سودا
والله خود تنگ آمده و در تر برود و دعا کنید که مزاج سودایان بصلح آید و فقیر را در پانی پت از خجست
و اتفاق برادر شما خاطر جمع نیست که مر از فرط محبتی که با فاذان شما هست تاب تحمل این کردات نیست این
زاده و قصد انظر متر دهم و کسی شمار نخواهد گذاشت که کنار گیرید چرا که عالمی بظاهر و باطن بدان شما
آویخته است از اندرون دعا خوانید از شما بسیار راضی اند نهی اقبال و طالع و السلام مکتوب
هفتاد و نهم نفس قدسی شخص علوی مهربان قدر دان این بیچاره بیچان فرید الدین خان صاحب
بقطع نظر کمالات خود قدر کمالات شما بسیار میدانند و نسخه مسائل طریق از موافقات شما در خدمت ایشان
برای استکتاب گرفته و نسخه دیگر در همین باب که برای صبیغ شیریف میان منیر صاحب تالیف کرده اند
درین سفر سبیل از نظر گذشت برای مبتدیان بسیار مفید است فرصت نقل در اینجا نیافتم اگر سوده آن
پیش شما باشد ارسال دارید که نقل گرفته شود طور مایه مسوده رساله تصوف بمعرفت مولوی غلام علی
حیدر و بطالع الدین مطالب مسائل از جنبد شرف شده از موهب عظمی و عطیات کبری دانست بجهت
بعد توضیح گویافته میشود و خطا برداشتم بارک الله فی برکاتکم باید که رسائل صغیه و کبیر صنفات

در مجلدی جمع نماید و توافقی نکند و چهار مجلد سیر نبوی که طلبیده اید سه مجلد از آن حواله محمد غنیمت کردم و مجلد
تألیف را بصاریت روزی چند نزد خود نگاه داشته ام درین ایام بر خاطر نسق اتباع سنت بسیار مستولی است
و برای وزن اعمال بمیزان سنت چه ازین کتابی نیست بوقت ملاقات حواله نموده می شود بشرط آنکه انتخاب
بعضی اسوار آن بخاری بر داشته بمن بدید که اتباع سنت را به از و سیل نیست اگر اراده تحریر تکمیل شد
خلاصه السیر در نظر ایشان علم خود نموده سعی تمام بکار باید برد تا دلازی جلد اول پیچیده شود نسخه شرح
سفر السعادت موجود است اما میان ما و شما وعده آن نبود هرگاه شما طلبیده می تری از شما کیست از اتم
حواله محمد غنیمت کردم این نسخه از درس مصنف گذشته و حواشی بدست خط مصنف دارد و خط شیخ عبدالحق رامی ششم
قدر آزا بداند و باب و تباب نگاه دارد چنانچه هست هر چند رخصت مولوی نعیم الله قریب نیست نسخه
سیف المسلول را مرز و الا ایشان کردم و رساله خلاصه السیر مع ترجمه شاه ولی الله صاحب که هر دو پیش
فقیر بود تیر مسرسل شده خدا برساند و السلام مکتوب هشتاد و یکم بر خود دار احمد الله و محمد جمیل رسیدند و
بر عایت حرارت هوا چند مقام کرده بعد نزول باران بست و چهارم محرم رخصت مردم محل قرار یافت
سواری و بار بردار مردم بدرقه شام کیشنه که بست و سوم این ماه بود در واره فراهم آمده بودند که آثار
ولادت در کارخانه پیر علی ظاهر شد و ورق تدبیر برگشت کوچ موقوف شد صبح که و شنبه بود احمد الله را
رخصت نمودیم چون با محمد گنج رسید قریب بست سوار و هیل از آن طرف می آمدند بیکبار ریختند برین خبر
چون اینها مستعد جنگ شدند دست از یراق اینها برداشتند و بقیه پارچه بار از محمد جمیل گرفته نگرفتند
احمد الله بنابر تنگ و عار و رفتای آنها روان شد هر چند محمد جمیل مانع آمده فائده نکر و بعد قطع مسافت
بسیار و جای که آن سواران توقف کردند این بر خود دار همه آنها رسید بقیه طلب نمود آخر کار بیکبار رسید
و احمد الله مجروح گردید اما حق تعالی جان و آبروی او نگاه داشت و بخاطر سواران انداخت که بر ولی الله
آفرین کرده پارچه را که فیما بین قسمت کرده بودند فراهم آورده حواله نمودند و رفتند و این بر خود دار با وجود
شدت آفتاب و جراحت مسافت شش کرده طی کرده وقت عصر بفقیر خانه مراجعت نمود و یک نغم
شمیر بر شانه رسیده بهفت نخچه دوخته اند مزاج خوب است و فقیر رفتن خود تا غسل صحت این بر خود
موقوف داشته ان شاء الله تعالی و یک هفته می شود زخم عمیق نیست خاطر جمع دارند و کار تمام کرده

هزار آفرین و هزار شکر که جان و آبروی او خدا سلامت داشت و السلام مکتوب هشتاد و یکم ساخته
درین ایام انیست که مرز که بست و نعم مهدی الاصلی است بعد زوال کسی صاحب یعنی والده شمار کلمات
نمودند همین وقت یک سر پی آمد و خبر داد حکیم شریف خان صاحب تدبیر کفین و تجنیه نموده روانه پانی پت
نواهند نمود اگر میسر شود فقیر برای نماز جنازه خواهیم رفت و این وقت هر چه از ختمهای تبلیل و قرآن مجید
و استغفار حاضر بود بنام آن مرحوم گذرانیده شد خدای تعالی رحمت کند و با وجود ضعف ربط بآن مرحوم
حالتی بر من گذشت که در تحریر نمی آید ان شاء الله و اما الیه راجعون اکنون تمنایین است که خدا به وجود الیه
متعلقان ایشان را زنده دارد و که ستوره بزرگ تر از ایشان در آن خاندان نمانده و در فقیر نیز حالتی نمانده
فرار پس فردا خبر انتقال با هم بیع خواهد رسید شیخ عین الدین بخندست حاضر خواهد شد از توجه طریقه محرم نماند
و قلباً و تنویر حاصل شده قطع مسافت هنوز شروع نکرده مرز شکسته دلی است و مسو در رحم و مردم محل
از غلبه نسبت طریقه که از مدتی در آنجا توجه هر دو وقت التزام کرده اند مزاج ایشان تغییر یافته و در انقطاع
از دنیا و اقبال با خیرت و محبت خدا و رسول او صلی الله علیه و سلم ترقیات نمایان معلوم میشود و زندگی
صوفیانه در کمال متابعت میکنند و آثار غرور و فریب معلوم نمیشود و السلام مکتوب هشتاد و دوم
هر چه با مردم آرد و اذیت میرسد جزای اعمال است آنچه بر تو آید از ظلمات غم بهم زنی باکی و گشت
اگر با بزرگان با ادب و با خور و ان بمهر شفقت زندگی نمایند هیچ کس بدی با شما نمی تواند کرد و در اطاعت و
خدمت شوهر که فلاح دین و دنیا و رضای او تعالی موقوف بران است باید کوشید و غضب غصه را باید
خورد و زبان را از کلمات نالائقی باز باید داشت و تقیید و در نماز هم باید کرد و بعد ازین کسی چه قدرت دارد که
شمار بخاند و از سفر حج کدام مسلمان مسلمان را منع خواهد کرد بشرط آنکه فرض شود و بر شما فرض نیست اگر
استورات توفیق یابند و از شما توجه خواهند البته توجه بدید مجازات است تا شیر خواهد شد از جناب پیر
امید قوی است و بد که آنی جل شاناه و اتباع رسالت پناهی صلی الله علیه و سلم مقید باشید و رعایت
دوی الحقوق و اخلاق حسن ملازم گیرید موجب نیکنامی و کامیابی دارین خواهد شد و السلام
مکتوب هشتاد و سوم معلوم شد که اراده حج کرده اید از نینداری ظاهر و نسبت باطن بعین نمود
با وجود عدم فرصت حج حقوق والدین و اتلاف حق زوجه که چندی غم و الم تمهلاست اختیار کردن

و ترکیب کبار برای ادای مستحی گردیدن از مثل شما با کمال متباعدست باید که بر مکرویات زمانه صبر نموده
مانند رباب مقامات عالیه رضا بقضار کافر موده این خطر را زایل برآید که فقیر آثار بسیار بل خواهد
رسید و از درویشان ذی حق خوب نیست و آنچه از دم محبت غیر حق می باید نوشت شما خود نوشته آید حاجت
تحریر فقیر نیست با خدا مشغول باید بود که بقطع نظر از فائده اجر سعادت اخروی راحت دنیوی تیر و درین
سجده گنجی بے دود و بے دام نیست و جز بخلوت گاه حق آرام نیست و از فقیر در تحریر رسم غزالی
تا خیر از برای آن واقع شده که در غلبه حزن و اندوه تعزیت کردن باعث بیجان غم میگردد که تذکیر محاسن
متوفی را متضمن است در حق آن مرحومه توبه کرده بودیم شمول فضل و کرم الهی یافتیم و ختمها نیز کرم محظوظ
دارید و تمهیل هر قدر میسر آید بنام او خوانید و از شکر ترقیات باطن که نوشته آید بجاست فقیر هم معلوم
می نماید هر روز در حلقه صبح اول توبه بشمار می شود و در مساوات کمالات نبوت دخول ظاهر میگردد و از خوبی
استعداد و شجاعت و تقسیم اوقات بر طاعات و تعقیب توجیه بیار آن لازم گیرید انشاء الله فتوحات متواتر
میسر میشود و شکایت های نایا و آوری گلزار بهای دوستی است رفته شتم بر عذر عدم مراسلات رسید
و تقصیر بعفو انجا مید و چون این بے پروا و بی خبر از بی اهنامی اخلاص مید و عرصه خصوصیت آنرا
بر نمی تابد بعد از این آگاه باشید و امیدوار فتوحات و دو جهانی از درگاه و السلام مکتوب هستاد
و چهارم آنچه نوشته آید که درین سنگدستی تصدیق نکند چه معنی دارد و در تنگی اندک و فراخی بسیار هر چه
چاپودی و دلیل اندر نزد من قضای حاجت دهد که توقع شفقت و اعتماد دارد و من
میسر خواهد شد خواهم فرستاد خدا فی تعالی فقیر از خجالت نجات دهد که توقع شفقت و اعتماد دارد و من
از ناسازی زمانه معذورم اگر فتوح مساعدت میکند و زندگی و فانی نماید انشاء الله تعالی رعایتها نمودم
کرد که شما را شفاق و الدین فراموش خواهد شد باید که در اخلاص پیران و تعقیب سبق کتاب و توجیه خدمت
والد نیز رگوار خود و رضای والدین و جده شریف بکوشید تا شما سواد خط بهم رسانید یک شخص معتمد را مقرر
نمایید که جواب نامه را بنویساید با هر کس از خانه گفتن مناسب نیست و السلام مکتوب هستاد
و چه خدا شما را بهر سال زنده دارد که بد سلوکی مردم محل بپاس خاطر فقیر تحمل میکنند و مقدسه بار با صلوات
می آید باید که از نیک و بد اندرون غافل نباشید تا فقیر بخاطر جمع دینجا تربیت طالبان خدا مشغول باشم

دارد که بسبب شما خاطر فقیر از طرف خانم جمع است و فقیر خرب خوش آمد مردم محل خورده رضی بسفر حجر بر فنا
ایشان شده ام دوستان هندوستان را بنجا سپردم و فیض طریق بطریق قسمت در هر جا خواهم بنواهم
رسانید اگر خدا اورا باز داشت فتوح است و گرنه هر چه با و آباد آخر سفر طاعت است و از غایت تجرد جدالی
احباب آسان شده است و اکثر یاران مانوس خود رفتند و توفیق خدمت یاران دینی خود معلوم است
در بیار شدن فقیر در پانی پت حکمت بود که جماعه از مردم انجا و جماعه از صوفیان شب در روز خدمت
سیکوند و تمام خانه مولوی صاحب در تدبیر و او غذا مشغول بود و تا کجا شکر انجا بگویم بفضل الهی
علیه و او همه میسر شد عمر باقی بود و در نه توقی نمائده بود خدا الماقات روزی کند مکتوب هستاد
و ششم احوال مردم شهر از بیماری عام و نا امنی تا کجا نویسد خدا ازین بلده مورد غضب الهی
برآورد که نسق در امور سلطنت نمائده خدا خیر کند و از زیارات شلخ فراغ حاصل نموده بتعلیم طریق پرداخت
احوال یاران حلقه صبح و شام مشغول است که ازین حرکت همین مقصود بود و الحمد لله علی احسانه باید که شما
موافق گفته فقیر بر سر دیوهری حاضر شده تسکین و تسلی میکرده باشید و خدمتی اگر فرمایند که ضروری باشد
تقریر حقوق فرزندی بتقدیم خواهید رسانید ز یاد برین از شما امید است و بر اعتماد آن بر خود و خاطر جمع
و السلام مکتوب هستاد و هفتم معلوم شد که بهیض جنازه پادشاه بیگم یعنی والدہ حضرت مولوی
شاه الله صاحب کرده روانه پالی پت خواهند نمود و اطلاع باید داد که نماز جنازه کجا خواهند خواند اگر در
مسجد جامع بیار نداین ضعیف هم داخل ثواب نماز گردد که از شدت حرارت هوا تاب حرکت ندارد و جماعه
کشور درین مسجد داخل این حسنه خواهد شد و السلام مکتوب هستاد و هشتم بعد حمد و صلوات از بیچاره
رحیم ان فقیر جانجان صاحبان انجا خصوصاً میان بدر علی صاحب سلمه الرحمن مطالعه نمایند که بحجرت
ملاحظه خط شتمل بر تاکید طلب مولوی نعیم الله صاحب اوصله الله الی منتهی منیتہ رخصت مراجعت
بودن و اودم او سجانہ جل شانہ آنچه در حق ایشان بهبودی داند بظهور آرد و بوالدہ ماجده ایشان نویسد
این رخصت و سلام رسانند و السلام - بر حاشیه رساله مولوی غلام محیی عمده و نصلی
علی رسول سر کرده علمای محول جامع معقول و منقول سید غلام محیی اوصله الله الی ما یتیمی که نسبت
انوت طریقت باین بیچان یعنی جانجان دارند بسبب ایامی فقیر رساله مقرر در تصویر رساله

کرده ام و مصرع بی‌تی که از یاد من رفته بود مرا ارشاد کردید پس باید که اینچنین واقعات موجب غیبت مسایات
نگردد و از او شما بهانه بر ساخته اند و در حقیقت و کسب امور و تعالی است **س** و به لسانی نماید خویش را
او به دوزخ فرود ریش را به پیری و میری درین طریق محض به بیت و شجره و کلاه نیست تعلیم فکر فانی
و حصول جمیع و توجیه الی الله و محبت مرشد ضرورت - اختیار شتغال طریق بهجت حصول غلبه محبت
الهی است گاهی فرط محبت محض موهبت بود و اولاد و ام و ذکر شریعت آن فرض طریق دوستان خداست
تبرک جمیع مرادات کثرت ذکر می باید دل بی ذکر نشیند شاید هرگاه در ذکر کفایتی و بیخودی دست دهد ب حفظ
آن باید پرداخت و اگر در بیخود باز ذکر بضرع و افتقار تمام باید نمود همچنین التزام شتغال باید کرد و کیفیت
دوام پذیرد - اوقات را به ذکر و عبادت معمور داشته بدر که خود را از اتفاقات مجاس و پاک باید داشت توجه
و محبت جز مفهوم اسم مبارک الله که بران ایمان آورده ایم هیچ نباید گذاشت تا ملکه حضور راسخ گردد
و دین کامل که اسلام و ایمان و احسان است حاصل شود هر وقتی که بدل متوجه شود دل را بخی سبحان
جمع باید درین اثنا اگر ذوق و شوق و کیفیات دیگر دست و دهن بریزد عنایت الهی است و الاصل کار
حصول مرتبه حضور و آگاهی است - دل تسلیم از توجه بغیر پیدا باید نمود و اوقات و مناجات چندان
اعتبار را نشاید درین باب شتبه بسیار واقع میشود گاهی نور اتباع سنت گاهی نور ذکر گاهی نسبت
مرشد گاهی کثرت و در دو گاهی خدمت سادات گاهی درس حدیث گاهی تصدیق و اخلاص بصورت
رسول خدا صلی الله علیه و سلم در اوقات نمودار میشود و همچنین روابط مناسب است بخدمت اولیا بصورت
آن اکابر تصور میگردد و گاهی اخبار مشهوره و مقدمات راسی صورت واقع پیدا میکند این همه شعبه با
دل را سرور می بخشند و در حقیقت هیچ نیست مگر زیارت رسول خدا صلی الله علیه و سلم و دیدن
اولیا احوال و انوار باطن و توفیق طاعت زیاده گردد و اوقات مطابق نفس الامر باشد البته نور
عظیم است - دیدن رسول خدا و رویت الهی که آنرا تجلی صورتی گفته اند نعمت خدای عز و جل است
تبریکه باشد از مناسبت راسخ بشارت رسان است عینا لا **باب النعیم و نعیمها**
در وقت غلبه خواطر التجا و تضرع بجناب الهی باید نمود و صورت مرشد نصیب العین داشته باشد و
الناس از انوار مرض باطنی باید فرمود - صفت افتقار را انکار لازم باید گرفت و بر جناب و تقاضای

خلق تحمل و صبر عادت باید ساخت **س** پست حراج قائم نیستی به عاشقان را نهیب دین نیستی به نظر
باید داشت و مجازی امور از تقدیر و انشاء لب بچون و چرا نباید کشود حضرت انس رضی الله تعالی عنه خادم
رسول الله صلی الله علیه و سلم اگر در خدمتی تقصیر نموده اهل بیت او را ملاست می نمودند رسول خدا صلی الله
علیه و سلم میفرمودند هیچ گویند اگر مقدر بودی چنان کردی حاصل این همه تکلفات تمهید خلاق است
طبق کلام صفات رسول کریم فانه لعل خلق عظیمه صلی الله علیه و سلم در حدیث شریف است
بعثت لا تتم مکارم الاخلاق از ورزش ذکر نفی و اثبات صفات بشریت کم شود و طریقتش
است که هر ذمیمه را جدا جدا در تکرار کلمه طیبه بکلمه لا چدر و زنی باید کرد و بجای آن حب خدا ثابت باید نمود
تا آن ذمیمه زایل گردد و برخلاف هوای نفس کسب مقامات سلوک باید کرد و غالب است که ذناب هم باید
میل گردد و حق نیست که زایل صفات بعد تصفیه و تزکیه ننگر میشود و اتصال ذناب ممکن نیست و حد
دارد است اگر بشنود که از اجتناب گشته تصدیق نماید و اگر بشنود که کسی از محبت خود برگشته باور نکند
لا تشبه یل **الحق** امیر المومنین عمر فاروق رضی الله تعالی عنه میفرمودند غضب من رفت
گوش ازین در کفر صرف میشد حال در حمایت اسلام ظهور می نماید - بعد فنا و اطمینان نفس تسلیم و رضا
وصف سالک میگردد و در فنای قلب از غلبه محبت نسبت افعال از عبادت مسلوب میشود و جز فاعل
مستقی و شهود سالک نیاند - توسط حد اعتدال در اکل و شرب و نوم و یقظ و اعمال و عبادت کاردی
من شکل است چه باید کرد که اوقات موافق سنن خیر البشر صلی الله علیه و سلم مضبوط گردد و جمیع انبیا
علیهم السلام محبت تحصیل حد اعتدال است در هر امر ليقوم الناس بالقسط نص قاطع است
در باب از دوام توجه به فیاض انقدر فیوض و برکات فائض میگردد که باطن از انوار و کیفیت محبت
بهره گرفته و ریزان میگردد - قصور اعمال خود پیش نظر داشتن و سابقه عنایت بیعت را دیدن کار گذر
رونده راه است هر چند عمل بسیار کند از صفت استغنا و کبر یا خالف بود و عذر تقصیر و امید و اثنی و سینه
قبول سازد گناه اندک را بسیار داند و نعمت قلیل را بشمار و دوام شکر و رضایم گیرد - کثرت در دو بهر زیاده
و استغفار لازم حال رونندگان راه است بر درس مکتوبات حضرت محمد رضی الله تعالی عنه که محتوی است
بر مسائل شریعت و اسرار طریقت و معارف حقیقت و نکات سلوک و دو قاتی تصوف و انوار نسبت

مع الله بعد عصر مداومت باید نمود که درین امر کشاد و ابواب سعادت است و دعای حزب با بر و طیفه صبح
و شام و ختم حضرات خواجگان قدس الله اسرار بهم هر روز بجهت حل مشکلات باید خواند نماز تجمده و دوازده
رکعت هر قدر که آسان باشد بقدرت سوره اخلاص یا سوره ناس و نماز اشراق چهار رکعت و چاشت چهار یا
شش رکعت و فی زوال چهار رکعت بیک سلام و شش یا بیست رکعت بعد سنت مغرب و چهار رکعت
بعد سنت عشاء و سنت عصر و تحیت و ضو لازم باید گرفت تلاوت قرآن مجید یکدو و چند و کلمه تحمید و کلمه توحید
صد بار و سبحان الله و بحمد و وقت صبح و وقت خواب صد بار و ادعیه فوقیه که در حدیث صحیح ثابت است معین باین
امادین اعمال حضور قلبی ضرورت حصول فنا که علامت آن بی شعوری از ماسوا و دوام توحید است
اگرچه درین طریق زود میشود اما تحقق و مثبت آن مرتبه عالی که نسیان ماسوا و قطع علاقه علمی و حبی از دل گردد
بعد مدت و دوازده سی سال از خدمت مشایخ کرام رحمه الله علیهم کسب مقامات طریق که دریم و زیاده
از سی سال است که بطلبان حق عزوجل طریق تلقین می نمایم شصت سال شده باشد که بتوجهات حضرت
سید رضی الله تعالی عنه بفنا قلبی مشرف شده ایم درین مدت شغل باطن بجهت تمام داشته حالا آثار فنا قلبی
چنانچه باید ظاهر میشود از ظهور و کمال فنا بار یقین میشود که ما ازین جهان انتقال کرده ایم و اگر دوران و
کسی آمده سلام میگوید معلوم میشود گویا بر قبر آمده تحیت سلام گفته است یکبار از آن حالت افاق میشود
گمان می بریم که هنوز زنده ایم و ازینجا بخت سفر بر بسته و در وقت ظهور فنا نقد و دیده تصور غالب می آید که
خدمت و تعظیم مردم موجب تعجب میگردد چنانچه فقیر روزی در حضور حضرت شیخ مراد جنبانی میگرد و بنشونت
تمام منع کردند روز و دهیم خود را فرمودند که برخیزید مراد جنبانی و فرمودند ویر و نسبت فنا نیه ظهور میداشت
پنداشتم که شما از وی بهتر یادی نایید پس بنشونت منع نمودم و مدتی وقت نسبت بقایه ظاهر است و تجلی
عظمت و کبریا الهی بر باطن جلوه گرفته اگر تمام عالم تعظیم برخیزد حق این مرتبه ادا نکرده باشد شناخت
تجلیات الهیه که متصل بر باطن ارباب محبت و معرفت دارد می شود امری و شوارست نظر بصیرت تیزتری
تا کیفیات و تجلیات جدا معلوم گردد بعد حصول مقامات طریق احوال سالک مثل موقع تصویرات
مختلف میگرد و گاهی نسبت مقامی ظهور نموده در کیفیات خودش مخطوط میدارد و گاهی نسبت مقامی
دیگر بتواند از گردیده حالتی دیگر بروی وقت می آرد اما چون نسبت متوسلان خاندان احمدیه بکمالات

و فوق آن میرسد از لطافت و بیزگی قلبی ذاتی ادراک حالات متعذر میگردد و که لطافت و صفای جمیع مقامات
مافیه موثر گردیده کیفیات راستویری ساز و واقعیات و مناسبات که دل خوش کن اطفال طریقیه بود
بزرگم میشود و آنجا جهات و جهالت و نکارت محض است در خلوتی نشسته بحفظ نسبت باطنی و دوام توجه بمبدأ
فیاض باید پرداخت و اوقات باوای اعمال ظاهری معمور باید داشت که نور اعمال سبب جمعیت محضا
نسبت و حضور و آگاهی است - از دوام مراقبه قوت و نسبت باطن و اشرف ملک و ملکوت و بنظر نبوت
و انوار انجمن دست میدهد و از کثرت ذکر تهلیل فتنای صفات بشریت و از کثرت درود و واقعیات نیک از
کثرت نوافل انکسار و سکست دلی و از کثرت تملذات نور و صفای بهم میرسد ذکر تهلیل بلحاظ معنی مفید است
و طریق و محض تکرار لفظ سوره نایب ثواب آخرت و کمفرضیات است - ذکر نفی و اثبات بحسب نفس کم اوست
مستدبار فائده نمی بخشد و زیاده هر قدر باشد مفید تر است حضرت خواجه نقشبند جس نفس را شتر ذکر نمی فرمود
مفید میگفتند اما دوام ذکر و قوف قلبی و توجه بمبدأ فیاض رکن طریق و مقرر کرده اند رضی الله تعالی عنه
پوش در دم اول بند کردل ضرورت چون ذکر قوت گیر دو آواز اسم ذات اسم خيال رسد پس در نفس
توجه و آگاهی بذات الهی باید داشت با حفظ غواطر از باطن و بجز و خطوط خطر دل را باید گرفت تا و سادس حدیث
نفس هنگامه بر پانگنه مانع از ورود و فیض هجوم غواطر است کثرت اسم ذات شمر نسبت جذبه الهی است
و نفی و اثبات جهت سلوک و قطع مسافت راه فائده دارد - ادراک کیفیات حالات باطنی در مرتبه
ولایت مخطوط می نماید و در کمالات نبوت یافت جز نکارت و جهالت و وصف باطن نیست اما در مقامات
فوق اگر چه لطافت و بیزگی لازم است فی الجمله دست ادراک میرسد - لطافت و بیزگی نسبت مجددیه
سبب نکار مردم میشود و لهذا چون سیر سالک بکمالات میرسد متردد و بخاطر نمی آید که مبادا ترک طریق نماید
انشار الله تعالی اگر عمر و فایم کند سالکان را از مقامات سافله بمقامات عالییه بخوابیم رسانیده مقصود با خدا
بدون و اتباع سنت نمودن است و آن در هر مقام حاصل است بر یقین و طمانینت از پیش طلب
که در مقامات عالییه مجدودیه نقد وقت می شود و اتصال بی کیف بمقصود پیدای می شود و اتصال بی
کیف بی قیاس است رباناس را با جان ناس و روح ذوقی و حضور بی بان میرسد راه
وصول بکمالات قریب است که سدد و گرد و در طریق ملاقات سلوک مانند درین آخر زمان مستعدان

[illegible]

از سلوک مقامات کوتاهی نموده بمقصود رسیدن اینها متغذی گردیده پیش ازین قریب سی سال شایسته باشد
 که سیر طالبان بسرعت بود و کشف و وجدان نیک داشتند فی الحال اگر طالبی صادق از صاحب فقیر باطل را
 و قدم سعی کسب فیوض طریق نماید بعد مدت دراز بولایت قلبی یا فوق آن فائز گردد و بمقامات عالیله مجددیه
 رسیدن سخت تغذیه و کشف صحیح که سیر سالکان در مقامات مطابق واقع معلوم میشود بسیار نادرست پسر
 بگفتن بشارت بر خدا افرات و سالک را مغرور نباید نمود تغییر حالات دور و دورات و دوام توجیه الی الله
 و جمیع خاطر و تمیز و قوت بوظائف عبادات عمده نهائی الهی است نسبت ارباب شوق و ذوق تاثیر گرم
 و تیز دارد و اهل قلب را بسیار مخطوط می نماید و در جمیع طرق اهل الشکیفات و تصرفات همان نسبت
 شریفه جذب فرمای ارباب طلب است لیکن از نسبت اهل اطمینان و جمیع که بمرتبه کمالات نبوت
 و فوق آن رسیده اند و آن خاصه طریق مجددیه است انوار بسیار می آید و سالک زودتر ترقی می نماید تاثیر
 گرم که مبتدیان شوق می بخش بسیار مفید است اما در قرن اول ظهور جمیع و طمانیت بود و کمالاتی اندک صاحب
 راز حرکات بی تابانه منع میکردند که صیحه و نعره بعد از آن صاحب رسول خدا صلی الله علیه و سلم پیداشده
 علم مسائل ضروری خواندن یا صحبت علمای باسماع آموختن بجهت صحت عمل لازم است - علم حدیث
 جامع تفسیر و فقه و دقائق سلوک است از برکات این علم نوابیان می افزاید و توفیق عمل نیک و اخلاقی
 حسن پیدای شود و عجب است که حدیث صحیح غیر منسوخ که محدثین بیان آن نموده اند و احوال رواه آن ملک
 و چند واسطه میرسد بنبی معصوم که خطا بر این راه نیست بعمل نمی آید و روایت فقه که ناقصان آن قضاة
 و مفتیان اند و احوال ضبط و عدل آنها معلوم نیست و بزیاده از ده واسطه میرسد بجهت که خطا و صواب
 از نشان اوست معمول گردیده است رَبَّنَا لَا تُؤْخِذْنَا اِنْ تَسْبِقْنَا وَاَوْخِذْنَا اِنْ نَخْلُجْ سُنَّتِ الْاَنْبِيَاءِ
 علیه السلام الصلوة اما درین وقت که حلال مفقود است و جهل شیوع یافته اکثر اولاد از حلیه علم و ادب معری
 میباشد و بسبب رواج بدعت و در عقد نکاح خلهای آید عورت و تجرید و رقی سالکان راه ولایت
 بانکه از نزق ساختن و بعبادات مولی پرداختن و در شهر شهرت داشتند و بیچ ارت و دوا را نگذاشتند
 دولتی است بس بزرگ و شریف و در حدیث است قَالَ النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ اِنْ اخْلُصَ
 اَوْ لِيَا مِي عِنْدِي الْمُوْمِنُ خَفِيفُ الْحَاذِذِ وَخَطْمُ الصَّلَاةِ احْسَنُ عِبَادَةٍ وَرَبِّهِ وَطَاعَهُ

درین وقت که حلال مفقود است و جهل شیوع یافته اکثر اولاد از حلیه علم و ادب معری میباشد و بسبب رواج بدعت و در عقد نکاح خلهای آید عورت و تجرید و رقی سالکان راه ولایت بانکه از نزق ساختن و بعبادات مولی پرداختن و در شهر شهرت داشتند و بیچ ارت و دوا را نگذاشتند دولتی است بس بزرگ و شریف و در حدیث است قَالَ النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ اِنْ اخْلُصَ اَوْ لِيَا مِي عِنْدِي الْمُوْمِنُ خَفِيفُ الْحَاذِذِ وَخَطْمُ الصَّلَاةِ احْسَنُ عِبَادَةٍ وَرَبِّهِ وَطَاعَهُ

فی السرو كان فی الناس لا یشار الیه بالاصابع وكان رزقه كفافا فصبر علی ذلك ثم نفد
 بهد فقال تجلت منبته قلت بواكبه قل انت انت الله رواه احمد و الترمذی و ابن ماجه
 یا شرف زیارت حبیب خدا صلی الله علیه و سلم دریافت ایم و عنایات کثیره بحال خود دیده و در مرتبه
 انیر که سعادت زیارت آنحضرت صلی الله علیه و سلم حاصل شد بر نبیل سوار بودند و فرمودند بیایید
 که ما شما شانهای خود را با هم چپانیم تعبیر این خواب بیچ بخاطر نمی آید کبار بحال جهان آنای سرور کائنات
 علیه افضل الصلوة و التحیات مشرف شدم گوید اگر کنار آنحضرت برادر از کشیده ام و راحت نفس مبارک
 من میرسد و این نشان نشد شدم و پیر زادگان سمرندی در اینجا حاضرند آنحضرت کی را بر آوردن آب
 نمودند بنده عرض کردم یا رسول الله آنها پیرزادهای من اند فرمودند اقبال امر می نمایند پس عزیز
 انانما آب آورد من سیر خودم عرض کردم یا رسول الله حضرت در حق مجد و الف ثانی چه میفرمایند
 فرمودند مثل ایشان در امت من دیگر نیست عرض کردم یا رسول الله مکتوبات ایشان بنظر مبارک
 نشسته است فرمودند اگر چیزی یادست بخوانید بنده این عبارت بعضی مکتوبات ایشان الله تعالی و را
 الوراة و الوراة خواندم بسیار پسند نمودند و خطها فرمودند - فرمودند باز بخوانید با این عبارت
 عرض نمودم زیاده تر تحسین نمودند و این حالت امتداد کشید و وقت صبح کی از غریزان پگاه آمده گفت
 من اشب خوابی دیده ام که شمار و یای خوابی دیده آید آن رویا که امست فقیر این رویا پیش او گفتم بسیار
 تعجب شد از نفس مبارک صحبت آنحضرت صلی الله علیه و سلم من خود را سوار پا نور و حضور در یافتم و از
 کیفیت یای این خواب که بهتر نام بیداری است تا چند روز بیچ عطش و اشتها نبود - در منامی دیدم
 که در صحرائی وسیع چبوتره ایست کلان و او لیا بسیار در آنجا حلقه مراقبه دارند و در وسط حلقه حضرت خواجه
 نقشبند و زانو و حضرت عبید قدس الله اسرار به جمعی نشسته اند و آنها استغفار از ما سوا و کیفیات
 حالات فنا برسد الطائفه ظاهر است همه کس از آنجا برخاستند گفتم کجا میرود کسی گفت باستقبال پیر من
 علی مرتضی رضی الله تعالی عنه پس حضرت امیر تشریف فرما شدند شخصی گلیم پوش سر و پا برهنه تولید
 موهمه حضرت امیر نمودار گشت آنحضرت دستش در دست خود بکمال تواضع و تعظیم گرفته اند گفتم این
 ایست کسی گفت خیر التابعین او بیس قرنی است انما حجه مصفا در کمال نورانیت ظاهر شد همه عزیزان

داریم هر چه در دهر با هم نیامده که در اینجا چاه است وقت شدت تشنگی آب حوض غوره میشود و یکبار شخصی صبر
 و نیاز به بدیه ایشان فرستاد و برخواستند که برماج فرض شد ساعتی نگذشته بود که باز آمدند گفتند سائل
 سوال کرد آن صرد با و دادم فریضت از دمه ساقط گشت یکبار خواستند که او را زکوة نمایند که در ادا
 هر فرض الهی قرب خاص حاصل میشود و هرگاه نصاب و زکوة فراهم گشت زکوة و نصاب هر دو در راه
 خدا دادند که مقصود حاصل شد نصاب از ریج کار می آید که خزینه فقر باب الله است سحانه جماعه از
 فقر امداری رقص و شغب داشتند و در دل یکی از اهل تماشا گذشت که درین بدعتیان کسی از اهل
 کمال نخواهد بود یکی از آنها نزدیک آمده گفت **ع** خاکساران جهان را بختارت سنگره توجه دانی که درین
 اگر سواری باشد به انگار یکس نباید نمود درین صور معانی حقیقت جلوه گریست - نواب مکرم خان
 رحمه الله علیه از حضرت ایشان محمد معصوم رضی الله تعالی عنه استفادہ کلمات باطنی دارند - روز سه
 عالمگیر بادشاه از ایشان پرسید که عمر شما چیست گفتند چهار سال هر قدر که بخت پیر بزرگوار بسر برده
 عمر جهانست باقی و بال آخرت بیت اوقات همان بود که بایا بسر رفت باقی همه بجای صلی و بخیری
 در طعام نواب مکرم خان تکلفات بسیار بود بعد اسراف رسیده باشند اما حضرت سید رضی الله تعالی عنه
 باینهمه احتیاط و کمال تقوی گاهی طعام ایشان بخور و نمیدینفرمودند از برکات طعام ایشان محمد معصوم
 باطن می افزود گو یا طعام بخورده ایم و گانه نماز ادا کرده شده از غلبه محبت حضرت ایشان محمد معصوم
 و ظهور انوار نسبت تمام شیار ایشان نور شده بود **مثنوی** از محبت شهنشاهین شود از محبت تلو
 شیرین شود از محبت سر که با مل میشود از محبت خار با مل میشود ایشان بجناب پیر خود نوشتند
 که محبت شما بر محبت خدا و رسول صلی الله علیه و سلم غالب است و موجب انفعال میشود و در جواب
 بزرگانند که محبت پیر همین محبت خدا و رسول است و سبب جذب کلمات الهیه که در باطن پیر است
 می شود و چون دیده عقل آمد احوال معبود تو سریت اول وقت انتقال نواب مکرم خان به
 کلاه حضرت خواجه احرار بر سر ایشان نهادند ایشان بنور فرست و ریافته چشم بکشادند که تبرک کلاه پیر
 بیارید و سیله من بدرگاه الهی ذات ایشانست و انوار نسبت قدیمی نقشبندیه و انوار نسبت
 فرقیاست و در کیفیات نیز تفاوت است و اتفاقی که پیر بحال مستفید خود در دوازده پیران پیر کرم خان

لذا بحسب قرب ابدان میانی توی تحقیق است - روزی حضرت شیخ زیارت مزار حضرت سید و نواب
 مکرم خان که در یکجا واقع است رحمه الله علیه رفتند بعد توجه به مزار فرمودند نسبت هر دو بزرگ یکی است
 اما نسبت فقر و دوع مزار حضرت سید در نورانیت و لمعان اقبال تمام دارد از حضرت شیخ عبدالاحد رحمه الله علیه
 و کس طریقه گرفتند یکی طریقه قادری اخذ کرد دیگری طریقه نقشبندیه اختیار نمود و ایشان فرمودند که
 این مبارک حضرت غوث الاعظم تشریف آورده صورت مثالی مرید خاندان خود را همراه بردند و
 حضرت خواجه نقشبند تشریف فرما شده صورت مثالی معتقد خود را با خود بردند رحمه الله علیه و قبول
 بناب الهی هر یکی از مشایخ طریقه جبل المیتین است که بکرب قرب فائز میگردد مستفید اگر فیضی حاصل
 نمود از بی سعادت و یکی از ایشان گردید اتفاقات غوث الثقلین بحال متوسلان طریقه علیه ایشان
 بسیار معلوم شد باینچس از اهل این طریقه ملاقات نشده که توجه مبارک آنحضرت بجانش مبذول
 نیست همچنین عنایت حضرت خواجه نقشبند بحال معتقدان خود مصروف است مغلان در صحرا یا وقت
 خواب اسباب و اسباب خود بحمای حضرت خواجه می سپارند و تأییدات از غیب همراه ایشان می شود
 و در قیاب حکایات بسیار است تحریر آن باطالت میرساند سلطان المشایخ نظام الدین اولیا رحمه الله علیه
 بحال زائران مزار خود عنایت بسیار میفرمایند همچنین شیخ جلال پانی تپی التفاتهای نمایند حضرت خواجه
 قطب الدین را در مشهودشان استغفر قریب است حضرت خواجه شمس الدین را بهیچ اتفاقات با سویت
 رحمه الله علیه غرض و قوف نسبت این اکابر بمرتبه ایست که زبان از تقریر آن لال است بلکه در مقابل
 نسبتهای باطنی این عزیزان و قدمای صوفیه علیه میتوان گفت که مامردم از این راه بهره نیست سر
 مزار امام بدر الدین رحمه الله علیه در پانی پت مرقدی نمودیم چند آنکه غور و توجه کردیم اثری از نسبت ظاهر
 نشد بعد از امتداد بسیار دفعه نسبت ایشان در غایت لطافت ظاهر گشت معلوم شد که سلوک ایشان
 بطریقه صمدیه صوفیه نیست در راه خدا بشهادت رسیدند دفعه در مراتب قرب بطریق اصطفا فائز
 گردیدند همچنین است احوال شهبان که در راه حق دفعه جان فد نمودند دفعه جذبات عنایات الهی ایشان
 به مقامات قرب فائز گردانید حضرت شاه ولی الله محدث رحمه الله طریقه جدید بیان نموده اند و در
 تحقیق اسرار معرفت و خواص علوم طریقه خاص دارند باینهمه علوم و کمالات از علماء ربانی اند شل

مستفید از حضرت سید و نواب مکرم خان که در یکجا واقع است رحمه الله علیه رفتند بعد توجه به مزار فرمودند نسبت هر دو بزرگ یکی است اما نسبت فقر و دوع مزار حضرت سید در نورانیت و لمعان اقبال تمام دارد از حضرت شیخ عبدالاحد رحمه الله علیه و کس طریقه گرفتند یکی طریقه قادری اخذ کرد دیگری طریقه نقشبندیه اختیار نمود و ایشان فرمودند که این مبارک حضرت غوث الاعظم تشریف آورده صورت مثالی مرید خاندان خود را همراه بردند و حضرت خواجه نقشبند تشریف فرما شده صورت مثالی معتقد خود را با خود بردند رحمه الله علیه و قبول بناب الهی هر یکی از مشایخ طریقه جبل المیتین است که بکرب قرب فائز میگردد مستفید اگر فیضی حاصل نمود از بی سعادت و یکی از ایشان گردید اتفاقات غوث الثقلین بحال متوسلان طریقه علیه ایشان بسیار معلوم شد باینچس از اهل این طریقه ملاقات نشده که توجه مبارک آنحضرت بجانش مبذول نیست همچنین عنایت حضرت خواجه نقشبند بحال معتقدان خود مصروف است مغلان در صحرا یا وقت خواب اسباب و اسباب خود بحمای حضرت خواجه می سپارند و تأییدات از غیب همراه ایشان می شود و در قیاب حکایات بسیار است تحریر آن باطالت میرساند سلطان المشایخ نظام الدین اولیا رحمه الله علیه بحال زائران مزار خود عنایت بسیار میفرمایند همچنین شیخ جلال پانی تپی التفاتهای نمایند حضرت خواجه قطب الدین را در مشهودشان استغفر قریب است حضرت خواجه شمس الدین را بهیچ اتفاقات با سویت رحمه الله علیه غرض و قوف نسبت این اکابر بمرتبه ایست که زبان از تقریر آن لال است بلکه در مقابل نسبتهای باطنی این عزیزان و قدمای صوفیه علیه میتوان گفت که مامردم از این راه بهره نیست سر مزار امام بدر الدین رحمه الله علیه در پانی پت مرقدی نمودیم چند آنکه غور و توجه کردیم اثری از نسبت ظاهر نشد بعد از امتداد بسیار دفعه نسبت ایشان در غایت لطافت ظاهر گشت معلوم شد که سلوک ایشان بطریقه صمدیه صوفیه نیست در راه خدا بشهادت رسیدند دفعه در مراتب قرب بطریق اصطفا فائز گردیدند همچنین است احوال شهبان که در راه حق دفعه جان فد نمودند دفعه جذبات عنایات الهی ایشان به مقامات قرب فائز گردانید حضرت شاه ولی الله محدث رحمه الله طریقه جدید بیان نموده اند و در تحقیق اسرار معرفت و خواص علوم طریقه خاص دارند باینهمه علوم و کمالات از علماء ربانی اند شل

و بنیات الهی آنها را شفا حاصل میشود و کیمیا ربی ناز و راحله بسفر میفرستد و در منزل از دست یگانگی
 سامان ضروری میبایم نمود تا گمان در راه بالائی شدید نازل نشود و اسیر بود و رفقا اندک نشیند و مانع نمود
 الهی باران گردد و گرد و بار و باران فیهقان خشک بمنزل رسیدن آنچنان واقع شد - در او اهل حال مردم را که
 طریقه از من گرفته بودند از اظهار نام خود منع کرده بودند که پیش هر کسی نام فقیر نباید گرفت روزی حضرت حافظ
 سعد الله رحمه الله علیه از محمد رفیع پرسیدند که شما طریقه از کجاست گرفته اید وی گفت از بزرگان خود بایستی که در بروج
 آنحضرت نام فقیر میگرفتند و غیرتی آمد و سخت ناخوش شدم دیدم که مشایخ طریقه تا حضرت ابابکر صدیق
 رضوان الله علیهم از وی برگشتند در دوسه روز پلک شدند و فرج فقر نازک است و غضب و رنج است
 و غنی شایان هدایت و ارشاد نیست سالها و مانع بودیم تا الله تعالی تیغ غضب مار کند فرمود اما جذب غضب
 چنانچه باید زفته است و مغضوب علیه و البته این امر سر و نسبت باطنش تباہ می شود و بجز غضب نسبت است
 مثل شهاب ثاقب از مقام خود فرو می آید و باندک رضای خاطر نسبت مرضی عنه مانند دهبوای آتشین بقبول
 میرود و هر چند طریق اجابت دعوت از طرق مسنونه است لیکن درین جزو زمان از فساد نیات و فقدان
 شرط عدم اجابت آن اولیست زیرا که یاران زمانه بیشتر از ضیق معاشی و در حالت گرفتاری بسیار معذور
 و بی مقدورند ضیافت چه رسد بکلف زرسودی قرض کشیده ضیافت میکنند پس مشروطیت ضیافت اینها
 معلوم و فقیر بیشتر مضرتهای اینطور ضیافت از راه تجربه و نور فرست دریافتند ترک آن نموده که المؤمن
 لا یلدغ فی حجر و احد مریدین حدیث صحیح است فقیر را در قبول نیاز شرط کشیده است **اول** آنکه
 صاحب نیاز شرافت و نجیب باشد و دوم آنکه با دنیا داران که محل شبهه اند چندان اختلاط ندارد و سوم
 آنکه اندک صلاح و تقوی بهم دارد و چهارم آنکه حرام را از حلال بشناسد و پنجم آنکه از او غضب نیست باز
 نشده باشد **ششم** آنکه از اخلاص دل و خلوص نیت آورده باشد اینطور که از چشم قلب باندک
 حضرت این نیاز قبول خواهند فرمود اما ممنون و مرہون خواهند نمود پس اینطور نیاز قبول می افتند
 حق سبحانه و تعالی ما را فرستای عطا فرموده است که از نور آن اینطور دقائق خفیه ظاهر میشود و خلاف این عقید
 مقبول نمیکرد و فقیر شقی و سعید از حد بین مردم می شناسم و مرتبه ابدال را از غیر ابدال با آنکه مستور کمال
 میباشد تا نیاز میکنم فقیر از یاران خود نامید نمیگویم مگر از دو چیز یکی از اختلاط با دنیا داران و دوم سواد

عقیده صحیح
 مغضوب غایب گشت
 سوانح کثر در
 و نشان آن

با پیران لیکن بقدر حاجت اختلاط با ایشان مضافه ندارد و بشیر و صلاح نیت و محافظت نسبت و سب
 به خود حق است بجان از وقتی که در عرض ظهور آورده گاهی نظر مست بروی نکرده اگر میکرد بمقدار پر پشه در
 غیب کفار میرسد بلکه تمام و کمال وجهه مسلمانان خوان بیغما میشد - احمد شد که دنیا داران اینوقت با فقرا
 سری ندارند و الا ایشان را نه حال میماند نه فراغ وقت چنانکه حضرت خواجه با ششم شمی در مقامات حضرت مجدد
 رضی الله تعالی عنه میفرمایند که روزی بنده در خدمت خواجه حسام الدین احمد که از خلفای حضرت خواجه
 باقی باشند حاضر بود یکی از حاضران شکوه افغیا و امرای روزگار آقا فرمود که با فقرا سری ندارند و صحت
 این طائفه بیجانی آرند چنانکه امرای سابق بیجانی آوردند حضرت خواجه فرمودند که ای برادر این راز مکتها
 الهی و ان در حق فقرای الدین عمدت بر آن فقرای زمانه پیش را نقد را ز دنیا و اهل آن اجتناب بود که هر چند
 افغیا با ایشان راه ارتباط میکشودند ایشان بیشتر از صحبت آنها احتراز مینمودند و فقرای اینوقت ما اکثر
 ایشان چنانند که اگر امر و افغیا بجا نباشان التفات نمایند و راه مخالطت و مسودت کشانید ناچار این
 و ایشان را در وضع فقر و اندوای ایشان فتور تمام روی و دهر پس کرم الهی باین فقر احار حاض حافظ
 بایک پنیر خدا صلی الله علیه و سلم قدم گذاشته است حضرت صدیق اکبر رضی الله تعالی عنه در آن جاسنه
 حضرت صدیق اکبر جای که قدم گذاشته حضرت مجدد رضی الله تعالی عنه در آنجا سینه نهاده و حضرت مجدد
 بایک قدم گذاشته فقیر در آنجا سینه نهاده یعنی فقیر صلا درین طریقه تصرف نکرده مگر در دو جای یکی آنکه در وقت
 توبه گویند حرکت بدن میکنند - دوم بشمار نفس توجه میدهد و این هم از بعضی کابر این طریقه اخذ نموده
 که در حرکت اثر توجه در قلب متوجه الیه بقوت و سرعت میرسد و در شمار نفس رعایت مساوات در توجه
 بپایان میشود و نیز ازین عمل تفاوت است اما در طلب معلوم میگردد آنچه فقیر از بعضی اذواق و مزاج
 خود آنها میکند محمول بر دعوی کمال و ترکیه نفس نباید کرد بلکه تحدیث نعمت امریست که بآن
 ماوریم و اما بجمعه رتبه تحذیث اگر نعمتی را از نعمای الهی که بر صوفی نازل میشود احتیاجاتی
 مگر آن تلف کرده باشد مثلاً شخصی طویل القامت است در وقت بیان خود را قصیر القامت نمیتواند
 و اگر گوید دروغ گفته باشد

نصائح و وصایا

طریق دروغ و تقوی پیش گیر و متابعت مصطفی بجان بپزند صلی الله علیه و سلم احوال خود بر کتاب و سنت
عرض نما اگر موافق است شایان قبول انکار و اگر مخالف است مردود و پندار بالتزام عقیده اهل سنت
و جماعت حدیث و فقه آموز و صحبت علما ثواب اخروی اندوز در عمل بر حدیث مواظبت کن اگر
میتوانی والا گاهی بجل آرتا از نور آن محروم نمائی عمل به نیت اتباع حبیب خدا یا بمحض رضا و سوسه
اختیار کن و دل را از اغراض هر دو جهان نیز کن عقلت چیست که آنرا در معرض بیج آری استطاعت
از کیست که آنرا بخود منسوب پنداری بالتزام خلوت صفائی وقت بدست آر که سرمایه درویشی نقد
صفاست از اسباب دنیا آنچه گیری مختصر گیر که حطام دنیوی را در حساب در قفاست در عبادت و ذکر
خدا خود را گرم ساز عمل امر و بر فرامین از صحبت مشایخ رسوخ عقیدت پیفر که دوستی دوستان
خداست موجب قرب خدا و حضور پیر الطقات بغیر نهاد و صحبت او بر نوافل طاعت میفر تا ممکن است
اوقات بصیر و توکل بسیر کن و اندیشه التجا بغیر از سر بدر کن کا خود را بنجد اسپارد موت یقین و صدق
و عداد سرمایه خلوت انکار در دل تو اگر ترد و نیست عزالت می باید که رزق بوقت معین خود می آید اگر
اندیشه عیال تشویش فرماست تشبث با اسباب سنت انبیاست علیهم السلام درجه معین که دل را بر آن
اعتماد نبود منافی توکل و سبیل ارشاد نبود اس المال فقر و فراغ بال و جمعیت خاطر است و ولی و ارثه
در انتظار مقصود و ناظر مباد و جمعیت بمفرقه بدل شود و در توجه و یکسوئی خاطر خلل شود و قناعت پیشیه
حرص و طمع از دل بر گیر آزار و اختیار نا امید باش و بود و نا بود شان کی شناس و در یکس یکسیم حقاقت
منکر و خود را از همه کسر و قاصر شمر در راه طلب مولی کبر از سر نه غرور از کف بردن ده از اینجا گفتند درویشی
آنست که آنچه در سرداری نبوی و از آنچه بر سر آید بخی و از اندیشه دی و فر دایره بی بر طاعت و عبادت خود
منافز و دیده قصور و نیستی را سرمایه خود ساز و مخالفت نفس چند آنکه بود زیباست امانه آنقدر که تنگ
و نشاط شوق و طاعت نیفر آید - گاهی با او مواسات باید نمود که رضا نفس مومن موجب ثواب
میگرد و یکبار نفس فقیر تمثل گردیده آرزو کرد هر که مرا بنحسین طعام بخوراند هر مقصودیکه دارد و بر آید آقا
و آنوقت کسی نبود که با او گفته شود باز بعد مدتی مشکل گشته التماس طعامی نمود شخصی در آنوقت حاضر بود
یا مریض آن طعام میامد و مقده شکل داشت که بناخن پنج تدبیر اندیشد باین عمل منحل گشت - طعام

الک نیت ادای شکر بامزه ساز تا من می نماید که در صورت بیماری شکر از ته دل نمی بر آید طعام لذیذ را باین
کتاب بخیزه ساختن نعمت الهی را بنا کن انداختن دست پیغامبر خدا صلی الله علیه و سلم مرغوب تناول میفرمودند
و اگر غنیمی نمی بود دست بازمی نمودند نفوس با مثل نفوس جنید و شبلی نیست رحمة الله علیه که تخم را شکر انداختند
و گویند الصبر تجر ۶ المراسمة بلا عصب و سدة الوجه شکر می که محض بر زبان بود و شبیه صبر است
که نمی آن در جان بود - بزیارت مرزات اولیا و روزنه فیض جمعیت کن و ارواح طیبه مشایخ کرام را با تحاف ثواب
تغذیه فائده در و در بنیاب الهی وسیله ساز که سعادت ظاهر و باطن از نیغنی حاصل است اما بتدیان را بتبصر تصفیه
طنبی از قبور اولیا حصول فیض متعسر است انداختن خواجه نقشبند قدس الله سره العزیز فرموده اند که مجاور
بودن حق بجانب از مجاورت قبور اولیاست و بر سوم متعارف از عرس و چراغان مقید باش که نیغنی مستلزم و اول
نیمه و فروش و عدم حفظ مراتب از نزد مایم مردم میگرد و در نقد نفیضه باب احتیاج دادن اسرع است
غایب در متابعت محمد مصطفی صلی الله علیه و سلم لباس تقوی و طهارت بیار و بر ملازمت عقیده اهل سنت
و جماعت از خلعت هوا و بدعت بدر آید همیشه احوال خود را بر کتاب و سنت عرض نما اگر قبول افتد قبول
و اگر رد افتد مردود و هر حدیثی صحیح که از نظر گذرد و هما ممکن بر مواظبت عمل آن بکوش و الا هر قدر که توانا بر آن
عمل نمائی اگر چه در تمام عمر کبار باشد از نور آن محروم نمائی و از نزد خلوت صفائی وقت حاصل باید نمود - فقیر
در حدیث العمر که کسب نموده صفائی وقت است و کی که چیزی یافته از صفائی وقت یافته در راه طلب گیر
و مقید باید بود - کار مردان روشنی و گرمی است به کار و زمان حیل و به شرمیت هر چه گیر مختصر گیر و هر جا
باش با خدا باش باید که قدر و مقدار خود نصیب احین دارد تا از مدح مسرور و از ذم مکسور نباشد زیرا که بیشتر
بغیر حال عدم اطلاع بر احوال و مرتبه خود است مثلاً مرتبه او بوزن یک سیر باشد و بر آن اعتقاد و یقین دارد
و تصور است اگر کسی نسبت بمقتضات یا منقبت در مرتبه و مقدار او کند هرگز متغیر ازین نگر و در کار و یقین باین
که من همان یک سیرم که بودم اینک نیم سیر میگویم یا کافر است و آنکه دو سیر میگوید فضول قدم بر جاده شریعت
و طریقت مستقیم دارد و در محبت مشایخ همچو کوه را سخ و استوار باش و حضور پیر متوجه بغیر نباید بود و الطقات
کس نباید نمود اگر چه الطقات بجواب خطاب کس باشد چنانچه نقل است که شخصی در حضور حضرت محمد صدیق
قدس سر از مرید مخصوص ایشان خطاب کرد آن مرید اصلاً بجواب آن ندا و الطقات بدو نکرد و چون آن

شخص در خطاب بسیار مسالمت کرد حضرت محمد صلی الله علیه و آله فرمودند که این بیت در جواب دیگر
 بریت من گم شده ام مرا جوید به از گم شدن گان سخن نگویید به راه اوقات زندگانی بخدمت توکل بسوزید
 و اصل محتاج و ملتی بکس نباشد که در توکل نظر توجه بطرف حق است بجهان و در غیر توکل بطرف خلق وجه
 معین بی سوال اگر بر آن اعتماد کلی نباشد متانی توکل نیست و فتوی که محل شبهه نباشد نیز آن مقبول
 درین جزو زمان توکل صرف باعث بی جمعی است و اس المال صوفیه بدین جمعیت است بقوت کفایت
 قناعت و زرد و بقطع قطع موده تشویش بسازد از اجل نهای الهی برین فقر و چیرت که زندگانی بد
 خوش میگذرد یکی هر چه می باید بروقت بهیا میشود و م نهال طبع از زمین دل متاصل و ناپید اسپیکر
 از یار و افیار نو سپید باید بود و عدم و وجود ایشان بر باید بشمرد و نو سپیدی از مطالب کفایت
 زوای من شده بهر کار بسته آخر شکل کشای من شده تا تو اندیک و بد را بشم استحقار ننگد اگر چه سنگ
 و گریه باشد بر طاعت و عبادت خود مغرور نباید بود که ترک اختیار و دید تصور اعمال از لوازم این طریق
و انفعال جرم بهتر از غر و طاعت است و مظهر و دراز حقیقت بر نماز خود مستانه و مخلص
 نفس چند نکته تواند کرد زیاست **و** نفس اثر در ریاست این کی مرده است به از غم به التو
 افسرده است لیکن آنقدر رفاهت و سعادت با او نباید کرد که تنگ آید و تاب و تحمل بازرگان فقر و فاقه
 عاجز بی طاقتی راه صبر پیش گرفته شوخی و سرکشی تا فایز نماید و از کار یک مقصود بالذات است باز دارد باید که
 بیگاه با او بسازد و باز و برساند که آخر نفس مومن است خدمت آن اجر دارد چنانکه در خدمت بنده مومن
 طلبد جان و وقت او را بد بلکه با نیل و هر چه خواهد تمنای آن کند اول او را و عده و دیگر باز ماند نهو مطلوب
 باز و عده و دیگر با نیست نه با و اگر باز متقاضی شود همچنین او را و ریت و لعل دارد تا آنکه تیرج آنرا فراموش
 کند چون و اندک هرگز از زوای باز نمی ایستد و تحمل و اوقات می اندازد یکبار شکم سیر هر چه خواهد و را بد بهر
 مشر و مباح باشد تا باز زوای آن نکند نفس فقیر یک بار صورت منای خود گرفته در پیش
 حاضر شد و تمنای شیر و پنجه نمود و گفت هر که انبوت مرا بشکم خورد بهر حاجتی که دارد و اگر در فقر چون
 قصه از غنای گفتم آن عزیز بسیار تاسف نمود و گفت اگر باین معامله رود بهر آگاه فرمایند که خدمت
 او بی آرام فقر گفت چه مضائق بعد از دست بانه چنان اتفاق شد چون آن عزیز را اطلاع کرد مردم در دین

ملاحظه فرمایند
 کلمات طبیات
 در غم

مبارک کرده پیش من آورد و آنرا بخوانید بعد از چند روز آن عزیز گفت از مدتی حاجتی در دل داشتم حاصل نشد
 از برکت این عمل حق سبحانه و تعالی حاجت رو کرد و طعام بیمزه را از برای تحصیل شکر از مصلح گونه اگر بیمزه
 سازند مضائق ندارد بلکه اسن نماید و کسانیکه طعام بیمزه و لذیذ را از خط آب بیمزه میکنند عجب می نمایند زیرا که
 از طعام بیمزه شکر از دل او تها شد مگر بظاهر زبان که صورت شکر است نه حقیقت آن بلکه در حقیقت آن
 شکر از اشعاب صبر است که معنی آن جس النفس است پس این معنی تسلیم خلاف شکر و منافی اتباع سنت است
 که برای مخالفت نفس سخت تر سنجی از آن نیست دق تلغی تجلی خاص آن طعام علاقه حق سبحانه تعالی
 طایفه قاق مکر و فریب شیطان آنقدر واقف و آگاه فرموده است که اگر نخواهد که حبیب من برده طاعت ندارد
 مگر زود که آن امر دیگر است بزیا رات مزارات متبرکه که باید رفت و بوسیله ارفاح پاک ایشان فوق طاقتی
 و باطنی باید طلبید و فاخته نیز بار و اح ایشان هر روز باید خواند که موجب برکات بسیار است و فتوحات بی شمار
 بهر بیان طریقت را صحبت شیخ مفید است و سزاوارد زیارت قبور و مجاورت مزارانی بینی که مردم زیارت
 مزار رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم میروند و سعادت زیارت مشرف میشوند از جهت عدم مناسبت چنان
 بی بهره و بی نصیب نکالات باطنی آنحضرت بازمی آیند **و** در غرض عیسی اگر بگوید و چون بیاید بنوا
 فرماید مگر هر که بطیفه روح او قوی باشد و از عالم امر مناسبت تام دارد پس او را زیارت مضائق ندارد
 بلکه سودمند خواهد افتاد زیرا که از جهت مناسبت روحی اقتباس الابرار برکات اهل مزار بلا واسطه خواهند نمود
 چنانچه حضرت خواجه عبید الله احرار قدس سره میفرمایند که من مدت چهل روز بخدمت خواجه علاء الدین
 فخرانی قدس سره که خلیفه حضرت خواجه بهاء الدین محمد نقشبند قدس سره ملاقات و اختلاط داشتم
 روزی کمال تصرف و برکات مجلس حضرت خواجه بزرگ را یاد کرد و در آخر گفتند که صحبت عزیزان وقت
 میر قیمت است اگر چه در تیره مردم باطنی نباشند و فرمودند که حضرت خواجه بزرگ میفرمودند که اگر بگفته
 که گریه زنده به از شیر مرده **قطع** تا که زیارت مقابله عمری گذرانی اسی نموده و یک گریه زنده پیش
 عارف به بهتر از هزار شیر مرده به حضرت خواجه علاء الدین عطار میفرمایند که حضرت خواجه بزرگ میفرمودند
 که مجاور حق تعالی بجهان بودن حق و اولست از مجاورت خلق او عز وجل و این بیت بر زبان مبارک
 بسیار گزشتی بیت تو تا کی گریه روان بپرستی و بگر و کار مردان گرد درستی به مقصود و از زیارت مشاهد

در غم
 این کلمات
 سر از خدمت او
 میسرند
 چنانچه بفرموده حضرت
 شایسته کبار
 و شایسته کبار
 از غم این عالم
 خوش نشاند و فرمود که چون
 جفا صانع این عالم
 نوبت مناسبت
 و این قسم
 یک زدن میوفان
 نقان نیست و کلام

مغفلات مرصع

اگر چه در ظاهر عجب خاکستر سکون داریم لیکن آتش که باطن ما را سوزد و در غم شعله زن است **بسم** با همی
 در میان و ز بیمه کس بر گران و سوختن و ساختن دین فقیر است و بس بداند امیل بوجد و سماع نمی آیم
 و فخرات در دو غم را سوختن خاص و عام نمی نمایم زیرا که طریقه مانوس بخت صدیق است رضی الله
 تعالی عنه که بظاهر فرزند بکمال تکنت و وقار بودند و مذهب نهایت سکون و استقامت اندیشتر و اوقات
 سنگزیه با درویشان سپید شدند و از احوال باطن بجز همان راز دیگر خبر نداشت مگر بعد وفات چون حضرت
 عمر رضی الله تعالی عنه بخانه ایشان تشریف فرمودند ناگاه سقف خانه را دیدند که جایجا سوخته و سیاه شده
 سبیلان پرسیدند چرا آن گفتند که گاهی از دل پرور و آبی میکشیدند از اثر و حرارت و گرمی آن سقف
 این خانه سوخته و سیاه شده **بسم** از درون شواشتا و وز برون بیگانه باش و اینچنین زیباروش
 کم می بود اندر جهان و بزرگی از طریقه نقشندید در راه سیرت ناگاه زخم تیر سماع برگوش و خوش رسید
 و از دل بدون گذشت از غایت بیابانی نشست و گفت سماع بیت المال ملک است لهذا حرام
 فقیر را در باب سماع و سبلی قوی بهر سیده که ارباب آن خبر ندارند چنانچه صغری این مقدمه بدی است
 و آن انیس السماع بورث الرقة والرقة تجلب الوجه فالنتیجة السماع یجلب
 الرحمة باین همه ارباب سماع فقیر از سنگران و ذواق احوال آن میدانند و حال آنکه حق سبحانه
 و تعالی در مزاج فقیر غایت اعتدال و انصاف و نهایت چاشنی هر ذوق و مذاق عطا فرموده چون
 پدرم قادری و جدم ختبی بود فقیر اگر چه در سلسله حضرت علیه نقشبندیه بیشترم لیکن بسبب شرم
 مذاق حینت عشق و عاشقی نزد اکتهای اذواق و مواجید حضرت چشتیه خوب میدانم لهذا اجرات
 احوال ایشان نمی کنم که این بزرگواران بحکم السکاری معدود و آن بمقام سماع از ظهور
 و حال در غلبه سکر سوزند و ارباب صحو که از آداب و بار و واقف و آگاهند حرکات و سکنات ایشان
 بی قاعده نمیشود علی الخصوص حضرت طریقه عالییه نقشبندیه مجربیه که از اتباع سنت نصیب وافر دارند
 خلاف سنت حرکت تجویزی نمی کنند پس طریق سلیم در نیاب آنست که نه انکار آن دارند و نه تکلیف
 حضرت خواجہ بزرگ اہم مدافعین است که نه انکار میکنند و نه این کار مریہ را خاصیت گس می

بسم الله الرحمن الرحیم
 این کلمات طیب است
 بسیار است و خوب است
 در وقت خواب و بیداری
 و در وقت غم و شادی
 و در وقت سفر و حضر
 و در وقت تنهایی و اجتماع
 و در وقت غم و شادی
 و در وقت غم و شادی
 و در وقت غم و شادی

بسم الله الرحمن الرحیم
 این کلمات طیب است
 بسیار است و خوب است
 در وقت خواب و بیداری
 و در وقت غم و شادی
 و در وقت سفر و حضر
 و در وقت تنهایی و اجتماع
 و در وقت غم و شادی
 و در وقت غم و شادی
 و در وقت غم و شادی

بسم الله الرحمن الرحیم
 این کلمات طیب است
 بسیار است و خوب است
 در وقت خواب و بیداری
 و در وقت غم و شادی
 و در وقت سفر و حضر
 و در وقت تنهایی و اجتماع
 و در وقت غم و شادی
 و در وقت غم و شادی
 و در وقت غم و شادی

وصیت نامه

بسم الله الرحمن الرحیم

بعد حمد و صلوة فقیر جا بجا نام محمدی مجددی و حاتمی که اقرار حق حکم شرع محمد و معتبر است وصیتی چند
 اسباب که اخذ طریقه فقیر کرده میکنم که در تجزیه جنازه و دفن فقیر دقت از سنت فرنگ دارند و بعد از آن
 و گاهی بر فراز من بچینند که در صحن حیات هم ازین عادت بر کنار بودم و نام خدا به بندگان خدا تعلیم نمودم
 و اگر پس و مخلصان را با بدین وصیت جامع کافی است که تا دم اخیر در اتباع سنت بکوشند و مقصود حق
 غیر از حق تعالی ملا و تبوع واجب الاتباع غیر از رسول الله صلی الله علیه و سلم را ندارند و از رسوم و عادات
 و ایشان متعارف و از انتمایا دنیا داران و از قنای اختر باشند و از غفل علوم دینی خود را بگذرانند و از علم فقیر
 و کیفیت تمثال حضرت ایشان از عالم فانی بعالم جاوانی از تحریریت حضرت شاه عالم شاه
 حضرت ایشان را چند مرتبه قبل از انتقال خود شوق رفیق اعلی غائب آمد و اظهار مال از توجه خاطر باطل اینچنان فرمودند هر
 غم و استغراق در شهو و دومی افزون و در وظائف عبادت زیادتی نمودند و در این ایام از حرام ارباب طریقه بسیار شوق نمودند
 و در اصل طریقه گردیدند و علقه های ذکر و مراقبه بحیث تمام حقا و فرائی مخلصان گشت و در وقت زیاد از حد در صحبت
 سبک حاضر می شدند و انوار و برکات توجهات شریفه با کمال تمام ترقی گرفت ملاسیم را و طغش رخصت نموده فرمودند که باز
 ملاقات ما و شما معلوم نمیشود این بلکه شعرا و قربا انتقال حضرت ایشان بود و در دنیا تاثیر نمود و اشکها از چشمها روان شد
 بلاعبه از لاق نوشتند که در زشتا و تجاوز گردید وقت نزدیک سید عای خیر یاد آور باشند همچنین بزرگ عزیزان سخنی که

خیز از او تا اگر باشد تحریری نمودند و زنی در لفظها و نغمه های الهیه که مستلزم شکر منعم است میفرمودند و الله تعالی بتفصیلات خود بیخ آرزو و
 فقر نگذاشت که بجهول نی پیوست باسلام حقیقی شرف ساخت از علم حظ وافر بخشید و بر عمل نیک استقامت کرد و فرمود از لوازم طریق انجمن
 از شرف و تصرف و کرامت عنایت نمود و صلی را بجبهت کسب فیوض نزد بنده فرستاد و بمقامات طریق رسانیده بهدایت ماه خود مقرر گردانید
 و اهل آن برکنار داشت و در دل غیر خود را نگذاشت آرزوی غایبه گر شهادت ظاهری که در قرب الهی درجه علیا دارد و بنندگان فقیر را شرف
 شهادت چشیده اند اما فقیر پرتاوانم و ضعف در رعایت قوت و بهاد و در نیوقت میسر نیست حصول این مرتبه نظر بظواهر متعسر می نماید و موجب
 از کسی که مرگ زدوست ندارد مرگ است که موجب لقای الهی است مرگ است که سبب زیارت رسالت پناهی است مرگ است که بدین راه
 میسر سازد مرگ است که بدین راه عزیزان مسرور و دیگران فقیر شتاق زیارت احوال طیبه بکری دین است و سخت آرزو دارد که بدین راه
 خدا مشرف گردد و علیهما الصلوة و التسلیمات و زیارت امیر المؤمنین صدیق اکبر و امام حسن مجتبی سید الطائفة حضرت جنید و حضرت خواج
 و حضرت محمد رضی الله تعالی عنه فیض یاب شود دل فقیر بخدمت این اکابر محبت خاص دارد و رضی الله تعالی عنهم الله تعالی
 حضرت ایشان بر منصف ظهور جلوه گر ساخت ایشان را بدرجه شهادت رسانید تا شهادت ظاهری باشد باطنی که باصطلاح
 عبارت از حصول مرتبه فانی فی الله است انصاف یافته در جات قرب آنحضرت باعلی علین مرتقی گردانید شب چارشنبه بهفتم محرم سنه
 صد و نود و پنج هجری باسی از شب گذشته چند کس بر حضرت ایشان دستک زدند خادم عرض نمود که بعضی مردم برای زیارت آمده اند
 بیایند کس درون و در آمدن یکی از آنها منحل دلایت زای بود حضرت ایشان از خوابگاه برآمده برابر آنها ایستادند منحل پرسید که من
 شما را میفرمودند کسی دو کس دیگر گفتند بی مرزا حاجانان ایشان اند پس آن بدخت گوله طایفه بر حضرت ایشان زد و گوله بر پهلوی
 چپ قریب بدل رسید آنحضرت که از ضعف و ناتوانی پیری طاقت نداشتند بجاک افتادند بمردم خبر شد جراح حاضر آمد صبح نواب بخت
 جراح فرنگی باین پیغام فرستاد که اشتیاقی که مرکب این گناه بزرگ شده اند معلوم نمیدانم تحقیق رسد قصاص کرده شود و فرمودند اگر
 آئی بشفا تعلق یافته بهر صورت زخم به میشود و حاجت جراح دیگر نیست شخصی که ارتکاب این امر نموده اگر معلوم شود ما او را اهل
 شما نیز معاف فرمایند سه روز تعبد حیات بودند هر روز ضعف قوی تر میشد و از نهایت ضعف آواز مبارک شنیده نمیشد روز سوم
 روز جمعه بعد نماز صبح از بنده پرسیدند که یازده نماز ما قضا شده و تمام بدن خون آلوده است طاقت برداشتن سر نیست مسلمان
 اگر بجای راقوت برداشتن سر نباشد نماز موقوف باید داشت و باشاره ابرو او انکند شمار دین مسئله چه معلوم است عرض نمود
 آن است که حضرت ایشان فرمودند بعد از گذشتن نیم روز هر دو دست برداشته تا دیری فاتحه خواندند چنانچه حضرت خواج نقشبند
 حالت فاتحه خوانده بودند وقت عصر بنده حاضر بودم فرمودند که روز چه قدر باقی است عرض نمودم چهار گزتری فرمودند هنوز مغرب است
 وقت نماز مغرب شب شنبه که بگاه دهم محرم بود و دوسه بار نفس بشدت نمودند و جان مبارک بعالم جاودانی انتقال فرمود و رضی
 تعالی عنه و جزاه الله عنا خیر الجزا آثار خیرهای وفات حضرت ایشان بسیار گفته اند و تاریخ نوشته میشود اول آیه شریفه اولئك
 الذین انعم الله و هم جمله حدیث شریف که در حق یکی از اصحاب رضی الله تعالی عنهم از زمان مبارک حبیب خدا صلی الله علیه
 برآمده تاریخ وفات حضرت ایشان است عاشق خجندیات شریفید

مصل سوم در مکاتیب قاضی شاد الشیرازی تپي رحمة الله علیه

بسم الله الرحمن الرحيم

اول بیولوی حضرت شاه غلام علی صاحب در بیان نسبت
 الخالق و الخلق و توحید و وجودی و شهودی و مسئله جبر و قدر و دیگر
 مسائل ضروریه شریعت و طریقت

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله الذي لا اله الا هو كل شيء هالك الا وجهه والصلوة والسلام على
 سيد المرسلين و آله و صحبه و سلم بعد از حمد و صلوة فقیر حقیر محمد ثنا الله خدمت مولوی صاحب مخدوم مهربان مولوی
 محمد علی بن محمد با التماس میکند که فقیر درین آیام بتقریبی در بلده سونی دارد شده بود کتابی برای شتغال
 داشت و مشاغل طاعت مستوعبات و قات نتوانست شد و نفس را بتعطیل گذاشتن خوب نبود
 این نظام و مسائل دینی و معارف تصوف مکاتیب نوشته اند پس بقول حضرت مولانا رومی
 صرعه آنچه انسان میکند بوزینه هم به بخاطر فاتر گذشت که بتقلید سنت سینه پیران عظام
 است بین الخالق و المخلوق و توحید و وجودی و شهودی و مسئله اقریت و مسئله جبر و قدر و مکتوبی
 این قسم مقالات بجانب حضرت پیر و مرشد دستگیر اوم الله برکات نوشتن وزیر بکوان فرستاد
 و اناسب دید از یاران طریق آن مهربان را مخاطب صحیح دانسته ناچار بچند فقره نامر بوط متصد
 اند که از نظر کیمیا اثر جناب حضرت ایشان ع الله تعالی ظلاله بگذر و شایان اعتماد و قبول نیست اینها
 است که این عریضه را بجانب اقدس بگذرانند و ازین فقرات آنچه بصاحب صحیح علی شود نقل آن برداشته
 و در نهایت فرمایند که از اسلام و اند و این بقل صلاح منسوخ گردد و از برانند تا هم از قلم نیازیافته قابل

اعتماد کرد و لا تنظر و الی من قال و انظر الی ما قال قال علیه الصلوٰة و السلام کلام
الحکمة ضالة الحکیم حیث وجدناها فاحتجبها و السلام علیکم ورحمة الله علیه التوکل و به الاعتصام
مخدوم و مقرر عقل است لای ممکن فی نفسه لیس وله من علته ایس پس ممکن را نسبتی با ما
که فی نفسه او را ایس و وجود ثابت باشد و واجب الوجود متحقق نباشد موجود نبود و تا موجود نباشد هیچ چیز
بر وی حمل نتوان کرد که برای حمل اجمالی وجود موضوع شرط است و در حالت عدم سلب شی از نفس او و هیچ
وزیر از وی نتوان گفت پس ممکن را علت او از ذات او اقرب است قال الله تعالی نحن اقرب الیه
من جبل لورید پست کلام در آنست که ممکن چنانچه در وجود محتاج است بواجب در بقا هم محتاج بواجب
یا بعضی متکلمان در میان ممکن و واجب نسبت کوزه و کلال فمیه گفته اند که در بقا محتاج نیست
قول برخلاف جمهور عقلا استغفار عالم از صانع لازم می آید و نص قطعی و ال بر عدم لزوم احتیاج است
قال عز وجل یا ایها الناس انتم الفقراء الی الله و الله هو الغنی الخیر لک الله انما قال ان
این قول برای بعضی ازین قباحت تجدد و امثال قائل شده تا دوام احتیاج ثابت شود و در واقع برای
اثبات دوام احتیاج احتیاج انیمه تکلفات نیست نسبتی که ممکن را با واجب است نسبت کوزه و کلال را با
چیز مشابهت ماده کوزه که عناصر اربعه است مثل کلال بلکه بیشتر از کلال مخلوق الی است جل سلطان و صوره
کوزه که عرض است وضع نیز مخلوق حق اندر سبانه مگر آنکه حرکات دست کلال بنا بر جری عادت الی غیر
از سعادت آن صورت آمده باز حرکات که بنا بر عادت الله تعالی از استعدادات واقع شده نیز مخلوق حق
جل و عللا و بسبب توهم قدرت و ارادت که در کلال مخلوق گشته کلال را کاسب این حرکات میگویند
مناقب آن پس نسبت میان ممکن و واجب مانند نسبت کوزه و کلال خیال کردن محض غلط فهم و قصه
عقل است و ما للثاب و رب الا رب باب بلکه میان ممکن و واجب نسبتی است معلوم الانبیه
مجهول الکیفیه که مثل ندارد پس تشبیه و تمثیل او چه گفته شود و لیس گفته شد شیء کانی الذات و لا
الصفات و لا فی النسب و لا فی الاعتبار و لا فی شیء من الاشیا و سمیت چگونگیم با تو از مرغی نشان
که با عقاب و در هم آشیانه باز عقاب است نامی پیش مردم باز مرغی من بود آن نام هم گم به و حق آنست که
در بقا هم محتاج است بعلت موجوده خود که بقا عبارتست از وجود در ذات ثانی و چون ممکن وجود دارد

اول مقتضی نیست در زمان ثانی چنانکه مقتضی باشد که افضا حقیقت با اختلاف از منتهی مختلف نشود و زمان نیز
و دوم اگر مقدار حرکت فلكی می بود نیز حقیقت امکانی را مقتضی وجود نمی توانست که حال آنکه این مذہب
اصل است که فلك حادث زمانی است قال الله تعالى فَقَضَاهُمْ سَنَئِمَ سَكُوتٍ فِي يَوْمٍ مَّيِّتٍ
سایک فلك را متحرک نمیدانند بلکه ساینکه فلك را هم نمیدانند آنها هم زمانه خیال کرده اند از صبح تا شام
مفاوت بینانید غرض که ممکن در زمان ثانی هم وجود را تقاضا نمی کند چه اگر تقاضای وجود کند ممکن نباشد واجب
وجود قلاب ما بیت لازم آید و آنچه میگویند الشیء المأمور به واجب لم یوجد و آنکه میگویند الممکن محض
وجود بین مسابقی و لاحق مراد اینجا وجود با تبعیست یعنی واجب است با تقضای علت خود نه با تقضا
شخص خود که آن محال است پس ثابت شد که ممکن در وجود و بقا محتاج است بصانع تعالی شأنه تا وقتی که بر
مکن از واجب فاضله وجود باشد ممکن موجود بود و مصدر را را باشد و چون فیضان منقطع شود هیچ اثری از ممکن
نماند و در کار نیاقه شود پس حال ممکن مثل حال زینی است که بمقابل آفتاب روشن شده تا وقتی که بمقابلیت
دستاره باقیست و چون غباری یا آبری بمیان آید و مقابله غبار از نور و روشنی اثر هیچ نماند پس است و چون
و جهان چون کالبد به کالبد از وی پذیرد و آید پس با یعنی ممکن داخل واجب میگویند چنانچه آفتاب را که
در وی زمین است ظل آفتاب میگویند نه با یعنی که ممکن را با واجب مثلثت و مشابهت است چنانچه ظل
اصل که اینجا است هیچ مثلثی و مشابهتی نیست بلکه با یعنی که چنانچه ظل را هیچ تحقیقی و تا صلی نیست وجود او
همان وجود اصل است همچنان ممکن را وجودی متناصل نیست وجود او همان اصل است پس نمی بینی که با بیت
مکن فی نفسها تحقق ندارد و وجود او بمعنی مصدری که بر او از مبدأ فیاض فایض گشته است شرعی چیز
او نیست منقسم نشده و ما بالموجودیه و نشاء استرعا این وجود همان نسبت است که ممکن را با واجب بهم رسیده
انهم امریت این التبعیین پس وجود ممکن بمعنی ما بالموجودیه نیست گزوات واجب تعالی و تقدس یا صفتی
از صفات او سوال وجود ممکن بدی است کیسکه بصانع اعتقاد ندارد و هم از ممکن بود مصدر
استرعا کرده حکم بوجودیت او میکنند پس گزوات واجب تعالی شأنه نشاء این استرعا باشد باید که منکر
صانع استرعا وجود نکند و حکم بوجودیت ممکن نماید جواب این ملازمه ممنوع است یعنی هر که از نشاء
استرعا خبر نداشته باشد او استرعا نکند و حکم بوجودیت ممکن نماید نمی بینی که اگر شخصی ما را در آید یا در آینه

می بیند گویند که آسمان نکرده است و از آن خبر ندارد البته حکم میکند بوجود ماه و آب و آینه همچنان هر
 ممکن را می بیند چندانکه از غلط غایت و جهل از وجود متاصل خبر ندارد حکم میکند بوجود ممکن غایت مافی الالباب
 همان ممکن را بوجود متاصل میداند چنانچه طولی در آینه صورت خود را دیده اند و در وجود و در وجود خود متاصل فهمیده
 با دوی در سخن می آید پس ممکن را جز در خزینه و هم تحقیقی و ثبوتی نیست و وجود این کثرت و یکی باب الوجود
 و احدی است که ازین کثرت دران وحدت حقیقی خلقی نیامده و گردی بدان تنزه از زبیده چنانچه زبیده
 و آینه خانه رود و صورت های متعدد پدید آید و همان نزدیک زبیده است چنانچه بود و هو الا ان کما کان
 و اعیان العالم ما شئت را اخذ الو جو دشعرا اوم فی الکون و اللیس لا ملک سلیمان
 و لا بلقیس و فاکل عبادة و انت المعنی یا سن بهو للقلوب مقناطیس و چون منشا این و هم وجود
 این کثرت ذات واجب تعالی شان یا صفی از صفات اوست نه فرض فاضان و نه اعتبار معتبران این
 و هم متیقن است که نفی معتبران متنفی نشود ربنا ما خلقک هذا اباطلا فمجتحا ناک فذلنا عند اک
 الثار یعنی ما خلقته باطلا لا یترب علیه الاحکام و الا ثابرا بل خلقته دلیلا علی صانع سبیل الی معرفته فان
 من عرف نفسه فقد عرف ربه سبحانه عن کل ما لا یقیق بشانک فقنا عذاب النار المترتب علی عدم العلم
 و الا یان محمد و ما چون نسبت بین ممکن و الواجب چنین متحقق شد که وجود او همان ذات است
 تعالی و تقدست پس صوفیه وجودیه در غلبات سکر این کثرت و یکی راعین واجب گفتند و عدم
 ذاتی او را و نظر نیاوردند و قائل به او است شدند و گفتند رباعی همسایه و نه نشین و همه همه اوست
 و دود و لک و اطلس شه همه اوست و لیکن مرتبه تنزیه را علی حد ثابت میکنند و میگویند و در انجمن فرق
 و نه انجمن جمیع یا الله همه اوست ثم بالله همه اوست و نه انجمن جمیع عبارت از مرتبه تنزیه است و اگر کسی
 مرتبه تنزیه را نفی کرده وجود را مانند کلی طبعی منحصر درین کثرت وارد نموده باشد و صوفیه شهودیه که صحوح و اقا
 بهر ساینده اند بشه و وحدت حقیقی در کثرت و یکی حکم کرده همه از دست میگویند و چون تعمق نظر کرده اند
 همه نیستند موجود اوست ظاهر میشود و قوله تعالی کل شیء عها لک الا وجهه قوله علیه السلام
 ان اصعد فی القول قول اللبید الا کل شیء ما خلا الله باطل و دلیل است برین مدعا چنانکه بالک
 و باطل یعنی آنکه کان یا کما و یسکون باطلا گفتن مجاز است و تکلف و معنی حقیقی متبادر است که با ک

و باطل فی الحال بل علی الدوام محمد و ما این نسبت که ممکن را واجب گفته خواهند شد نزدیک صوفیه وجودیه
 و شهودیه است با صفات واجب یعنی با عیان ثابته کلمات واجب و حضرت علم باجمال و تفصیل ظهور یافته اند
 مشهود گشته آنها صفات راعین ذات میگویند لاجرم همه دست گفتن بر آنها گران نیامده و حضرت مجدد الف ثانی
 رضی الله تعالی عنه را چون حد بصیرت کامله عطا شده ذات مقدس را غنی عن العالمین در یافتند و صفات
 او را در مرتبه دیدند عین ذات هم گفتند و بشیون و اعتبارات تعبیر نمودند و از اندر ذات هم گفتند چنانچه علمای
 جماعت شکر الله تعالی بآن قائل شده اند و متبادر از آیات و حدیث همین است و ممکنات را با هیچ یکی از مرتب
 ذات و صفات نسبت مذکوره بلا واسطه نیافتند عالمی دیگر پریشان ظاهر شد و سعی بظلال کردند و آن اعدام
 اضافیه یعنی نقائص صفات الهیه جلالت عظمتها که بنا بر مقابله و حضرت علم ثبوت و تقریر یافته ممکنات لیکن
 مرتبه ظلال نسبت مذکوره ظاهر شده و متحقق ممکنات نزد حضرت مجدد این دایره ظلال مشهود گشته اند لاجرم
 الله سبحانه تعالی و راء الو لای و راء الو راء بر زبان شریف ایشان گشته و از کمال ادب
 و قاضی از مناسبت در میان ممکن و واجب غیر از نسبت خالقیت و مخلوقیت بر زبان شان نرفته و از قول
 رسول الله صلی الله علیه وسلم ان الله سبعون الف حجابا من نور و ظلمه ی کشف
 لا حرق سبحات وجهه ما انتهى الیه بصر من خلقه استنباط این مذہب میتوان شد
 سوال از تقریر سابق ظاهر گشته که ممکن را واجب بقیتی است که آن نسبت سبب است وجود ممکن را یعنی
 صوری و بعلاقه همان نسبت ذات واجب یا صفاتی از صفات او تعالی وجود ممکن یعنی باب الوجودیه و تقریر
 یافته و بعلاقه همان نسبت در زبان شریع واجب ما خالق و ممکن را مخلوق میگویند و در اصطلاح صوفیه
 واجب را اصل و ممکن را فاعل می نامند و چون بر مذہب حضرت مجدد الف ثانی از ظلال ممکنات و آن نسبت
 ممکنات است و نه با صفات بلکه با دایره ظلال است و چون ظلال مغایرات و صفات باشند و اعدام داخل
 موجودات آنها باشد لاجرم ظلال از ممکنات باشند و لازم آید که ممکن خالق ممکن باشد و این محال است
 و مخالف نص قطعی لا اله الا هو خالق کل شیء است و جواب مراد از اعدام که داخل مسمومات
 ظلال از نقائص صفات کمال اندامند موت و جهل و غیره و میگویند که در مرتبه علم و تقریر یافته با صدق
 علی حیات و علم و قدرت و سمیع و بصیر و کلام سبب مقایله منصف شده اند یعنی ضدین یک ملائمه نمود

شده اند و بظلال مستحیثه اند و شک نیست که صور علییه اعدام معوجی است از رویا علم و امکان و حدوث را
 در آن گنجایش نیست و مغایرة او با بصفت العلم مغایرة اعتباری است نه حقیقی پس آنچه شما گفتید که چون
 ظلال مغایرة ذات و صفات باشند و اعدام داخل مفهومات آنها باشند لاجرم از ممکنات باشند این مقدمه منوع
 نمی بینی که صفات مغایرة ذات اند از ممکنات نیستند و تعدد و عدم مستقله محال است نه تعدد ذات و صفات
 و ملو از مغایرة ذات و صفات است که هر یک در تعقل جدا آیند و عمل یکی بر دیگری بالمواطاة صحیح نیست نه از یک
 و خارج هر یک مستقل باشد و هر یک از دیگری جدا نتوانند این قسم متعارفین را در اصطلاح اشعری لایین
 و لا غیر گویند و چون حال صفات با ذات در یافتی همین قسم حال ظلال است با صفات از رویای علم مخدوم
 نسبت مذکور که مصحح نسبت خالقیت و مخلوقیت است و هر چند ممکن است نسبت با صفات حق تعالی یا ظلال گفته
 می شود و در حقیقت آن نسبت با ذات اوست و حده لا شریک له صفات و ظلال حجابی بجهلی می بینند حق
 سُبْحَانَ اللَّهِ نُورًا لِّلْمُحَلَّاتِ وَالْأَرْضِ مِثْلُ نُورٍ لِّمَشْكُوتٍ فِيهَا مَصْبُحًا مِّنْ مَّصْبُحَاتِ زُجْجَ
 الْبُحْبُوحَةِ كَأَنَّهَا كَوْكَبٌ دُرِّيٌّ يُوقَدُ مِنْ شَجَرَةٍ مُّبَارَكَةٍ زَيْتُونَةٍ لَّا شَرْقِيَّةٍ وَلَا غَرْبِيَّةٍ يَكَادُ زَيْتُونُهَا
 يُوقَدُ وَلَوْ أَنَّ شَجَرَةً تُوقَدُ لَأُورِثَهَا اللَّهُ لَنُورِهِمْ مِّنْ شَجَرَةٍ مُّبَارَكَةٍ وَاللَّهُ أَعْلَمُ بِمَا تَعْمَلُونَ
 لِلنَّاسِ وَاللَّهُ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ فِي بَيِّنَاتٍ أَذِنَ اللَّهُ لِلْأَيَةِ مُنْجَسَةً مُّبَارَكَةٍ زَيْتُونَةٍ
 که سبب روشنی مصباح است کنایه از مرتبه ذات است که شرفی بودن و غری بودن از آن منفی است و این
 مِّنْهَا يُفِئُّ لَوْ لَمْ تَحْسَبْهُ لَأَرْكَبَهِ الزَّكَاةُ از مرتبه شیون و اعتبارات است که در مرتبه ذات است
 و مصباح کنایه از مرتبه صفات است که زاید بر ذات اند و بیشتر مصدور از آثار گشته و زجاجة کنایه از مرتبه ظلال
 و مشکوة کنایه از عالم امکان است حاصل آنکه نور شجره مبارکه ذات تبوسط اضرات ذاتیه شیونات مصباح
 صفات را اضرات بنحیه و تبوسط مصباح صفات زجاجة ظلال را و نشان کانها کوب وری ساخته و تبوسط
 زجاجة ظلال ظلمت عالم امکان و ظلمت کفر از مشکوة قلوب و صدور المؤمنین و ظلمت غفلت و شرک
 از مشکوة قلوب العارفين بطرف ساخته نور علی نور منبسطه ظهور آمده قوله یفدی الله لنوراً مِّنْ فِئَةٍ
 عبارت است از هدایت کردن عارف بمراتب نور و معرفت سر بان نور ذات و جمیع مراتب شیون و صفات
 ظلال و ممکنات و ایراد اسم ذات و قوله تعالی اللَّهُ نُورٌ لِّلْمُحَلَّاتِ وَالْأَرْضِ دَلِيلٌ وَاضِعٌ

و تفهیم لایین و لا غیر

بما انکه ذات است که مابه الموجودیه هم اشیا است لا غیر مخدوم و اما تقریر سابق مذکور شده است که ممکن است ثابت
 با علم هم رسد محل اولی بهم از وساطت است زیرا میتوان گفت پس علت ممکن از ذات ممکن بذات ممکن از قرب
 و معاد سخن اقرب الیک من جمل نور لیدر انکشافی ظاهر شد و قاعده که نزد عقلا مقدر است که از ذات شی
 بشی چیزی دیگر بلکه اقرب مساوی نتوان شد و اصل وظل این قاعده منقوض است بلکه اصل نطل از ذات
 ظل اقرب است پس باید دانست که چنانچه اصل نطل از ذات اقرب است همچنین اصل الاصل نطل از ذات
 ظل و هم از ذات اصل اول وی اقرب است و همچنین اصل الاصل از همه اقرب است پس ذات بحت
 واجب تعالی شانه ممکن اقرب است از شیونات و شیونات بوسی اقرب اند از صفات و صفات اقرب اند بوسی
 ظلال و ظلال اقرب اند بوسی از ذات وی و آنچه حضرت مجد در فرموده اند سبحانه و تعالی و را الورا ثم و را الورا
 این است و در مراتب اقرب ملو داشته اند نه در مراتب بعد فانه بعد فی الوجودان و اقرب فی الوجود
 و الله تعالی علم مخدوم و ما چنانچه ظلال و صفات در میان ذات بحت و عالم امکان پیش از حجابی بجهلی معلوم نیستند
 همچنین قدرت و ارادت عباد در میان افعال اختیاریه عباد و در میان قدرت کامله و ارادت شامه الهی جل سلطان
 پیش از حجاب بجهلی مدکنی گردد و از اینجا مسئله حیر و قدر را باید فهمید پس فرق میان حرکت ارادی طیش و حرکت
 ارعاش که بدی است یعنی است بر وجود قدرت بنده که حق تعالی در وی آفریده حجاب قدرت کامله خود ساخته است
 و بافتار آن پس مذهب بیره باطل شده و چون قدرت ناقص بنده پیش از حجاب بجهلی نیست مذهب قدیه
 باطل شد و نسبت خلق بحق تعالی و نسبت کسب به بنده که مستفاد قوله تعالی خَلَقَكُمْ فَمَا تَعْمَلُونَ است
 ثابت گشت و چون ظهور قدرت کامله درین حجاب بجهلی مع الفعل ثابت میکنند و پیش از فعل نزدشان
 توهم قدرت است نه حقیقت قدرت - سوال آنچه از تقریر سابق واضح شده است که در عالم امکان
 پیش از وجود حقیقی ندارد تمام دائره و هم است پس مع الفعل قدرت حقیقی و پیش از فعل قدرت و همی چنانچه
 جواب بنا عالم بود هم متیقن است لهذا از قدرت حقیقی گویند و پیش از فعل موهوم بود هم غیر متیقن است
 لهذا از توهم قدرت گویند سوال مناط تکلیف باتفاق علما توهم قدرت است نه حقیقت قدرت پس
 که قدرت که مناط تکلیف واقع شده و هم غیر متیقن کانیاب الاغوال معتبر باشد تکلیف لما یطاق جائز
 است که و هم را تمتعات هم به لافگاه است و در ممکنات بطریق اولی و توهم قدرت بر جمیع بیست و یکم و زیاده

و تفهیم لایین و لا غیر

بیچونی تعمیر فرموده اند بالاتر از آن مقام معبودیت صرف گفته اند و گفته اند که آنجا سیر گنجایش نیست آنجا نقطه سیر
نظری است اگر میسر شود بلا بودی اگر انهم نبودی و سیر قدم گاه تا حقیقت صلوته است که منتهای مقام
عابدیت است میفرمایند وقف یا محمد فان الله یصلی اشاره بدان است که فوق حقیقت صلوته
جوانگاه نیست آن صلوته است که از مرتب و جوب برای مرتبه تشریف صادر میشود و راه دوم بعد کمالات
ثلثه دایره محبت است که غایت محیط آن دایره است و آن مبدأ تعین ابراهیم است علیه السلام آنرا ولایت الهی
گویند مرکز آن محبت است چون بدان مرکز رسیده می شود آن مرکز دایره ظاهری شود که محیط آن صرف محبت است
که مبدأ تعین موسی علیه السلام آنرا ولایت موسی گویند و مرکز آن محبوبیت است چون بدان مرکز
رسیده می شود آن مرکز هم دایره ظاهری شود که محیط آن محبوبیت منزه است که آنرا حقیقت محمدی و ولایت محمدی
گویند و آن مرکز می و مبدأ تعین جدی سرور انبیاست صلی الله علیه و سلم باعتبار نام پاک او محمد و مرکز آن محبوبیت
صرف است که آنرا حقیقت و ولایت احمدی گویند و مبدأ تعین روحی آن سرور است باعتبار نام پاک و احمد صلی
علیه و سلم و همین دایره محبت را چون با جهل بی ملاحظه غلت و محبت و محبوبیت صوفی متوجه میشود و سیر در تعین
جسی کرده باشد و سیر در تعین وجودی هم در همین اثنا واقع میشود بالاتر از این مقامات مبادی حقایق تعینات
انبیاء مقامات تعین است که آنجا سیر قدمی را گنجایش نیست اگر میسر شود سیر نظری میسر شود و آن از خضائص
سرور پیغمبران است صلی الله علیه و سلم لی مع الله وقت لا یسبغ فیها ملک مقرب ولا بنی من سسل
اشارت همین مقام گفته اند و بعضی صاحب دولتان اولش خواران سرور الطیفیل او علیه السلام ازین خوان
نعمت اولش عطا گشته است اگر با دشمن برادر پیرزن و بیاید تو ای خواجه سبب مکن عظمت سرور انبیا
ازینجا ظاهر میشود که اولش خواران او باین دولت مشرف می شوند حقیقت صوم و در پهلوی حقیقت قرآن
و دایره سیف قاطع در پهلوی ولایت کبری فرموده اند ظاهر سیف قاطع موجبیت از اسما و صفات از قبیل
ولایت کبری چون نفس را فاء اتم انجا دست میدهند نام او سیف قاطع شد و الله اعلم و درینجا دو شبهه بجا
می خلد که حل آن از مکاتیب حضرات بدست نیامده شباه اول آنکه حضرت مجتهد در راه ابداء حقیقت محمدی
صفته العالم ظاهر شده چنانچه در مکتوبات طریقه و غیر آن بیان فرموده است پسر شان العلم هر شده پسر حقیقت
جامعه ظاهر شده و وجه تطبیق درین مکتوبات چنان فرموده اند که گاه باشد که غلشی بصورت اصل ظاهر

ولایت احمدی
ولایت موسی
ولایت محمدی
ولایت ابراهیمی
ولایت ابراهیمی
ولایت موسی
ولایت محمدی
ولایت احمدی

حقیقت صوم

یشود پسر چون باصل میرسد آنگاه واضح میشود که آنچه پیش ازین ظاهر شده بود غل بود اصل نیست اینها
صفه العلم را در ابتدا حقیقت محمدی گفته بودم چون نشان العلم که مرئی صفه العلم است رسیدم دریافت
که حقیقت محمدی نیست پسر چون نشان جامع رسیدم که نشان العلم جزویت از اجزای او دریافت شد
که حقیقت الحقائق و تعین اول و حقیقت محمدی همین است و در آخر مکتوبات ظاهر شده که تعین اول تعین
وجودی است و پسر از آن ظاهر شده که تعین اول تعین جسی است و مشاهد این مقال فرموده اند حدیث قدس
کنث کنز الخفیا فاجبت ان اعرف فخلقت الخلق ازین حدیث مستفاد میشود که اول حب
سر برزوه که باعث ظهور جمیع اشیا گشته و ولایت ابراهیمی و موسوی و محمدی و احمدی در دایره حب تفصیل
صدر بیان فرموده اند پس ازینجا لازم می آید که نشان العلم جامع غل تعین جسی باشد که سابق بصورت اصل
خود را فرموده بود و این روان باشد که صفه العلم از صفات حقیقیه است و نشان العلم عین ذات است بفرا
اعتباری و صفه محبت از صفات اضافیه محال است که اصل نشان العلم یا صفه العالم باشد و شبه دوم است
که کمالات نبوت عبارت است از تجلی ذات بحت بی پرده اسما و صفات بعد قطع مراحل سیر در ولایت کبری
و علیا که سیر در صفات است و اصول آن و اصول اصول آن و در شیون و اعتبارات من حیث الظهور
و البطون پس بعد قطع مراحل صفات و استسعاد تجلی ذات بحت بی پرده اسما و صفات ترقی از آن مقام
به معنی وارد پس در راه العباد و آن قرب حقیقت کعبه عبارت از سرفوقات عظمت و کبریا است و این اضافت
بیانیه است یعنی عظمت و کبریا که سرفوقات ذات اند - سوال عظمت و کبریا از صفات اند که مصدر لکم العظیم
واسم الکبیر اند اطلاق سرفوقات بران از چه راه است جواب در حدیث قدسی آمده الکبیر یا رد افی
والعظمة ازاری فمن نازعنی فیها اخط فی ناری انار و در اینجا پنجاه سطر برین انسان اند
همین صفت عظمت و کبریا الهی مانع اند از ظهور و درک البصا حیث قال لا تدرک که الا بصفا رط
لذا اطلاق سرفوقات صحیح گشته آدم بر اصل سخن که حقیقت کعبه صفت عظمت و کبریا است و حقیقت قرآن و
صلوته و سبب بیچون است که مصدر اسم الواسع است آن نیز صفت است و حقیقت صوم عبارت از صفات
سلبیه است که صمد لا یاکل ولا یشرب ولا یلد ولا یولد و له یکن له کفول احد
و محبت و محبوبیت هم از صفات اند بلکه از صفات اضافیه تغویق آن از مرتبه کمالات نبوت که تجلی ذات

بجست است چه معنی دارد و در صوفی و ریاضات رجوع تفری می کنند این شبهه ثانی بجناب ایشان عرض کرده بودم
 ارشاد فرمودند که فی الواقع حقیقت محمدی و حقیقت احمدی از دایره صفات انداز دلایت کبری لیکن شاید که
 حصول بعضی تفصیل موقوف بود بر تحصیل کمالات نبوت لهذا حصول این دلایت بعد حصول کمالات
 باشد لیکن در حل این هر دو شبهه آنچه بخاطر فقر گذشته و از انجاست حضرت ایشان شنیدیم عرض کرده بودم
 و جناب حضرت صاحب ایشان از شنیده تسلیم فرمودند و گفتند که شاید چو باشد و آن است که ذات حق بجهان
 و خارج موجود است و صفات ثانیه او تعالی نیز در خارج موجود داند و دیگر صفات ثبوتیه و سلبيه اضافیه هم
 در خارج موجود داند بدین طوری که انتشارات آن در خارج موجود است چنانچه گفته شود که در موطنی که زیر موجود
 دران موطن نبوت زید ممر و دران موطن موجود دست بنمینی که انتشارات آن دران موطن موجود دست و همی
 و عقلی محض نیست اگر فرض کرده شود که تعقل و عاقل در جهان نباشد زید را با عمر نسبتی است که اگر عاقل
 موجود شود حکم کند یا بوی زید ممر و دران موطن آنکه ذات و صفات حق بجهان و تعالی و خارج موجود داند و سوا
 شان هیچ چیز دران موطن موجود نیست پس علم حق بجهان بذات او و صفات او اجمالاً و تفصیلاً متعلق شده
 پس در مرتبه علم هم ذات حق تعالی موجود است و هم صفات حقیقه و صفات دیگر ثبوتیه و سلبيه اضافیه نقایض
 صفات هم در مرتبه علم موجود داند و از ان دایره ظلال ناشی گشته و از دایره ظلال دایره امکان در مرتبه علم پدید
 و در خارج ظنی بود و ظنی نمودار گشته و ازین کثرت در وحدت حقیقی که در خارج است خلل راه نیافت ازین تقریر
 ظاهر گشته که ممکنات را سوا مرتبه علم و وجود ظنی و دهمی در خارج حقیقی گنجایش نیست و ذات و صفات الهی را
 دو موطن است یکی موطن خارج حقیقی و دوم مرتبه علم واجب دیگر باید دانست که سیر و سلوک صوفی مکانی نیست
 که از حقیض باوج میروند و نه انقلاب ماهیت است که ممکن واجب شود که این محال است بلکه عبارت است
 از آن که بجناب انبیا و اولیا مجتبی بهم میرسد که بدان محبت بحکم المراء مع من احب بنده را باطلال اسما
 و صفات و ذات واجب سیتی بچون حاصل میشود و ترقی دران معیته در عالم مثال بصورت سیر مکانی متشکل
 میشود و کمال آن معیت بصورت وصول و فخلال و قنایده میشود و بچون بصورت چون بنظر کشی دیده میشود
 چنانچه یوسف علیه السلام بقرات و سنا بل البین قحط تعبیر فرموده بود و رسول اکرم صلی الله علیه و سلم می فرماید
 بصورت زن سیاه قام دیده غرض که بچون در عالم مثال بصورت چون دیده میشود اکنون باید دانست

عالم فانی
 و روحی که در آن است
 و سیر که در آن است
 و سیر که در آن است
 و سیر که در آن است

که دایره ظلال که از دلایت صغری است که پیدا از دایره حسیت که در مرتبه علم واجب اول صوفی بدان واصل میشود
 و اصل اوست و دایره صفات که از دلایت کبری و علیا و سیف قاطع خوانند آن عبارت است از صفات
 واجب که در مرتبه علم او تعالی موجود داند آن صفات که در خارج موجود داند و کمالات نبوت و رسالت و اولی
 عبارت است از تجلیات ذات بے پرده صفات لیکن آن ذات که در مرتبه علم موجود است نه در خارج اول
 صوفی را معین باطلال بهم میرسد پس با صفاتی که در مرتبه علم موجود داند پس با ذات که بهم در مرتبه علم موجود است
 و آن منصب بنیاست چون از انجا صوفی بطیف سنجیه علی السلام ترقی کند او را معیت بهم میرسد با صفات اضافیه
 و تعالی که در خارج موجود داند از انجاست تعین وجودی و تعین حسی و خلقت و محبوسیت که صفات انبیا و اولیا
 است و اوقات عظمت و کبریا و وسعت بچون که حقیقت کعبه و قرآن و صلوة و صفات سلبيه که حقیقت میام
 لیکن با معبودیت صرفه که انهم از دایره صفات است کمال معیت بهم نتوان رسید لهذا فایده بین العابدیه و المعبودیه
 و محبت مقابل عابدیت و معبودیت معیت بهم میرسد که از سیر نظری توان گفت و بالا تر از مقام صفات اضافیه
 و سلبيه که در خارج موجود داند مرتبه صفات حقیقه است که آن تشبیه بذات او تعالی تشبیه لایعین و لا غیر است
 و بالا تر از ان مرتبه ذات است که در خارج موجود است و این مرتبه ذات و صفات که در خارج موجود است از مرتبه
 لایعین گویند تا آنجا بچسبند لایعین از نگاه نیست که معیت فرع محبت است و محبت فرع معرفت و واجب بر تر است
 از آنکه علم مخلوق بوی خلق گیرد سبحان من لا یعلم ما هو الا هو مگر سیر و سنجیه بن صلی الله علیه
 و سلم و بعضی اولش خوانند او را سیر نظری در آن مقام است استقامت ای عهد بالا فوق الاعلی
 معنی علی شواهد الامکان فخری انجبار ذال انقره فتکالی فکان قاب قوسین اقی آذانی انکار که
 هنگام سیر نظری صفات حقیقه قاب قوسین و هنگام سیر نظری ذات مقام اودانی است چرا که در مقام نظر
 بذات متصور قوس و بوی است لا غیر در مقام نظر بصفات بوی از امکان باقیست لا احتیاج الی الصفات
 الالذات من غید حکس باین تقریر هر دو شبهه منحل میشود که رجوع صوفی تفری لازم نمی آید و فرمیت
 شان العلم و شان اجماع از تعین حسی نیز درست می آید که آن شان علم و شان جامع در مرتبه علم تحقق است
 و تحقق آن در مرتبه علم فرع حب است که در خارج موجود است کنت کنز اخفیا و الحجت ان اعرف
 بدان شاهد است و الله اعلم اصل قلب و دایره ظلال است و اصل آن ظل که در قلب است در مقام

و در مرتبه علم واجب

و در مرتبه علم واجب

و در مرتبه علم واجب

و در مرتبه علم واجب

صفات است و معنی آدم است چون فنا قلب در اصل او صوفی را حاصل شود آن صوفی صاحب ولایت است
 علیه السلام باشد و چون روح هم در اصل خود فانی شود و اصل روح شقیق ابراهیم فانی شود و روح علیه السلام است آن
 زمان صوفی را صاحب دو ولایت گویند ولایت آدمی و ولایت نوحی و ابراهیمی و چون سر هم در اصل خود فانی شود
 که شقیق موسی است علیه السلام صاحب ولایت موسوی هم باشد و چون خفی هم در اصل خود فانی شود که شقیق
 عیسی است علیه السلام صاحب ولایت چهار گانه شود ولایت عیسوی هم اول باشد و چون خفی هم در اصل خود
 شود آن صوفی صاحب ولایت پنج گانه باشد خفی زیر قدم آنحضرت است و اصل خفی شقیق است علیه الصلوة
 والسلام ضمنیه از مقامات سلوک نیست بلکه ضمنیت عبارت است از آن که یک دلی در ضمن دیگری باشد
 پس هر کما یک ضمن بر وزن فاعل ابراهیم سیدی اختیار ضمن بر وزن مفعول در آن شریک باشد چنانچه
 بای کلان بای خود در شکم گیر و هر جا که بای کلان سیر کند بای خود هم بی اختیار در آن سیر شریک باشد
 ضمنیت یک دلی اگر دلی دیگر را دوست و در آن ضمنیت صغری گویند و هر کما ضمنیت با رسول اگر دوست
 او را ضمنیت کبری گویند ابو بکر رضی الله عنه ضمنیت کبری بود و لهذا رسول الله صلی الله علیه وسلم فرمود
 ما صبت الله فی صدری الا صببته فی صدر ابی بکر و رسول فرمود که من و ابو بکر دو سواریم و من
 اسب من سبقت کرده حضرت شیخ محمد عابد ضمنیت کبری داشتند و حضرت شیخ مریض صاحب رضی الله عنه بار
 بضمنیت خود بشارت داده بودند بضمنیت کبری لیکن چون آنحضرت ضمنیت کبری داشتند و ایشان
 در ضمن و شان بودند ضمنیت کبری توسط لازم می آید و ایشان شهید این عاصی را ضمنیت خود بشارت
 داده بودند و الله اعلم بحقیقه الحال المسئول منه حسن العاقبه -

مکتوب سوم نیر شاه غلام علی صاحب حل اشکال وارده بر بعض مقام
 طریق و بیان سلوک جذبه

بسم الله الرحمن الرحیم الحمد لله رب العالمین والصلوة والسلام علی رسول الله و اوصیائه
 اجمعین حضرت مجدد الف ثانی در مکتوبات طریق میفرماید نصف ساقل این دایره یعنی ولایت کبری متضمن
 اسما و صفات نامیده است و نصف عالی آن مثل بر شیون و اعتبارات فاتیبه بعد از آن اگر بعض فضل الهی

کلمات طیبات

کلمات طیبات آن دایره قوسی ظاهر خواهد شد و از آن دایره نیز قوسی ظاهر نشود این اصول سه گانه اسما و صفات
 است که گویند اعتبارات اند در حضرت ذات که مبادی صفات و شیون است گشته اند نیمه تفصیل اسم الظاهر بود که
 اسما و صفات طریقت است و اسم الباطن به نور در پیش است سیر در اسم الظاهر سیر در صفات است بے آنکه
 در ضمن آن ذات ملحوظ گردد و سیر در اسم الباطن نیز هر چند در اسما و صفات است اما در ضمن آنها ذات ملحوظ
 است و صفات العلم ذات اصلا ملحوظ نیست و در اسم العلم ملحوظ ذات است و در پس پرده صفت زیر که علم فانی است
 علم و اعلم است فالسیر فی العلم سیر فی الاسم الظاهر و السیر فی العلم سیر فی الاسم الباطن
 فی قسم علی هذا ساقط الصفات و این اسما و صفات که باسم الباطن تعلقی دارند این ولایت علیاست
 ولایت ملا اعلی و فرقی که در میان علم علیم و میان اسم الظاهر و اسم الباطن نموده اند آنکه خیال کنی حکم
 قطره در نسبت بدریای محیط در گفت نزدیک است و در حصول و در در شتا این سیر واقع نموده اند که گویا
 سیر میروم و از بسیاری رفتن مانده شده ام بعد طی مسافت بسیار قنای شهری ظاهر شد و بعد از شهر
 ظاهر شد که این شهر از تعیین اول است که جامع جمیع مراتب اسما و صفات شیون و اعتبارات است و تیر تعیین
 در اصول این مراتب را و اصول اینها را و فتمهای اعتبارات فاتیبه است در آن مقام ملا حظ نموده اند که آیا
 این تعیین اول حقیقت محمدی است یا نه معلوم شد که حقیقت محمدی همانست که بالا ذکر یافته و آن ظل این
 تعیین اول است و سیر یکدفعه فوق آن شهر واقع شود شروع از کمالات نبوت خواهد بود و این عبارت از مکتوب
 طریق دویست و شصتم از جلد اول انتخاب است ازین کلام عزیز کلام مستفاد میشود که کمالات نبوت عبارت
 از عقلی ذات بحت است چرا که از صفاتی نامده اند پس باعتبار وجود ملا تقصها و نصف ساقل دایره
 اولی از ولایت کبری است و اگر از صفات غیر نامده اند که اعتبار خارجی از ذات ندارند و آن صفات را شیون
 و اعتبارات گویند و نصف عالی دایره اولی از ولایت کبری است صفات اضافی و صفات فعلی و صفات
 حقیقیه ثانیه که حیات و علم و قدرة و اراده و سمع و بصر و کلام و تکوین اند اینهمه داخل صفات نامده است
 و اصول اینهمه در دایره ثانی و اصول اصول آن در دایره ثالث و اصول اینهمه در قوس اند و اینهمه صفات
 باعتبار وجود ملا لذات المقدسه و دایره ولایت علیاست بلکه ذات که در پس پرده حقیقی از صفات است

بهم در ولایت علیاست چنانچه شرح آن در تفرقه العلم و العلیم بالا گذشت پس باقی نماند برای تفوق ازین مقام
 مگر در مرتبه ذات بحت پس در کمالات نبوت تجلی ذات بحت است لا غیر پس چون فوق کمالات نبوت و ربانیت
 و اولی العزم حقیقت کعبه که عبارت از سر اوقات عظمت و کبر پاست و حقیقت قرآن و حقیقت صلوة که
 وسعت ذات بیچون است و معبودیت صرفه و خلقت و محبت و محبوبیت و تعیین جودی گفته اند و این همه
 داخل صفات اند بلکه از صفات زائده بلکه از صفات اضافیه غیر حقیقیه که پایان تر از صفات حقیقیه اند چه که
 صفات حقیقیه زیاده از هشت صفت مذکوره کسی نگفته بلکه صفت تکوین که صفت هشتم است نزد اشعری
 از صفات نیست صفات حقیقیه نزد او هفت است پس البته رجوع تفرقی لازم می آید و حل اشکال منحصراً
 در همین است که صفات که بعد از کمالات نبوت وصول بدان میسر میشود و غیر آن صفات اند که در ولایت کبری
 و علیا گذشته لیکن استغراق و شمول صفات که در دایره اولی از ولایت کبری و علیا مذکور شده و استغراق
 اصول آن و اصول اصول آن و اصول اصول آن ازین احتمال ابا می کنند و آنچه آن مهربان از طرف
 خود و حل آن نوشته اند که وسعت و محبت و دو قسم است یکی اضافی و دوم ذاتی و همچنین محبت او تعالی یکی
 بذات او تعلق دارد و دوم بغیر او و همچنین محبوبیت این تقریر بیچ خائده نمی کند چه که هم قسام صفات داخل
 دایره اولی از ولایت کبری اند و اصول آن تا سه مرتبه دیگر در سه دایره دیگر از ولایت کبری اند و لیس
 او را مجموع شش و نیز آنچه تقریر حضرت رفیع الدین صاحب در تقسیم صفات نوشته اند آنهم محل اشکال
 نمی کند این تقسیم صحیح است که صفات دو قسم است یکی ذاتی و ابتدای خارجی از ذات دارند و دوم گنجایش زیادی
 ندارند لیکن قسم اول که سه مرتبه گفته اند یکی مرتبه وجود بالانفها و دوم مرتبه وجود بالذات المقدسه سوم
 مرتبه اندراج آنها در ذات این تقسیم صحیح نیست چه که صفات زائده را اندراج در ذات چه معنی دارد که منافعی زیاد
 است پس صفات زائده را دو مرتبه است وجود بالانفها و وجود بالذات المقدسه و اندراج در ذات خاصه
 قسم ثانی است که زائده بر ذات نیست و اینهمه اقسام صفات خواه زائده اند بر ذات یا زائده نیستند بر ذات
 بلکه عین ذات اند و همه بشیوئات اند همه در دایره اولی است از ولایت کبری من حیث وجود بالانفها و
 در دایره علیاست من حیث وجود بالذات المقدسه پس از تقریر حضرت مجدد رضی الله عنه که بالا مذکور شد بیچ
 صفتی خارج از ولایت باقی نماند مشفق من در ضمن نوشتن این خط در جواب خط آن مهربان فقیر همین

تقریب کثر الیه طالع و از آن معلوم شد که سابق بعین اعتراض اصحاب حضرت ایشان عروه الوثقی در جایی
 ایشان معروض داشته اند و دو مکتوب آنجناب در جواب این صادر شده یکی آنکه نوشته بودند که چون معامله
 کمالات نبوت بذات بحت تعلق داشته باشد ترقی حقیقت کعبه و حقیقت قرآنی بر آن چه صورت دارد و محو و ما
 که معلوم میشود که کمالات نبوت بذات بحت تعلق دارد و فقیر که نقل کرده اند فقیر هرگز نگفته است و در کلام
 حضرت ایشان هم قدس الله سره الا قدس معلوم نیست آری کمالات نبوت بعد از حصول ولایت سگانه
 است پس عبور از آنها و صفات و شیون و اعتبارات و تشریفات و تقدیسات است و بعد از ترقی از اسم
 ظاهر و اسم الباطن است که در مکتوبات بیان طریق به تفصیل مذکور است لیکن در ذات بحت بودن آن
 من است چگونه این معامله بذات صرف تعلق باشد و حال آنکه حضرت ایشان در جهان مکتوب حقیقت
 که عبارت از سر اوقات عظمت است فوق کمالات نبوت نوشته اند و ایضا در همان مکتوب مرتبه ذاتیه را
 فوق این کمالات ثابت کرده اند آنجا که نگارش فرموده اند که ذات الله در این وجود و عدم است دیگر که
 آنجا باین عبارت صادر شد سوال مرتبه کمالات نبوت فوق مرتبه اسماء و صفات و شیون و اعتبارات
 پس تفوق حقیقت کعبه و امثال آن که اعتبار سجودیت و جزآن در آن ملحوظ است بر کمالات نبوت بیچ معنی
 جواب این نوشتن تفصیل منجمله به نقد بدانند که مرتبه کمالات نبوت فوق آن اسماء و صفات و شیون
 و اعتبارات است که در ولایت کبری و علیا ثابت اند مشفق من ازین دو مکتوب جناب عروه الوثقی
 منی الله عنه و عن اسلامه و اخلافه نیز حل مشکل نمی شود چه که بعد از انقضای جمیع اسماء و صفات و بعد تمام شیون
 و اعتبارات ذاتیه که همان ذات است بملاحظه مبادیت صفات و بعد ترقی از تشریفات و تقدیسات نیست
 که مرتبه ذات بحت و آن کمالات نبوت است پس نفی کردن ذات بحت از آن مرتبه علیه همین محل اشکال
 و غارت اعتبار سجودیت و معبودیت و محبت و محبوبیت و وسعت بیچ و مانند آن از اعتبارات و شیون
 سابق در ولایت کبری و علیا پیش از کمالات نبوت گذشته چگونه صورت بند و بهر حال جوابی که از نیمه اشکال
 منی باشد فقیر بدان نلتم شده خواه از الهام غیبی باشد یا نتیجه قوت فکری آن همانست که بخدمت سامی
 عرض داشته بودم اگر آن حق و صواب است فمن الله سبحانه و تفضله و احسانه و اگر خطاست فمن نفسی المظلمه
 و خطای من و اعتقاد کردن صاحبان بر آن واجب نیست و فقیر مدعی کمال نیست مجاوره و مکاره متظهور

حاشا و کلام و اینچنین شایان از کلام حضرت مجد و علییه بودند اگر شایان در کلام آنحضرت اعلیٰ منزل می بودند
 این جواب را نسبت بخدی کردم حکایت از کلام آنحضرت رضی الله عنه می نمودم مهربان من در صورت
 اتحاد و موطن تغافل در میان شیون و اعتبارات را مقدمه از کمالات نبوت و متاخره صورت نمی بند و باین
 تقریر که صفات و شیدونات و اعتبارات که در مرتبه علم تقدر دارند در ولایت تجلی میشوند و ذات بحت که بهم در مرتبه
 حضرت علم تقدر دارد در کمالات نبوت تجلی میشود و اگر گفته شود که کمالات نبوت ذات بحت تعلق دارند بهم چه میشود
 و اگر گفته شود که ذات بحت تعلق ندارد و ذات بحت بودن آن سخن است چنانچه حضرت عروه الودود
 و حضرت مجد و رضی الله عنهما فرمودند که ازین ماجرا تو بهم نفی که عقاود و کلام و دیگر بلام افتاد و بهیچانچه
 در الوداد هم در الوداد هم در الوداد ذات الله را وجود و عدم است انهم درست می شنیدند که در کمالات نبوت
 فی تحقیق ذات بحت نیست بلکه صفت العلم است که ذات بحت تعلق گرفته و از آن حاکی است و بعد
 حصول کمالات نبوت سیری که واقع میشود در مراتب صفات خارجی و واقع میشود بلکه در صفات اضافیه خارجیه
 مثل وسعت و محبت و تعین وجودی و تعین جی و مانند آن صفات ثانیه حقیقیه خارجی و داخل
 دائره لاتعین انداخته سیر قدمی را گنجایش نیست اگر میشود سیر نظری میشود و ذات بحت هنوز در الوداد است
 که در وجود و عدم است و وجود و وجوب هر چند از صفات کمال اند لیکن ذات او سبحانه و را انهم است العجز
 عن درک او که او را که لا غیر آنحضرت مجد و رضی الله عنه میفرمایند که این درایت نه باعتبار حجب است که
 حجب تمامهاست تعلق گشته بلکه باعتبار ثبوت عظمت و کبریاست معنی این عبارت در عقل ناقص چنان گذشت
 که حق تعالی از بنده اقرب بن جبل الودید است و جبابها که در میانست از و جنس است که رسول میفرماید صلی الله
 علیه و سلم ان الله تعالی سبعون الف حجابا من نور و ظلمة حجابهای ظلمانی حجاب غفلت است
 که ناشی است از کمالات لطائف عشره انسانی و محب نورانی عظمت و کبریا را دوست تعالی و تقدس و چون
 لطائف عشره البلیغ لطائف راجع میکنند پنجگانه عالم امر و قالب و نفس پس ده هنر از حجاب حصه هر لطیف
 از لطائف سبعه است فنا نفس در ولایت کبری و فنا لطائف عالم امر در ولایت صغری و کمال آن
 در وایره اولی از ولایت کبری و فنا نفس در ولایت کبری و علیا و کمال آن در مقام کمالات نبوت
 و طهارت عناصر ثلثه در ولایت علیا و معامله خاک بکمالات نبوت تعلق دارد و چون سالک تا با تجلدا

تمام حجب ظلمانی مرتفع گشته پس باقی نماند مگر سر اوقات عظمت و جلال در واکبر یا حضرت مجد رضی الله عنه
 میفرمایند بعضی از کمالات مردان باشند که درون سر اوقات عظمت و کبریا بطیفیل انبیا علیهم السلام ایشانرا
 با و بند فاعول معهم با عول معهم ای فرزندان این معامله مخصوص بهیبت وصالی انسانی است که از مجموع
 عالم خلق و عالم اورا ناشی گشتن ذلک درین موطن نیز رئیس غصه خاک است مشفق من از یزیدی
 و سیر نفسی و جذبه و سلوک و خصوصیت جذبه نقشبندی و مجذوب سالک و سالک مجذوب استفسار فرموده
 بودند مشفقاً چون انسان مرکب از لطائف عالم امر و عالم خلق است و هر یک از آن بسبب که در مرتبه
 از مولای خود با وجود و قهر بیت بعید و بهمیگر گشته چون رحمت الی تقاضا کرده که آنها را ازین درجه بیرون کند
 و این عوارض که در مرتبه از آن نشان نتواند رسید چنانچه کسی که آفتاب محاذی و مرئی او باشد ظلمت را در مقابل
 آفتاب چه یار اند انبیا بد و وجها را که در ورات انسانی کردند یکی آنکه اعمال صالحه امتوخند چون اعمال بیشتر
 بواجب و عناصر تعلق دارند از انبیا ان اعمال صالحه تصفیه نفس و عناصر دست میدهند این را سلوک
 میگویند که سعی بنده در ان دخل دارد و دوم آنکه انبیا مبرای صفات اند که در ذات ایشان حق تعالی
 تاثیر کرده و او هست که از محبت و مصاحبت ایشان به اختیار از لطائف محبان و مصاحبان شان که در ورات
 و محب بر طرف میشوند چنانچه در مقابل آفتاب به اختیار حرارت و نور دست میدهند و چون کمالات حجب بر طرف
 میشوند وصل میچون دست و هدایت را جذب میگویند باز صاحب که ارام چون کمالات ظاهری و باطنی پیغمبر
 صلی الله علیه و سلم بهره ور شده در نگار پیغمبر برآید و در هدایت خلق نیابت آن سرور صلی الله علیه و سلم
 نمودند و از صاحب این علوم و انوار قرن بعد قرن و باستان بواسطه سیر سلوک عبارت است از انبیا
 ریاضات موافق ارشاد پیر کامل کمال که او را بواسطه از رسول کریم یابی واسطه رسیده و این منتج ترکیه
 لطائف عالم امر است در طرق صوفیه پیشینه و قادریه و غیر هم سلوک را بر جذب مقدم میکنند و مرید را
 اول ریاضت اربعینات و امثال آن دلالت میفرمایند تاثیر صحبت پیر کامل بهم محدود ریاضات
 شان می باشد و اگر نه فقط ریاضت چه کار می کشاید بمرتکب شان ریاضات نفس و عناصر مرید را
 مصفا میکنند و مرید طهارت نفس و عناصر خود را بیرون از خود در عالم مثال مشاهده میکند مثل
 ستاره و بلال یا ماه ناقص یا بدر کامل یا شمس از دیدن انوار پیر مرید البشارت فنا و تصفیه نفس

و در این حدیث سلوک

و عناصر می دهد این سلوک است و این سیر اسیر فانی می گویند که خارج از خود و رافاق می بیند بعد سیر کامل
 مکمل توجه بکار آدمی بود که در آن مرید هیچ عمل نمی باید سیر کثرت توجه او لطافت عالم امر او از حسیض ترست
 کرده در حصول خود با فانی میشوند و ترکیه لطافت عالم امر او فناء هر یک از آن در حصول شان دست
 میدهد این را سیر انفسی میگویند و این جذب است و مرید که انجمن تربیت کرده شود و او را سالک مجذوب
 میگویند و درین سیر جذبی آنچه مریدی بنده از استناده و ترقی و وصول باصل و فناء همه در لطافت
 خود و روحی بنده اند این را سیر انفسی میگویند و حضرت عاقل نقشبند غر از جناب الهی طلب کرد که زبانی
 عطا فرماید که اقرب طرق باشد و البته موصل باشد و لذات حق تعالی حضرت عاقل رضی الله عنه را بتقدیم
 جذب بر سلوک الهام فرموده چنانچه حضرت مجدد رضی الله عنه در مکتوب بیان طریقه فرموده که در طریقه
 نقشبندی ابتدا از سیر قلب بوده که از عالم امر است بخلاف سایر طرق مشایخ کرام که شروع در ترکیه نفس
 می نمایند و تطهیر قالب میفرمایند و بعد از آن بعالم امری در آیند و الهی مایشاء الله آنجا عروج می نمایند و می
 که نهایت دیگران در بدایت این بزرگواران اندراج یافته است و این طریقه اقرب طرق گشته چه حصول
 ترکیه و تطهیر در ضمن این سیر ایشان را بوجه احسن میسر شده است و مسافت کوتاه گشته لاجرم این بزرگواران
 سیر عالم خلق را قصد اضایع دانسته اند و بکار می شمرده اند بلکه مضروب مانع وصول مطلوب یقین نموده اند زیرا که
 سالکان طرق دیگر بتقدیم ترکیه بر ریاضات شاقه و مجاهدات شدید قطع باوید بای صورت عالم خلق نموده
 چون شروع در سیر عالم امر فرمایند و در انجذاب قلبی و التذافر دخی اقتدای بسیار است که باین انجذاب حق
 کنند و بچون آن عالم از بچون حقیقی باز دار و در نی مقام سالکی گفته کسی سال روح را بچون ای پرستیدم بخلاف
 بزرگان این طریقه علیه که شروع از مقام جذب بینمایند و بعد التذافر ترقیات میفرمایند التذافر در حق ایشان
 و رنگ ریاضات و مجاهدات است الی آخر کلامه رضی الله عنه این جماعه را که جذب بر سلوک مقدم میکنند
 مجذوب سالک میگویند و بعضی در ضمن جذب سلوک میکنند یعنی مجددیه که اینها جذب و سلوک با هم خلط
 کرده اند اینجا حاصل آن عبارت شده که در بیان مقامات طریقه واقع شده که مجددیه با هم خلط کرده اند و
 چنانچه ذکر نفی و اثبات بحسب نفس ذکر سانی نفی و اثبات در مقام ولایات و تکامل و قرآن و نماز نافله
 در مقام کمالات و روحی اینجا است سلوک است حاصل آنکه صوفیان طریقه نقشبندی مجذوب سالک است

سیر فانی و انفسی
 سالک مجذوب

فناء نفس

جذب سالک عبارت است از برکشتن سیر هست خود را بر ترقی مرید مقدم کرده اند بر سلوک که عبارت است از ریاضات
 و فائده سلوک غیر از تصفیه عناصر و ترکیه نفس دیگر نیست و در عالم امر سلوک را تاثیر نیست و صوفیان دیگر طرق
 سالک مجذوب اند که سلوک مقدم کرده اند بر جذب و فائده جذب ترقی مرید است از حسیض امکان تا لطافت
 عالم امر و حصول خود فانی شوند و از آن ترقی کرده باصول آن و اصول اصول آن رند سیر عالم خلق که سلوک
 مربوط است سیر فانی است و سیر عالم امر که جذب متعلق است سیر انفسی است و سیر صوفی را از حسیض امکان
 و از ولایت صغری سیر الی الله میگویند و سیر بزرگ و از ولایات است آنرا سیر فی الله میگویند و اما میکده در
 عروج است و چون نزول میکنند آنرا سیر من الله بالله میگویند و عروج عبارت است از استغراق صوفی
 و مشاهده ذات و صفات عالیات و انقطاع از خلق و نزول عبارت است از توجه بسوی خلق برای تکمیل و
 انشاء حضرت مجدد میفرمایند که اکثری گمان برده اند که در ولایت روحی است و در نبوت روحی است و از اینجا توهم
 کرده اند که ولایت افضل است از نبوت و حق آنست که هر کدام لازم ولایت و نبوت عروجی است و سهو طری
 و عروج هر دو را روحی است و در سهو هر دو را در خلقت غایت مافی الباب و مرتبه سهو نبوت بکلیه و بخلی است
 و در سهو ولایت بکلیه و بخلی نیست باطنش بحق است و ظاهرش بخلق سرش نیست که صاحب ولایت
 مقامات عروج را تمام کرده نزول کرده است لاجرم نگرانی فوق دانست که او است و صاحب نبوت مقامات
 عروج را تمام کرده سهو فرموده است لهذا بکلیه خود توجه بدعوت خلق است بحق جل و علما فافهم خان فیه
 معرفت الشریفه عالم تکلم به احد فناء نفس و طرق دیگر مشایخ بسالوک در ریاضات پیش از فناء قلب
 حاصل میکنند و در طریقه قدما نقشبندی بعد فناء قلب چه اگر اینجا سلوک بعد از جذب است و از کلام حضرت
 مجدد رضی الله عنه معلوم می شود که آنچه سلوک در ریاضات دست میدهد صورت فناء نفس است حقیقت
 فناء نفس در ولایت کبریه و کمال آن وقف عناصر و کمالات نبوت است

کتاب چهارم به شیخ محمد ضحی کرانه در بیان علم حضوری و حصولی فوائد دیگر
 الحمد لله الرحمن الرحیم حمده و الصلوة والسلام علی رسول محمد و آل و اصحابه اجمعین شریعت و فضیلت
 آنکه هر یک از دوستان مسلمانی بعد از اسلام سنت الاسلام و اوضاع باو که خط سانی در استفسار چند مسند

رسید جواب آن آنچه در عقل ناقص گذشته می نویسد اصفا فرماید که علم دو قسم است علم حضوری و علم حصولی
علم حصولی عبارتست از حصول صوره اشئی فی العقل یا صورت حاصل و بنابر این علم نشاء آن بر شاعر
و حواسست نقص ناطقه محسوسات را توسط حواس ادراک میکند و از جزئیات کلیات را استخراج مینماید قضایا
بهر ساینده از صغری و کبری نتایج بر می آرد پس نشاء این علم بر شاعر و حواسست و آنچه علم بغیبات
بتوسط سمع حاصل میشود بیشتر از آن بینی بر قیاس شاهد بر غائب است مثلاً عمارات و اشخاص مکه و بغداد
را بعد از استماع اوضاع و کیفیات آن مشابه اوضاع و کیفیاتی که مشاهده کرده است دانسته و میباید و حکم بحسن
و قبح آن میکند و مانند حق تعالی در دنیا لذات و آلام آفریده نمود لذات و آلام آخری گردانیده تا مشاهده
حاضر قیاس کرده جنت و نار را در یابند و خوف و طمع بهر ساینده امتثال او امر و انتهای مناسبتی بجای آید حاصل
این کلام آنکه علم حصولی منحصرست بر آنچه محسوس باشد یا محسوس مثل باشد یا متشعب و مستفاد از محسوس
و لهذا روح را که از ممکنات و مخلوقاتست بعلم حصولی نتوان دریافت قال الله تعالی وَ كَيْفَ تَعْلَمُ عَنْ
النَّارِ قُلِ لِلَّهِ وَحْدَهُ مِنْ أَمْرِ رَبِّي وَ مَا أَفْتِيكُمْ مِنَ الْعِلْمِ إِلَّا قَلِيلًا آری علم حصولی بر روح
متعلق می شود پس باید دانست که چون علم حصولی روح را بالکلیه در نمی یابد لذات و صفات باری تعالی را
چگونه در یابد که چون و چگونه است و بی شبه و بی نمون هر چه اسماء و صفات الهی از قرآن و حدیث دریافت
می شود ولیکن گفته آن هرگز نتوان دریافت چرا که سمع مخلوقات عبارتست از قوتی که حق تعالی در صمغ
میرساندن نقص ناطقه بدان قوت استماع میکند همچنین بصر از خروج خطوط شعاعی از جسم و وصول آن بمبصر همچنین
جميع صفات اوصاف الهی را با صفات ممکنات غیر از اشتراک اسمی مشارکتی نیست و مشابهتی در گفته و
حقیقت فی پس چنانچه حق تعالی سبحانه را ذات بی چون و بمثلست همچنین صفات اولی چون و بی مثل اند
لیس کمثل شئی لانی الذاة و لانی الصفات و لهذا و اسماء الهی توقیف شرطست بهر اسم و صفت که حقیقتاً
نموده و وصف کرده و تسمیه فرموده سوا آن اسم اگر چه در نعت بمعنی همان اسم باشد اطلاق روان نیست ازین بیان
واضح گشت که معرفت حق تعالی و ذات او بصفت او بعلم حصولی ممکن نیست حصول صوره اشئی و قوتی ممکن
باشد که آن شی را بصورت باشد و لیس فلیس معرفت حق سبحانه تعالی بعلم حضوری یا علمی دیگر که فوق علم حضوری
باشد جائز بلکه واقعست حق تعالی بعلم حضوری مدرک میشود اما درک آن ادراک هم علم حصولی نیست و لهذا

حق تعالی بعلم حضوری از ادراک ادراک و چون درک آن ادراک
باشد تقریر و بحث از آن محالست و ممنوع و لذا علی مرتضی فرموده البحت عن سر الذات هش را که
ای برادر بدانید که علم ظاهر عبارتست از علم حصولی که مستفادست از قرآن و حدیث و آن علمیت بشیر الیم
و احکام از عبادات و معاملات و علمست بمبدأ و معاد و علم توحید باری تعالی و اتصاف او بصفت کمال
و تنزه او از نقص و زوال و بچی که علم حصولی بدان متعلق توان شد و واجبست در نیقیام عنان داری
و توقف قال الله تعالی وَ مِنْ آيَاتِ كُنْهَاتِ هُنَّ اُمُّ الْكِتَابِ وَاٰخِرُ مَسْئَلَاهُنَّ قَالَا الَّذِيْنَ فِي
فِي قُلُوْبِهِمْ رَيْحٌ فَيَتَّبِعُوْنَ مَا كُنْتُمْ لَا تَشْكُرُوْنَ مِنْهُ ابْتِغَاءَ الْفِتْنَةِ وَ ابْتِغَاءَ تَأْوِيلِهِ وَاَمَّا
عَلَمُهُ تَأْوِيلُهُ اِلَّا اللَّهُ وَ الَّذِي يَصْحُوْنَ فِي الْعِلْمِ يَقُوْلُوْنَ اَمَّا نَارُ كُلِّ مَنَّمَنْ عِنْدَ رَبِّنَا
عَمَلُهُ لِيَسْخَنَ فِي الْعِلْمِ دَرِيْقًا هَمِنْ قَدَرِست که بگویند که آنچه مراد خداست حقست و در آن گفتگو نکته حقیقتاً
نموده ان الرحمن على العرش استولى و يدل الله قو و ائمه و و آئینما تقوا فتنه و وجه الله
باید دانست که مراد خدا حقست گو معنی استوا وید و وجه بر او واضح نیست بلکه کیفیت سمع و بصر حقیقتاً
و علم و کلام و غیره بارها واضح نیست ایمان باید آورد و تکلم در گفته آن نباید کرد و همچنین آنچه قرآن و حدیث
بدان ناطقست از عذاب قبر و وزن اعمال و صراط و غیره گو در عقل مانگشایش نکند ایمان باید آورد و در
در یافت کیفیت آن نباید کوشید سه نه هر جای مگر کتب توان تا ضمن که جایا پسر باید انداختن و فرقه
باطله مجسمه و قد ریه و غیره چون پیروی عقل و پیروی مشاهات کردند در در و طر ضلالت رفتند از قرآن
کتابت است نکته خلقکم و ما تعلمون ازین معلوم میشود خالق افعال عباد خداست و با وجود آن اسناد عمل
و نه گان فرموده ایمان بدان باید آورد و باید گفت لا جبر ولا تقویض بل امر بین امرین
بسیر و قد ریه پیروی عقل کرده در در و طر ضلالت افتادند این بحث از علم ظاهر گرفته اکنون علم باطنیت
ایمان کرده میشود اسمی برادر حق تعالی میفرماید که میگویند اَقْبَلْ اِلَيْهِ مِنْ حَبْلِ الْوَرِيدِ وَ كُنْ
اَقْبَلْ اِلَيْهِ مِنْ حَبْلِ الْوَرِيدِ ایات دلالت دارند که حق تعالی از مخلوقات قریب ترست از آنها با نهال پس ایمان
ایاورد که حق تعالی اقربست با خلق و اقربیت او با خلق نه اقربیت مکانیست که مستلزم جسمست
بلکه اقربیت به کیف که عقل را بدان راه نیست این اقربیت عامست مومن و کافر در آن شریک اند

ویک قرب و اقربیت دیگرست که مخصوصست بنحواس بندها قال الله تعالی ان رَحِمَهُ اللهُ قَرِيبٌ
 مِنَ الْمُحْسِنِينَ ودر حدیث صحیح قدسی آمده: لا یزال عبدی یتقرب الی بالنواقل حتی احببته فلا
 احببته کنت معه الذی یسمع به و یبصره الذی یبصر به الحدیث
 این اقربیت را درجات غیر متناهیست چنانچه لایزال بران دلالت دارد قال الله تعالی قُلْ إِنَّ اللَّهَ مَعَ
 الْمُتَّقِينَ وَ قَالَ مَنْ سَلَیَ إِنْ مَرَّ بِسَیِّئٍ فَعَدُوٌّ قَالَ مُحَمَّدٌ صَلَّی اللَّهُ عَلَیْهِ وَسَلَّمَ لَا تَحْزَنْ إِنْ
 اللَّهُ مَعَنَا اِین معیت و اقربیت را در اصطلاح ولایت خوانند و این ولایت که عبارت از اقربیت بی کیف
 مستلزم علم حضوریست که بذات و صفات الهی متعلق باشد و از اعلم باطن و اعلم لدنی و عرفان گفته میشود
 و چه استلزام آنکه چون شخص را با ذات خود علم حضوریست که محتاج حصول صورت نیست و هیچگاه دران غفلت
 راه نیست بخلاف علم حصولی که دائمی نباشد و غفلت از نور اوست پس بحق تعالی و صفات او که اقرب
 اند از وی بوی البتة علم حضوری متعلق باشد **سوال** اگر اقربیت مستلزم علم حضوری باشد پس کفایت
 هم در اقربیت عامه شرعی اندکوزا اقربیت خاصه محروم اند پس باید که آنها را هم علم حضوری باشد
جواب زنگ شرک و معاصی مانع علم حضوری اوست که او با وجود اقربیت حق در حجاب غفلت از
 حق بعیدست حق تعالی میفرماید فَبَعْدَ الْفَقْرِ الظَّالِمِینَ مولوی روم میفرماید سه دوزخ کار از
 پاک کردن بعد از آن نور را در آن کن **سوال** اسباب حصول ولایت و علم لدنی چیست **جواب**
 ولایت که عبارت از قرب و معیت است ثمره محبتست قال رسول الله صلی الله علیه و سلم المرء مع
 من احب متفق علیه و محبت از دو چیز بدست می آید یکی اجتناب از راه اصطلاح صوفیه جذب گویند یعنی
 محبت و کشش از جانب حق خواه بلا واسطه چنانچه انبیاء را باشد یا بواسطه تاثیر نفس شیخ کامل مکمل اعنی
 پیغمبر و نائب پیغمبر باشد و ویم انابت که از اسلوک گویند یعنی زهد و ریاضت قوله تعالی اللَّهُ یُحِبُّ الْمُحْسِنِ
 یُحِبُّکُمْ اللَّهُ و یُحِبُّکُمْ إِنْ کُنْتُمْ تَحِبُّونَ دلیلست بر هر دو طریق جذب و سلوک فضل صحابه بر سایر
 امت دلیلست بر آنکه محبت شیخ کامل مکمل اقوی طرق وصولست بحق قوله صلی الله علیه و سلم اَشْبَحْتُ
 یُحِبُّکُمْ اللَّهُ و قوله تعالی لا یزال عبدی یتقرب الی بالنواقل حتی احببته
 دلیلست بر آنکه اتباع رسول و نوافل موجب محبتست و وسیله قرب غرض خداوندان شیر صحبت و صرف

علم لدنی و باطن

اجتناب از راه اصطلاح صوفیه

دلیلست بر آنکه محبت شیخ کامل مکمل اقوی طرق وصولست

به شیخ کامل مکمل و اعمال صاحب موافق بخود شیخ حصول ولایت میشود **سوال** فائده که تشریف بر حصول
 ولایت و علم لدنی باشد چیست **جواب** قرب الهی و تعلق علم حضوری دائمی بر ذات و صفات
 الهی فوائد است دیگر فائده آنست که اعمال صاحب و اتباع سنت بی اختیار مرغوب طبیعت او شود و
 کمالات شرعی بالطبع کمالات طبیعت گردد و کمالات تکلیفات شرعی از وساطت گردد و حق تعالی در حق صحابه
 میفرماید وَلَکِنَّ اللَّهَ حَبِیبُ الْإِيمَانِ وَ زَیْنَةُ فِی قُلُوبِکُمْ وَ لَکِنَّ الْإِيمَانَ الْکُفْرُ وَ الْفُسُوقُ
 وَ الْعِصْیَانُ أُولَئِکَ عُمَرَاءُ الشَّیْطَانِ فَهَذَا قَوْلُ اللَّهِ وَ نِعْمَةُ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّی اللَّهُ عَلَیْهِ وَسَلَّمَ فرموده
 این من احد که حق بیگون هواه تبعالها جنت به دیگر فائده آنست که ثواب اعمال فریاد
 باشد و در کعبه نماز و بهتر از هزار بار کعبه دیگران باشد رسول الله صلی الله علیه و سلم فرموده و بحق
 صحابه لوان احد که انفق مثل احد ذهابا ما بلغ مد احد هم و لا نصیب منه یعنی اگر
 دیگران مثل جبل احد در راه خدا خرج نمایند زرد و ثواب یک سیر یا نیم سیر غله که کسی از صحاب در راه
 خدا داده باشد ازین بیان واضح شد که در ظاهر شریعت و باطن تعاضد و ملازمست هر قدر که شخص در
 استقامت بر شرع کوشش نماید و در مراتب قرب و علم باطن افزایش دهد هر قدر که در مراتب قرب افزایش یابد
 استقامت بر شریعت حاصل آید پس معلوم شد که آنچه جهال میگویند که علم باطن با علم ظاهر مخالفت دارد
 باطل و غلط است إِنْ أَقْرَبَ أَكْوَنَ إِلَّا الْمُتَفَقِّهُونَ وَلَکِنَّ الْکَثِيرَ لَا یَعْلَمُونَ **سوال** از تقریر
 سابق ظاهر شد که علم باطن علم حضوریست در بیان و تقریری آید که آن فرع علم حصولیست و حال
 و قبل و قال نمی آید پس این مدعیان در طلبش بخیالند و آنرا که خبرش خبرش باز نیامده پس جماعت
 اولیاء الله که از حال و مقام خود خبر داده اند و از مراتب عروج و قرب و دود و تدلی گفتگو کرده اند و درین باب
 مثل نصوص و فتوحات تصنیفات کرده اند ازین گجاست **جواب** اینهمه گفتگو از علم حصولیست مخصوص
 و نه از این علوم بر کشفست و کشف عبارتست از مطالعه عالم مثال - بدان ای برادر که مثل دیگر
 است و مثال دیگر مثل عبارتست از آنکه دو چیز از یک جنس باشند و این در باری تعالی و صفات
 او اعمالست و مثال عبارتست از آنچه بیان مراد کند با دلی شایسته چنانکه گفته شود که با دوشاه مثل
 آفتابست که عالم از وی روشن میشود حال آنکه هر دو از یک جنس نیستند پس باید دانست که در عالم مثال

از واجب تا ممکن با وی مجرب هر یک متشکل میشود یوسف علیه السلام سالهای شکی و سالهای بارش شخصی را که
 صورت کاغذی از غوغا و کوههای فریه بخواب دیده نشان داده بود و در وی که هیچ مدینه را بصورت زنی سیاه رودین
 که از مدینه بخفته در رمضان را بصورت مردی خوش رو دیده پس و قیقه حق تعالی میخواهد که مرتبه قرب و ترقی در آن
 هر یکی از دوستان خود متکشف سازد و او عالم مثال صورت مثالی مرتبه از مراتب ظلال یا صفات یا ذات یا نیا
 و صوفی می بیند که صورت مثالی از جای خود میسر میکند تا و قیقه از دانه امکان خالی شده بدانه ظلال صفات
 میرسد و خود از ظلال رسیده می بیند که در آن غل داخل شده بعد از آن می بیند که هم رنگ آن غل میشود و
 در آن غل و وجود آن غل باقی می بیند بعد از آن از غل ترقی میکند و باصل آن میرسد و در آن غل و باقی میشود
 همچنین در ظلال بای بسیار و صفات و اسماء بسیار و قفا و بقا حاصل میکند ازین حال مولوی روم خبر میدهد
 بیت هفت صد بهنقاد قالب دیده ام و پنج سبزه بار بار دیده ام و در چنین حال صوفی را تنجیل میشود که وجود
 من و وجود سایر ممکنات خیال محض بوده است موجود حقیقی سوار ذات حق تعالی نیست پس کیست که ازین جماعت
 در غلبه محبت در سر و دستی است میگوید انا الحق و بجای ما اعظم شانی و هر که ازین جماعه با وجود غلبه محبت از سر
 حوصله مثل پیبران و صحباست میداند که بنده بنده است و خدا خداست و آنچه می بینم صورت مثالی است که
 در عالم خیال می بینم **ب** خواب اندر مکر و شوشی تر شد و فرقی اول صحاب و وحدت وجود اند و فرقی ثانی
 صحاب و وحدت شهود کسی از بزرگی پرسید که منصور علاج انا الحق گفته و بازید بسطامی سبحانی ما اعظم شانی گفت
 و سید المرسلین ما کعبه کاک حق عباد کتک فرموده این تفاوت از کجاست آن بزرگ جواب داد که در حوصله
 منصور و بازید مثل کوزه بود که در آن آب از خود رفته و حوصله سر و دنیا مثل دریا محیط بود با وجود و فور آب
 در مقام عبودیت تمکن مانند دل من فرید گویان طالب نریز علم شد رب زدنی علما سوال از کمال اولیا
 اکثر کلمات سر زده که ظاهر شرع مخالف است در حق آن کلمات در حق آن بزرگان چه اعتقاد باید کرد
 جواب اگر ممکن باشد آن کلمات را تا و دل کرده بر محل صحیح فرود باید آورد و اگر ممکن نباشد و صاحبان مقام
 از اهل سکر است او را سحر و باید داشت کلام السکاری بطح و لا یروی مولوی میفرماید
 نشووی چون پری غالب شود بر آدمی و می برد از مرد و وصف مردی و در پری این حال داین قانون
 بود و پس پری را که کاری چون بود و اگر صاحب مقال از اهل محوست بر قصه فرمود عمل باید کرد چنانچه

کلام الله و کلام رسول تشابهات اند چنانچه در کلام اولیا الله هم تشابهات اند که قصل از ادوات آن
 قاهر است و چون دانه عبارت تنگ است و الفاظ و در مقابل معانی که در ادیان عوام میتوان گنجید موضوع
 کلمات و آن معنی که بر اولیا مکتوف میشوند برای آنها الفاظ موضوع نیستند تا چار باستعارات و مجازات تکلم میفرماید
 و قرآن در دست عوام نیستند تا چار بجای آن پی نمی برند و هر کس که از آن معنی آشنائی دارد و بعد از آن پی
 می برد و حاصل آنکه انکار اولیا را الله نباید کرد و از غیرت الهی که در حق دوستان اوست باید ترسید که در حق
 قدسی آمده من عادی فی لیا فقد بارزنی بالمحاربة دشمنی با اولیا دشمنی کردن است با خدا لیکن
 کلمات شان که مخالف شرع باشد اعتقاد نباید کرد و حضرت شیخ الاسلام عبد الله انصاری بهرانی قدس سره
 می فرماید الهی اولیای خود را چه آفریدی که ظاهر شان سم قاتل است و باطن شان تریاق نافع هر که بر ظاهر
 شان چسبیده موت ابدی گرفتار شد و هر که باطن شان پی بروحیات ابدی یافت الهی اولیای خود را چه آفریدی
 که هر که آنها را شناخت تریافت و هر که آنها را نشناخت تریافت مولوی روم می فرماید مثنوی کار پاک را
 قیاس از خود بگیر و هر چه باید در نوشتن شیر و شیر و دریا بد حال بخت بهیچ خام و پس سخن کوتاه باید و السلام
 حضرت قیوم ربانی قطب محمدی مجدد الف ثانی رضی الله تعالی عنه در حق شیخ اکبر محمدی الدین عربی قدس سره
 فرموده که سنگ شیخ و خطر است و معتقد کلمات شیخه نیز در خط شیخ را از اکابر اولیا را الله باید دانست و کلمات
 شیخه را بر ظاهر آن فرود نباید آورد و طریق اسلام نیست نوشته بود و مذکر در تفسیر قوله تعالی فکذبت
 فکذبتی فکان قاب قوسین اق اذنی اهل سنت و جماعت لا اختلاف است صوفیه بر قرب حق تعالی
 عمل می کنند و بیشتر از آن قرب جبرئیل می فهمند حیرانم چکنم تحقیق این امر نبویند صاحب من با اعتبار
 روایات حدیث و هم با اعتبار عربیت قرب حق تعالی ازین آیه فهمیدن نزد قیصر راجع تر است اما با اعتبار حدیث
 نبوی و غیره مفسران صاحب حدیث روایت میکنند از انس بن مالک و ابن عباس که رئیس مفسران
 از قریبشان من السلف قالوا انا العجايب العزة فتدلی حتی کان منه صلی الله علیه و سلم قاب قوسین او اذ
 من عاتقه رضی الله عنهما و بعضی مفسران این آیه را حمل میکنند بر قرب جبرئیل و منشاء قول این جماعه
 است مگر استبعاد و نو و تدلی و استواء ذات حق سبحانه تعالی که این خبر با از خاص جسم است و این استبعاد
 است لقول تعالی من ايات فکلمات حق اما الکتاب و احسن تشکراتهاست در قرآن

من

انچنین مشاهبات بسیارند ان حن علی العرش استغفره و یبقی وجه ربک و ید الله فوقی
 اید یهم و یتیم الله فی ظلم من الغما و پس چر این آیه را هم از ان قبیل نمیدانند
 که بتاویلات رکیکه قائل میشوند و اما من جهة العربیه پس بجهت آنکه سوق کلام آنست که حق تعالی می فرماید
 و ما یطوق عن اهل ان هو الاوحی یوحی حکم شدیدی القوی ذوقه فاستغفره و ما یطوق
 بالافق الا علی ثم ذنی فتکذبی فکان قاب فوق سنین او اذنی فاولحی لی عبده ما اوحی
 جمله علیه شریه القوی صفت است بعد صفت وحی را و هر چه وحی توسط جبرئیل نیست بلکه بعضی توسط
 جبرئیل بود و بعضی بی توسط جبرئیل پس اگر شریه القوی جبرئیل مراد باشد بر هر فردی شریه القوی صادق
 نیاید و نیز قوله تعالی فاولحی الی عبده ما اوحی صریح است که مراد از شریه القوی حق سبحانه است نه جبرئیل
 انتشار ضمائر لازم آید و آن در کلام فصحا مستلکست و نیز نو و تدلی جبرئیل موجب کمال رسول کریم میشود
 که بنیبر از جبرئیل افضل بود و نیز هر کس که از نو و تدلی جبرئیل مراد داشته پس گویا این آیه ترواد و حکایت از
 واقع است که رسول کریم جبرئیل را بر صورت اصلی او بشش صد مرتبه متصل جبل عرفات دیده بود و آن واقع
 محالی است بحدان هو الاوحی یوحی ربط ندارد حال آنکه جمله ثم ذنی فتکذبی که معطوف است بر جمله حکم
 بشکل ید الله فوقی بسبب عطف صفت وحی نمی تواند شد پس ظاهر شد که مراد از نو و تدلی قرب حق است
 همچون مولوی روم می فرماید بیت الصالی بی تکلف بی قیاس است رب الناس را با جان ناس
 نوشته بود و تد که صوفیه اذ انزلت الکرر لزل الکا را بر نفس انسان فرود می آرند و در میهم بگوئی
 فهم لا یحسون و ان یوم غفوة علی افواههم و تکلمنا اید یهم و کشفک ان جهمهم بما کافوا
 یکسببون و هر حق منتیان میگویند حال آنکه در حق کفارت صاحب من این گفتگو از فن اعتبار
 نه تفسیر قرآن تفسیر قرآن همان است که مفسران گفته اند بر فن اعتبار اعتراض نیست فرشته خیار از عرب
 گفت انخیرا عشرة درهم صوفی بشنید و از بهوش رفت چون بهوش آمد و مردم از او پرسیدند گفت انا کان انخیرا
 عشرة درهم فکیف انشر و شک نیست که چنانچه بر کفار صادق است که صهم بگوئی و بین الحق
 فهم لا یحسون و عن باطلهم منتیان از غیر حق صهم بگوئی اند فهم لایحسون غنه تعالی الی غیره چنانچه

نواهند و او که موجب تکریم آنها باشد رسول کریم فرمود که تسبیح و تلیل ببقا نامل بخوانید فان من سؤالات مستظلمات
 روم القیامه نوشته بود و تد که تسلیمان میگویند الايمان لا یزید ولا ینقص دور حدیث وارد شده
 الايمان تسعم و سبعون شعبه افضلها قول لا اله الا الله و ادناها اطاعة الاذی عن الطریق
 بطریق در ان چگونه باشد صاحب من چون رسول کریم ایمان را تفسیر کرده بقوله علیه السلام ان تقومن
 بالله و ملتکته و کتبه و رسله و الیوم الاخر و تقومن بالقد رخیله و شش
 و شیر از احادیث بتواتر باجماع ثابت شده که اعمال داخل ایمان نیست یعنی آنکه اگر شخصی ایمان دارد و اعمال
 صالحه ندارد و سر تکب کبارست انجام او بهشت است لهذا ابو حنیفه رحمه الله گفته الايمان لا یزید ولا ینقص
 یعنی نفس ایمان که عبارت است از اقرار باللسان و اعتقاد جازم بقلب در ان زیادت و نقصان متصور
 چرا که در اعتقاد اگر نوعی ریب و شک است ایمان نیست و اگر ریب و شک نیست بزم است ایمان است این
 صراحت است بین النفی و الاثبات پس در ان زیادت و نقصان انگاش نیست لیکن چون از احادیث کثیر
 و از آیات قرآن زیادت ایمان و نقصان مفهوم میشود قال الله تعالی الذین اعلوا زادهم انهم ایاها
 و از ادک و ایاها ناعم ایمانهم و ان الله لا یضیع ایمانکم و نحو ذلک لهذا شافعی رحمه الله و اکثر محدثین میگویند
 که الايمان یزید و ینقص چنانچه امام بخاری رحمه الله خود باب الايمان یزید و ینقص نوشته است لیکن ترو
 میزان تزلع گویا تراعی است لفظی چرا که فقط اقرار باللسان و تصدیق بالقلب ترو فریقین مانع است از خلوص
 فی النار و سبب خول جنت است و لو بعد التعذیب و زیادت نورانیت در ایمان و کثرت ثمرات مرتبت تترتیب
 شدن بر ان اتفاق از ایمان او امر و اجتناب مناسبت است پس تزلع لفظی شد و صوفیه علیه میگویند که ایمان
 در صورت است و تحقیق صورت ایمان همین اقرار است و تصدیق بالقلب و علیه و اعمال صالحه است اجتناب
 از مکرویات شرعی و از فضول مباحات و تحقیق ایمان تصدیق ایمان و ایمانان نفس است و دلیل بر
 تصدیق و ایمانان نفس آنست که مقتضای شریعت مقتضای طبیعت گردد و حسن بصری رحمه الله سر سلسله
 صوفیه کرام است گفته که اگر شخصی را یقین باشد که درین سوراخ آرد پا است پس محالست که آن شخص در ان
 سوراخ گمشت گذارد اگر شخصی گمشت در سوراخی ننهد پس معلوم شد که او را بر بودن مار در ان سوراخ خفیه نیست
 پس معلوم شد که هر گان که بگوید ایمان او را و مباحات شرع یقین کل نیست و هر گان بر و عبادات شرع یقین است

ایمان را زیاده
 و نقصان

سخت بکن بود ازین جواب بماعتراضها مضمحل گشته مگر اعتراض چهارم وجویش آنکه هر دست گفتن
 خالی از تزویر نیست چه را که چون تحقق دار و شعله و عکوس زید که در آئینه خانه ظاهر گشته اصلا نیست مگر همان شعله
 و زید است پس اگر از آنجا بجز عین زید گرفته شود عین شعله گفته شود و هم گنجایش دارد و اگر غیر گفته شود هم گنجایش
 دارد که آن موجود است و این موهوم لیکن در غیر گفتن اثبات وجود مستقل بتبار و میشود و لهذا از آن تجاشی
 مینمایند و بعینیه قائل شده اند و اگر نه مراد آنها آن عینیه نیست که مستلزم کفر باشد نعوذ بالله منها پس معنی بیت
 مولوی جامی رحمه الله علیه معلوم شد چگونه مولوی جامی رحمه الله علیه آن باشد که معترض فهمیده است
 حال آنکه خود مولوی میگوید سه غرض ذات او دنی بوجه هر چه بندی خیال از آن برتره و معنی بیت
 مولوی روحی قدس سره آنست که وجود حقیقی که عین ذات حق است یا صفت او چون از سیرنگی خود به
 رنگ شد یعنی در مرتبه و هم بکثرت تعلق گرفت موسی یا موسی در جنگ شد یعنی از کینوع افروخته و ده و
 شکاثره برآمد موسی و عیسی و محمد صلی الله علیه و آله از یک جنس اند و هر یک منشأ ربانیت اند و باین اسام
 و احوال مختلفه دارند و در جنگ شدن عین کثرت و اختلاف است چون به سیرنگی رسی کان دوتی
 موسی و فرعون دارند آشتی یعنی چون صوفی در وقت مراقبه مستغرق مشاهد و وجود حقیقی می شود و
 در آن وقت موسی و فرعون هر دو از نظر اوستا قط میشوند و تعدد و کثرت مطرح نظر او نیاید باشد از آن وقت
 خبر میدهد که موسی و فرعون دارند آشتی و از اینچنین حالت مولوی روم قدس سره خبر میدهد
 علم حق با علم صوفی گم شود این سخن که باور مردم شود یعنی وقتیکه صوفی متوجه ذات بخت میشود در آن
 وقت صفات الهی هم در نظر نمی باشد پس صادق آنکه علم حق که صفاتی از صفات حقیقه حق است آنفک
 او از ذات محال است در آنوقت در علم صوفی آنهم مطرح نیاید پس در علم صوفی گم شدن نفس لامر سوال
 ازین تقریر بیکان صحت دعوی صوفیه ظاهر شد لیکن دلیل برین دعوی چیست جواب این جماع برین
 دعوی هر چند استلالت مذکور کرده اند و در آن کتب و رسا کل نوشته اند لیکن در واقع دلیل آنها کشف است
 لا غیر صوفیه شهودیه میگویند که این جماعه که همه اوست میگویند در غلط افتاده اند و منشأ غلط ایشان و وجه
 یکی مکر عشق و مقضای عشق آنست که غیر محبوب از نظر محب مستور گردد و هر سوکنی بنید صورت معشوق
 که در خیال است متغیر شود و دیگر در عشق مجازی هم این صورت ظاهر می شود و هم آنکه وجود ممکن و

و واجب بجزیر لاشی است و لهذا عقلا سبوح را کلی شلک میگویند عقلا میگویند للممكن في نفسه ليس
 من خلقه ائین رسول کریم می فرماید اصدق العقول قول البید **س** الاکل شئی ما خلا الله باطل
 یعنی عدم ذاتی اوست و وجود او مستعار است از حق جل و علا پس وقتیکه بگویم قوله تعالی ان توادوا الی کما کانت
 الی آخرها انسان تصور کند و یقین داند که وجود ممکنات ذاتی شان نیست مستعار است در وقت غلبه عین
 موجود ممکن بالله الیه از وجود خالی خواهد یافت و خواهد گفت لا موجود الا الله چنانچه زید که بر سر بود و پا چیه عاریت پوشیده
 است اگر آن پا چیه را بغیر نسبت کند و درین ملاخطه استقامت نماید البته خود را بر سر نه خواهد دانست و چنانچه شخصی
 نظر خود را قیاس و خسته باشد البته روشنی چرخ و نظر او تاریک خواهد بود و این دید اقرب بصواب و اوفی بکتاب
 است و اجماع امت است سوال فریق ثانی صوفیه که قائل وحدت شهود اند میگویند که در خارج حقیقی غیر
 حقیقی هیچ موجود نیست و ممکنات در خارج ظنی بوجوه ظنی موجود اند این چه معنی دارد جواب این جماعه که عالم
 ظنی و عکس تعبیر میکنند به مجاز میکنند و نیز چنانچه ایشان را شنای سیر و سلوک مشهود میشود و در حالت سکون از آن حکایت
 میکنند و چون بندهای کار سیر سندان تجاشی می نمایند و سیفر نمایند که محمد صلی الله علیه و سلم را ظن نبود خالق
 میگویند و ظن باشد نسبتی که در میان وجود و واجب وجود ممکن تحقق است لفظی حقیقی برای آن موضوع نیست
 بلکه چگونه ظن باشد نسبتی که در میان وجود و واجب وجود ممکن تحقق است لفظی حقیقی برای آن موضوع نیست
 و باین مجاز برای اظهار قوت و ضعف و اولویت و اولیه و ضد آن باصل و ظن تعبیر میکنند و میگویند که آنچه در
 وجود و تو بگذرد آن غیر حق است آنرا تحت لای نفی باید کرد و مقصود و رای آن باید جست **س** عکس آئینه
 و در بیان بارگاه است به غیر ازین بی نبرده اند که هست لا التراب و رب الارباب چون از عالم
 انقدر کلام کرده شد دیگر فایده گفته می شود باید دانست که کشف کونیه و کرامت نه داخل مابیت و لایت
 و لازم آن مابیت و لایت همان حضور بی کیفیت و لازم آن اتباع شریعت و خرق عادت که بر یا
 خرب است از بوجهی هم بطور می آید آری کشف الهی که عبارت است از دیدن صور شایه قرب چون و غیر
 از صفات و صفات در آئینه خیال خاصه اولیا الله است مولوی روم میفرماید **س** آن خیالی که دام اولیا
 است هر زیان بستان خداست لیکن خاصه شامل نیست اکثر اولیا را کشف الهی باشد و بعضی را کشف تفصیلی
 است یعنی را جمالی بسا اولیا باشد که از ولایت خود خبر نداشته باشند تا بگیری چه رسد صحابه کرام که با جماع
 طرف و افضل اولیا الله بودند که ولایت شان بنصوص قطعی ثابت گشته کسی اندازنا بکشف الهی تکلم نکرده

الانوار والهدى اعلم

مکتوب ششمین شیخ محمد قاضی ندکورد در بیان شریعت و طریقت و حقیقت

بسم الله الرحمن الرحيم و بحمد و الصلوة والسلام على رسول الله و بحمد شریعت و فضیلت پناه مهربان دوست سلامت - بعد از سلام سنت الاسلام مطالعه نمایند چند سوال نوشته بودند جواب بعضی آنها را در مکتوب سابق میتوان دریافت لیکن باز نوشته میشود که آنچه جهال میگویند که در میان شریعت و طریقت و یا شریعت و حقیقت تضاد است این از غلط فہمی آنهاست معنی شریعت و طریقت و حقیقت نفیہ اند شریعت در لغت بمعنی راه است لهذا راه عام را شارع میگویند و در اصطلاح اہل اسلام شرع عبارتست از جمیع ما جاریہ البنی صلی علیہ وسلم کہ رامیت موصل بنجد و موصل بجنت و ہمینست شرط مستقیم کہ حق تعالی سوال کردن آن فرمودہ بقولہ تعالی اهدنا الصراط المستقیم صراط الذین انعمت علیک ہم و این رامیت کہ گفته اند انبیاء را یہ تسلیک آن امر فرمودہ قال الله تعالی شرکم لکم من الذین ما وصی بہم نوحا و الذین اوحی الیک و ما وصیناک بہ ابرہیم و معقبا و حبیلہ ان ارقموا الذین ولا تفتن قوا فیہ کبر الکمل المشرکین ما لک عوف ہم را کبرہ الله یجبتہم را کبرہ من قیشا و کبرہ من الیہ من یتنبی یعنی این شریعت کہ برای شما ای مسلمانان مقرر کردہ ایم و بر پیغمبر علیہ السلام بدان وحی کردہ ایم ان شریعت آنست کہ درست و درست کنید و تفرق رو نداری یعنی ہمت خود را یکسو داری یعنی قبلہ توجہ جز واحد لا شرک لہ نگذاری امر کردہ بدان اتثال نمایند و انچمن کردہ از ان اجتناب کنند و در امور مباحہ ہر کاریکہ کنید برای خدا کنید با ہر کہ دوستی گزینید برای خدا و با ہر کہ دشمنی گزینید برای خدا و خوف و طمع بجز دے از کسی نگنید عس ابی امانہ رضی قال قال رسول الله صلی علیہ وسلم من احب لله و ابغض لله و اعطی لله و منع لله استكمل الايمان رواه ابو اؤد و عن انس رضی قال قال رسول الله صلی علیہ وسلم لا یؤمن احدکم حتی اکون احب الیہ من ولده و والدہ و الناس اجمعین متفق علیہ و عنہ قال قال رسول الله

و رسوله احب الیہ ما سواها و من احب عبدا لا یحبہ الا الله و من کسہ ان یعود فی الکف بعد ان انقذہ الله منه کما یکسہ ان یلقی فی النار متفق علیہ و قال الله تعالی قل ان کان اباؤکم و اباؤکم و اباؤکم و اباؤکم و عیشین نکم و انک ان اقدر قمتومها و یجاردہ تخشون کسادها و مسکین ترضونہا احب الیکم من الله و رسوله و یجاد فی سبیلہم فکن یصوموا حتی یأتی الله بامرہ و ان یأتی آتہ و احادیث معلوم میشود کہ مسلمان کامل وقتی شود کہ غیر خدا دیگری محبوب و مقصود و منظور و خاطر و نباشد ہمین معنی ارقموا الذین ولا تفتن قوا فیہ کبر الکمل المشرکین ما لک عوف ہم را کبرہ الله یجبتہم را کبرہ من قیشا و کبرہ من الیہ من یتنبی یعنی این شریعت کہ برای شما ای مسلمانان مقرر کردہ ایم و بر پیغمبر علیہ السلام بدان وحی کردہ ایم ان شریعت آنست کہ درست و درست کنید و تفرق رو نداری یعنی ہمت خود را یکسو داری یعنی قبلہ توجہ جز واحد لا شرک لہ نگذاری امر کردہ بدان اتثال نمایند و انچمن کردہ از ان اجتناب کنند و در امور مباحہ ہر کاریکہ کنید برای خدا کنید با ہر کہ دوستی گزینید برای خدا و با ہر کہ دشمنی گزینید برای خدا و خوف و طمع بجز دے از کسی نگنید عس ابی امانہ رضی قال قال رسول الله صلی علیہ وسلم من احب لله و ابغض لله و اعطی لله و منع لله استكمل الايمان رواه ابو اؤد و عن انس رضی قال قال رسول الله صلی علیہ وسلم لا یؤمن احدکم حتی اکون احب الیہ من ولده و والدہ و الناس اجمعین متفق علیہ و عنہ قال قال رسول الله

و اطاعت غاری فکائی انظر الى عرش الرحمن با در ۱ تا که در بنده استدلال است پیشه باینان
و امثال شان در بحث و جدال ست گاهی مغلوب و گاهی غالب و حقیقت اخلاق بعد فکائی نفس مست
و اگر دعوی شخص است علما ظاهر اخلاق سینه را به سیدانند که آیات و احادیث بدان ناطق است اما خود را
از ان پاک نمی کند لکن مَقْنًا عِنْدَ اللَّهِ اَنْ تَقُوْا مَا لَا تَقْعُوْنَ شخصی از اولیا و عصر ابوعلی ابن سینا
در مجلس خود گفت که این سینا ادب ندارد این سخن باین سیدان رسید این سینا کتابی از تصانیف خود در بیان
اخلاق و ادب نزد آن شیخ فرستاد و گفت من در باب ادب تصانیف چنین میدارم شیخ گفت که من نگفتم
که این سینا ادب نداند بلکه گفته که ادب ندارد و استنسی چیزی دیگرست و اتصاف بدان چیزی دیگر و حقیقت
اعمال بواجب است که رسول کریم صلی الله علیه و سلم فرموده اَنْ تَعْبُدُوْا رَبَّكَ كَاَنَّكَ تَرَاهُ یعنی
یا دوام حضور و این بدون فکائی قلب میسر نشود پس حقیقت همان حقیقت شریعت است لا غیر فقط اقرار
بزیان کردن و تصدیق با نقب نمودن و فراق بظاهر بجا آوردن و از محرمات بمقدور پرهیز کردن صوت
شریعت است و حقیقت شریعت همانست که مذکور شد شریعت از برای و صحیح بخاری و امثال شان خارج نیست
لیکن از خواندن آن بر صورت بدست نمی آید و حقیقت آن نیز بد عقیده اهل سنت و جماعت که افعال
العباد مخلوقه الله تعالى اگر باین مسلک حق یقین حاصل شود طبع و خوف از غیر خدا در دل نگذرد
عقیده اهل سنت چنین است و مستتره میگویند که افعال عباد مخلوق عبادند لیکن عباد مخلوق خدا اند پس
مخلوق مخلوق مخلوق اند و بالا واسطه عند عوام الناس در مقام تنظیم سلاطین و امر ازین نسبت اعتراضی هم
در غفلت اند سوال چون حقیقت حقیقت شریعت است لا غیر پس معنی قول صوفیه که میگویند کل
حقیقه ردة الشریعة ففی ذلک حقیقت است - چوای در عالم مثال مراتب قرب الهی بصورت
قرب مکانی متمثل میشوند چنانچه در مکتوب سابق نوشته ام و رویت عالم مثال که از صوفیه بکشف تعبیر میکند
از قبیل رویا در مقام است از انجا رسول فرموده صلی الله علیه و سلم الرضا بالصالحه جزء من سنة
و از بعضین جزء من النبوة و احیاناً در مرآت خیال بسبب بعضی عوارض انگه در میشود و لهذا کشف
غلطی افتد و گاهی در فهم و تعبیر آن غلطی افتد لهذا اولیا الله گفته اند که آنچه بکشف معلوم شود از بهر
شرح باید بخیراگر موافق شرع است قبول باید کرد و آنچه مخالف شرع باشد از آن باید که ورنه قریب است

و آنچه شرع از ان ساکت باشد از آن قبول باید کرد با احتمال غلط لهذا اولیا الله کسی را بر مدعی گیرند تا وقتیکه علم
ظاهر نیاموزد تا در زند فیه و خلاف شرع اعتقاد نکند و نیز صورت شریعت بدون علم ظاهر بدست نیاید
و حقیقت بے صورت دست ند به شریعت و حقیقت چون روح و بدن ست بدن بے روح جماد است و روح
بی بدن بیکار چون بحقیقت شریعت رسد گفته شود اُولَئِكَ هُمُ الْمُؤْمِنُونَ حَقًّا لَّهُمْ دَرَجَاتٌ
عِنْدَ رَبِّهِمْ وَ مَغْفِرَةٌ كَثْرَةٌ لِّزُفٍّ بَیِّنَةٍ یعنی برای آنهاست درجات قرب تر و خدا و مغفرت گنایان رزق
کریم و جنت رزق کریم آخر همه مذکور شد چون معنی شریعت و حقیقت در یافتی معنی طریقت در باب طریقت
در لغت نیز راه را گویند و اینجا ملا در راه تحصیل حقیقت است بدان ای برادر رسول کریم صلی الله علیه و سلم
که برای هدایت خلق مبعوث شده بود عالم را بسیف و سان و زبان و جنان و تاثیر نفس شریف از باطل بود
حق را بنمونی فرموده و بکر میراثک لَنَهْدِيْكَ إِلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ مبشر شده هرگاه شخصی مسلمان
یشد در اول صحبت بقدر استعداد باطن آن کس بنور هدایت و کمالات و ولایت منور و مملو میشد چنانچه آئینه
در مقابل آفتاب میشد و بعد از ان بقدر حوصله و استعداد از کلام شریف استفاده علوم ظاهری و بنیوی و بعد
در صحبت شریف آنحضرت بسبب ریاضتها از مهارت از اوطان و اهل و عیال و جماع الکفار و بذل انفس
و اموال و قیام لیلی و صیام ایام ترقیات بجدی فرمودند کائنات را به نایاب و قیام با نایابها
در شان انماست لهذا جمیع صحابه از سائر نام افضل آمدند بهترین اولیا بدرجه ادنی از صحابه نزدیک کسی
از عبد الله بن مبارک که از کبار تابعین است و از مجتهدان دین و کبار اولیا است پرسید که عمر بن عبد الله بن
داوید قرنی بهتر باشد یا معاویه عبد الله گفت الغبار الذی دخل الف فرس معاویة خیر
من اویس القرنی و عمر المروانی و تفاضل در میان صحابه با هم زیاده از ان است که تحریر توان
لَکِیْسَتْ مَکْرُومٌ مِّنْ اَنْفَقَ مِنْ قَبْلِ الْفَقْرِ وَ تَاَنَلْ اُولَئِكَ اَعْظَمُ دَرَجَةً مِّنْ الذِّیْنَ اَنْفَقُوا
مِنْ بَعْدِ وَ تَاَنَلُوا لَکِیْسَتْ مَکْرُومٌ مِّنْ اَنْفَقَ مِنْ قَبْلِ الْفَقْرِ وَ تَاَنَلْ اُولَئِكَ اَعْظَمُ دَرَجَةً مِّنْ الذِّیْنَ اَنْفَقُوا
غرض که صحابه کرام تمام جمیع کمالات ظاهر و باطن بودند و عمر بن عبد الله بن داوید قرنی
مجد و رضی الله تعالی عنہی فرموده در قافله کاد است و انهم نرسم این بس که رسد در بانگ جبرم
بعد صحابه قرن ثانی از اصحاب کسب ظاهر و باطن کردند و بر همان نجه استفاده مصاحبت و کمالات

یومین متتابعین حتی قبض متفق علیه یکسان است متبداً باید کرد و بهمانیه مسنون باید کرد
 رسول صلی الله علیه و سلم از گریه سنگ بر شکم می بست و پانهای مبارک از قیام لیل متورم شده بودند مردم
 گفتند یا رسول الله قد غفر الله لك ما تقدم من ذنبك وما تأخر فرمود فلا اكون عبدًا شكوا
نوشته بودند که چون در میان علم ظاهر و باطن تطابق و تعاضد است صلب متصور و سلخ عین القضا
 چه با وقوع آده صاحب من از نیواقه خلل در مطابقت علم ظاهر و باطن نمیشود چه که انما الحق گفتن با اتفاق
 علماء ظاهر و باطن کفرست موجب قتل بشرطیکه در حالت صحو و بیهوشی گوید و حکایت از نفس خود کرده بگوید اگر
 شخصی در حالت مستی و بیهوشی اگر چه از خوردن خمر باشد که حرام قطعیست این کلمه بگوید کافری شود و قتل و در وقت
 کذا فی کتب الفقہ فکیف اذا کان الکسر بالشرع بل بامر مرعوب یعنی حسب الله بجهان پس علماء ظاهری
 که در آنوقت بودند اگر میدانستند که این کس این سخن در بیهوشی میگوید و خبر از خود ندارد یا حکایت میکند چنانچه
 کسی در تلاوت قرآن بخواند انی انا الله لا اله الا نا و با وجود این معنی فتوی بقتل او دادند پس بنا بر تعصب
 فتوی دادند پس مخالفت آن علماء صوری با علماء باطن دلیل بر مخالفت علم ظاهر و باطن نیست و اگر
 این معنی بر علماء ظاهر آن زمان معلوم نبود و دانستند که این سخن با اختیار این کس صادر شده است و آنصورت
 علماء ظاهر هم معذورند و مابور که حمایت اسلام کردند دیناً لا تقوا الحق انک انتم قسبنا و انک انما و بعضی اکابر
 مثل جنید که بران فتوی مهر کرده برای آن کرده که دانست که اگر من برین فتوی مهر می کنم عوام خواهند دانست
 که فتوای علماء ظاهر باطل است و در شرح این سخن گفتن جائزست در آنصورت و اسلام کا فانا م خلل
 و فتنه عظیم بر خیزد و قتل نفسی برای دفع فتنه عظیم مضائق ندارد **الْقِنَّةُ الشَّكْلُ مِنَ الْقَتْلِ** نوشته بودند
 که کدام چیز است که از حصول میکند یعنی در ایشان و فائده آن چیست بعد از ازمی کلام در مکتوب سابق
 و درین مکتوب حاجت نوشتن جواب این فقره نیست مقصود ایشان خداست و محصول ایشان حقیقت
 اسلام و حقیقت عبادت و مراتب قرب عند الله و کثرت ثواب و در اینجا و الله اعلم چه خوش ربا عیست
 عرفی است لیتک تخلو و الحیوة مريرة و لیتک ترضی و الا نام غضاب و لیت الذی یبغی و ینک عامر
 و ینی و بین العالمین خراب رباعی فارسی آنکس که ترا شناخت جازا بکند و فرزند و عیال و خانان
 بکند و دیوانه کنی هر دو جهان نشی و دیوانه تو هر دو جهان را بکند و خرق عادت را زود و اولیا را الله هیچ

و بعد از نیت مثل بوز و سوز لب طفلان میداند و آنرا باعث منقصت خود و عیب شمارند و میگویند
 الکامة حیض الرجال باعث منقصت آن بود که درین خط نفس است و موجب شهرت قال رسول
 صلی الله علیه و سلم بحسب امر من الشتر ان یشتر الیه بالاصابع فی ینه او دنیا و تحصیل خط نفس
 دنیا موجب نقصان اجرت و آخرت قال الله تعالی اذ هبتم طیباً لکم فی حبالکم انکم انتم رسول
 صلی الله علیه و سلم بر بوی ریخته بود و نقش بوی را در بدن مبارک ظاهر شد عطر بگریست و گفت یا رسول الله
 ایسر و کسری در آن نعمتها و آنها دشمنان خدا اند و تو رسول الله بانیالت رسول فرمود فیها انت یا عسر
 و لک قوم یعمل الله طیباً لهم فی حیاتهم الدنیا من یخافهم که بر روان خود رسم که انبیا و رسل بودند آنها بهین
 حالت گذران کرده اند صاحب من اظهار معجزات مرانیا را ضرورت که بر آنها دعوت کفار واجب است
 و کفار بدین معجزات ایمان نمی آورند و اولیا دعوت میکنند مومنان را برای استقامت بر شرع و تحصیل
 حقیقت آن انبیا را کرامت نمی باید که کرامت از اولیا در بعضی احوال بمقتضای حال صادر میشود و اختیار
 ایشان از امثال حیض زنان پوشیده میدارند و اکثر اولیا که ظهور کرامت از آنها بیشتر شده وقت مرگ حسرت
 کردند چرا که ظهور این کرامت از ما شد و الله اعلم بالصواب

مکتوب به قلم مولوی نعیم الله بکھرچی در تحقیق معنی قیومیت و شرح معنی عشق و محبت با فوائد دیگر

مولوی صاحب شفق مهربان من سلامت - بعد از سلام سنت الاسلام و استیاق ملاقات بحیث
 آیات واضح رای با د احمد ندک که فقیر تا تحریر قدیمه بخیر و عافیت است و احوال مستوجب شکر الهی حق سبحان تعالی
 آن شفق را سلامت و بر مسند شاد و فیض گستر دارد فقیر ذات شریف را غنیمت میداند و دعا خیر میکند
 شر الله امثالکم و بارک الله فی برکاتکم مبلغ مرسله بخیرت بی بی صاحبہ حضرت والدہ مرشدہ و بخدمت صاحب
 عالی نسب جدیہ شریف حضرت شیخ گذرانیده شد و در حق ایشان بسیار دعا ها کردند خصوصاً حضرت صاحبزادی
 که هرگز توقع این فتوح نداشتند کسی از ارباب با طریقه توفیق خدمت ایشان نذر و بلکه کم کسی از ایشان
 و از احوال ایشان واقف است از نیمه بسیار خوش شدند و شکر الهی بجا آوردند مشفق من هر چند ایشان

علامه برین در صورتیکه در خصوص چنین بادشاه اگر بسوی او پشت داده با کائنات اشتغال نماید تکبر و قهر مان
سلطانی البته مقتضی قتل آن نادان فقیر باشد پس برین قیاس باید کرد که رب العالمین بان صفات
جلال و جلال و عظمت و کبریا بنده را بسوی خود میخواند و میفرماید من یقلب الی شبرا اقلب الیه ذرا
و محبوب خود را بر سالت فرستاده او را بسوی خود میخواند و به نعمتهای بهشت و سر به نعمتهای دیدار خود متوقع
و به عذاب و دوزخ و زقوم و عید میکند و این ناکس از قرب منزلت او روگردانیده بدنیاردنی و شهوات آن
متوجه میشود و میداند که او تعالی حاضر و ناظر است همچو چرخ خیز بر روی محقق نیست کمال حیای و بیزاری است
نقل است که زنی پرده نشین پیش قاضی آمد و فریاد کرد که شوهر من زنی دیگر میخواهد و از زنان باز دارند
گفت که او از ان منع نمیرسد حق تعالی می فرماید فَاَنْتَ کَیْ فَاَنْتَ کَیْ فَاَنْتَ کَیْ فَاَنْتَ کَیْ فَاَنْتَ کَیْ فَاَنْتَ کَیْ فَاَنْتَ کَیْ
آن زن گفت که ای قاضی اگر پرده عصمت و حجاب و حیای من نبودی حسن و جمال خود را بر تو ظاهر میکردم
و انصاف میخواستم که شخصی را که مثل من صاحب دلر یا میسر شد از من رو برگرداند و دیگری پری در دوازده و اچون
باشد اتفاقا در آن مجلس صاحب دل نشسته بود و نعره زد و پیوش شد و افتاد چون بعد دیر با فاخت آمد حاش
پرسید ندگفت و قییکه این زن سخن گفته با تف نادا که این ضعیفه باین جنسی که دارد چنین میگوید اما اگر حجاب
عصمت و کبریا مانع نبودی جمال خود را ظاهر کرده انصاف میخواستم که کسی که مصاحبت مثل من ممکن باشد
از ان در گذشت بکسان نالائق در امور لا طائل مشغول شود و او را چه باید گفت **س** و من مثلی و این بیک
مثلی و دیس کیون فاطمینی تجدنی و انسان اگر حق تعالی را متصف بصفات از عظمت و جلال و جمال
واند و خیال کند که حق تعالی سمیع و بصیر و علیم است و این دید بروی غالب و مستولی شود و یقین است که
خوف و خشیت بروی غالب شود و یقین است که از نامرضیات او احتراز نماید و در طاعت او بکوشد و چون
فاند که حق تعالی مطیعان را دوست میدارد و او را بخدا محبت پیدا آید و در طاعت و عبادت او متلذذ شود
و بحکم المرد مع من احب معیت و ریایب و از سعیت و اقریت بذات بخت رسد لکن حضرت شیخ بهر بیان
بهفت مراقبه بترتیب ارشادی فرمودند **اول** مراقبه ذات متجعب جمیع صفات کمال
از جلال و جمال و رحمت و نعمت و غیر آن با جمال بعد از ان که این ملاحظه بروی مستولی میشود و حق تعالی
با عظمت و کبریا و جمال و جلال در دل او متکلم میگردد و نگاه بار و روم اربابان الله علی کل شیء علی

می فرمودند چون صوفی شفیق این ملاحظه میکرد و این دید بروی مستولی میشد با رسوم مراقبه از جمیع بصیر
ارشاد میکرد که حق تعالی حاضر و ناظر است چون این دید بروی غالب میشد چهارم مراقبه محبت میفرمودند
و مع کمال اینها گفتند که ملاحظه محبت همچون غایب چون این دید بروی غالب میشد بار پنجم مراقبه اقریت
و لایق میفرمودند **ثانی** اقرب الیک من جبل الی یزید الیک چون ملاحظه اقریت بکمال میرسد بار **ششم**
مراقبه محبت ارشاد میفرمودند حق تعالی می فرماید چه و چه و چه نه شخصی که بروی این دید متکشف شود که
علامه دوست سید را و بیشک او را محبت با خدا حاصل خواهد شد پس بعد از این همه مراتب و مشق آن همه مراقبات
مراقبه ذات بخت میفرمودند مراقبه اول در دایره امکان است و در اول ولایت صغری و بعد فحای
قلب در ولایت صغری مراقبه سیست است و در دایره اولی از ولایت کبری پیش از فحای نفس مراقبه اقریت
و بعد فحای نفس در دایره ولایت کبری و علیا مراقبه محبت است که نفس مطهره راضی و مرضی و محب و محبوب
است و در کمالات نبوت ملاحظه صفات از نظر ساقط میشود و ذات بخت مطهره میباشد آینه گفتگو برای ارباب علم
و بصیرت است این کلام طویل که بقلم آمده مستفاد از حضرات مشایخ است و رسول کریم صلی الله علیه و سلم
در حدیث جبریل علیه السلام بیان اشاره فرموده و جواب هالاحسان قال ان تعبد ربک کانت
تراه فان لم تکن تراک فانه یراک کافی است یعنی بیان ارباب علم و بصیرت است که هر کس که نسبت
بهلی باشد ملاحظه **فهم یراک** کافیست یعنی بر هر کس که این دید مستولی باشد که حق تعالی بر من حاضر و ناظر است
و از محنین است از عبادت متلذذ و از معصیت محترز خواهد بود و الله اعلم بکی از دوستان بفقیر نوشته که اکثر اولیا
عشق را علی مراتب حب نوشته اند و بسیار مدح و ثناء عشق نوشته اند و امام محمد غزالی هم گونه جو عشق کرده و حب
و عشق ترجیح داده و بعضی بنحویه گفته اند الفت و مودت و محبت و عشق و شفقت تعریف حب و عشق
و تحقیق درین باب آنچه نزد صاحب باشد بنویسند فقیر در جواب آن خطی که نوشته بود نقل آن بخدمت سامی
هم فرستاده شد اگر پسندانند منظور فرمایند

بسم الله الرحمن الرحیم

از حب و عشق نوشته بودند صاحب من منی حب در تفسیر قوله تعالی انکم لله محبون الله

محبوب

فَاتَّبِعُونِي يُحْبِبْكُمُ اللَّهُ اَمَامِ مُحَمَّدٍ النَّبِيِّ نُوْشْتَه كِه حُبِ الْمُؤْمِنِيْنَ لِلَّهِ اِتِّبَاعُهُمْ اَمْرٌ وَ اَنْبِيَاؤُهُمْ
طَاعَتُهُ وَ اِتِّبَاعُهُمْ مِنْ صُنَاةٍ وَ حُبِ اللَّهِ لِلْمُؤْمِنِيْنَ ثَنَاوَهٗ عَلَيْهِمْ وَ ثَوَابُهُ لَهُمْ وَ در حقیقت این تری
محبت نیست بلکه مقتضای محبت است و در تفسیر بیضاوی گفته ان المحبة ميل النفس الى الشئ بجمال
ادراك فيه بحيث يحمله على ما يقتضيه اليه و در حقیقت این تعریف محبت صفاتی است
تعریف محبت ذاتی نیست و زود فیکر حُب عبارت است از اشتغال قلب محب بمحبوب بقبی که باز دارد او را
از توجه بسوی غیر و چاره نباشد او را از توجه دوام بسوی او و هو المني من قولهم العشق نار يحرق ما سوا
المحبوب یعنی یقطعه عن قلبه التوجه الى غير المحبوب فيجعله نسياً منسياً کان لم يكن في الوجود
غیر محبوب به حتی یسقط عن نظر بصيرة نفسه كما لا یسی غیبه این تعریف محبت بنده است
و حق تعالی از قلب و اشتغال قلب منزه است پس محبت حق تعالی عبارت است از انس سافرج که مقتضی
باشد جذب بنده را بجنب خود و نگذارد که متوجه بسوی غیر او شود پس محبت بنده فرع محبت خداست و لهذا
حق تعالی می فرماید یحبهم و یحبون الله محبت خود را بر محبت بنده مقدم کرده و لفظ عشق در کلام خدا نیامده
است و در کلام رسول الله صلی الله علیه و سلم کمتر آمده در کلام الله و الذین امنوا الله حباً لله آمده
و الله حباً لله عبارت است از افراط محبت و عشق بهم در لغت افراط حب را می گویند کذا فی القاموس
باین اعتبار میتوان گفت که ذکر عشق در قرآن آمده است لیکن در عزم فقیر اگر در فطر محبت بر عقل غالب
آید و عقل و حواس را بیکار سازد آن فطر محبت را عشق گویند نه مطلق فطر محبت را پس سکر مستی و عشق را برست
و این از تنگی حوصله است و اگر حوصله وسیع و استعداد شخص عالی باشد هر قدر که محبت زیاده تر افراط کند عقل بجا
خود باشد و حواس بیکار نشود و لهذا بر حق سبحانه تعالی چه هم صادق می آید و دو دانا سمارا الهی است که بمنی محبت
و عاشق گفتن بر وی تعالی صادق نمی آید چه که محال است که محبت دیگر صفات الهی را بیکار سازد و لا یغنیه
مشان عن نشان و نیز انبیا و اصحاب کرام و ائمه اهل سنت و بعضی از اولیا است که حوصله آنها وسیع و استعداد
شان بس عالی است محبت آنها اگر چه اشد و قوی است لیکن عقل و حواس آنها را بر هم نمی سازد و سکر و مانگیه
شان نمی گردد و منصوب بچاره از تنگی حوصله بخود گشت و انا الحق گفت و سرور عالم صلی الله علیه و سلم غیب
سبحانك ما عفا ذنوبك حق معفوك و ما عبدك حق عبادك لب نشود و لهذا انبیا علیهم السلام

عبد الله و بنی الله و حبیب الله و موسوم گشتند و بعاشق الله موسوم نشدند مگر اولیا الله و مع و ستایش
عشق میفرمایند و عشق را مرتبه اعلیٰ از حب میگویند بچاست که عشق عبارت از فطر محبت است و فطر محبت الهی
از نفس محبت اولیٰ و اعلیٰ است و لهذا حضرت مولوی روم می فرماید **مثنوی** هر چه گویم عشق از آن برتر بود
عشق امیر المؤمنین حیدر بوده و آنچه امام حجة الاسلام محمد غزالی رحمه الله علیه چندان تعریف و مع آن نکرده و گفته
چون از مقوله او مضموم میگردد در ان مقام نظر او بر سر است که از لوازم عشق است از تنگی حوصله خبر میدهد و فطر محبت
نه اسلر سر مدوح و محمود است لیکن اگر با محب باشد از عشق بهتر باشد **مشفقاً** در راه خدا جمله ادب باید بود
تا جان باقیست در طلب باید بود و دریا اگر با کاست ریزند کم باید کرد و خشک لب باید بود و مقتضای فطر
محبت است که امثال امر خدا بر مقتضای طبیعت خود مقدم دارند بقوی در معالک التفریل از سعید بن جبیر
روایت کرده که حق تعالی روز قیامت بتان را در دوزخ اندازد و کفار را فرماید که اینها محبوب و معبود شما بودند
شما بر ایشان در دوزخ بروید آنها از بتان بیزاری ظاهر کنند در فتن در دوزخ قبول نکنند از آن حق تعالی
سوسنان کامل را بفرماید که بان شما در دوزخ خود را بنیاد زید آنها بچ حکم خود را در دوزخ اندازد و دوزخ بر آنها باد
و سلام باشد و منادی آواز کند و الذین امنوا الله حباً لله و کافران با کراه در دوزخ انداخته شوند لیکن
اگر با فطر محبت سکر مستی باشد خوف عذاب و طمع ثواب در میان نیماند و لهذا منقول است که رابعه بصریه در دست
آب و دینی آتش گرفته میرفت پرسیدندش که کجا میروی گفت میخواهم که در دوزخ را ازین آب سرد کنم و بهشت را
ازین آتش بسوزانم تا مردم عبادت خدا بخوف و دوزخ و طمع بهشت نکنند بلکه خالصانه عبادت کنند و جناب
انبیا علیهم السلام آنچه فطر محبت داشتند را بعد بچاره ازان بوسه نشیمده بود و بآن همه هر گاه که رسول صلی الله
علیه و سلم در قرات قرآن برایت عذاب گذشتی تو خود میفرمود و هر گاه برایت رحمت دو حد میرسیدی سحر
می کرد و حق تعالی روح مسلمانان میفرماید که می بینا فی الجحیم همهم عن المصداجر یذعنون ربهم حقاً و طمناً
و قماراً و فتنهم ینفقون پس تفاوت مرتبه فریقین در روایت سعید بن جبیر است شخصی که سکران مست
باشد و برای امثال امر خدا در دوزخ اندازد و دوزخ و عذاب در خاطر او محدود و فراموش باشد و خالف نبود
چندان دشواریست و شخصی هوشیار است و عذاب و دوزخ را میداند و خائف و ترسان است و با وجود آن
بنابر امثال امر محبوب خود خود را در دوزخ اندازد و عجب کار است بقول **نخسته** گوسفند تک تیغ تلی که تور سگ کمر

وهرس و پیاری به بین سے ہوا ہر کار سے و ہر مردی و شغاف نام پیاری ست کہ خلاف دل ست و قوله
 قد شغفها حباً ضمیر فروع شغف راجع ست بسوی یوسف و جانیست از تشبہ یعنی قد شغف حب
 یوسف زینجا یعنی محبت یوسف شغاف قلب زینجا را دیده اندرون قلب او تشنگن شدہ مثل طاب زید علما
 یعنی طاب علم زید لیکن درین ایہام نسبت و تمیز مبالغہ ست پس شغف مرتبہ از مراتب محبت نیست و آنچه کسی
 تعلق خاطر را بچ نام نہادہ باشد اصطلاح ست و لامشاحتہ فی الاصطلاح و در حقیقت محبت را مرتب بلیات
 نسخہ در پنج نیست -

مکتوب ششم بعزیزی از سادات در باب تجویز لعن بر زید بن علی
 الحمد لله رب العالمین و صلی اللہ تعالی علی خیر خلقہ محمد و آلہ و اصحابہ اجمعین در باب طعن بر زید علما و اہل
 و جماعت را بہ قول ست امام اعظم ابو حنیفہ کوفی رحمۃ اللہ علیہ در فقہ کبار از ان منع کردہ و امام احمد بن حنبل
 و اکثر متحققین مثل ابن جوزی آنرا جازا داشته و ملا سعد الدین نقض ازانی ہم در شرح عقائد نفسی ہمین قول فقہ
 و جماعتی درین مادہ نظر بر اول فریقین سکوت نمودہ اند و درین التبع اضاعت وقت و اشتغال ست بے فائدہ
 وجہ قول حضرت امام اعظم است کہ امام احمد بن حنبل و بخاری از ابن عمر روایت کردہ کہ رسول صلی اللہ علیہ
 وسلم را شنیدم کہ میگفت اللهم العن فلانا و فی روایت عنہ اللهم العن اباسفیان اللهم العن الحارث
 ابن ہشام اللهم العن سہیل بن عمر و اللهم العن صفوان بن امیہ فقلت لیس لک من الکفر
 لکنی اویقوب کلہم اویقوبہم فانہم ظالمون قال بخاری فقیہ عظیم کلام و روی البخاری
 عن ابی ہریرۃ رضی وجہ استدلال آنکہ حق تعالی رسول خود را از لعن کفار منع کردہ فرمودہ کہ درین کار سخن
 گفتن و بدو عا کردن نمیرسد اختیار است اگر خدا خواہد آنہا اسلام آرند و توبہ بشان قبول کند و اگر نخواہد بر کفر
 مصرود و وانہما لعنہا بکند بجهت آنکہ آنہما ظالمان اند و در بعضی روایات مسلم آمدہ کہ رعل و ذکوان اہل بصرہ
 چون از ان سرور غدر کردند و منذر بن عمرو انصاری و غیرہ ہتھا و کس را از قرار اصحابہ رضی اللہ عنہم اجمعین
 قتل کردند آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم را سخت غم و الم بود و او بر آنہا لعن میکرد آنزمان این آیتہ نازل گشتہ
 و از لعن ممنوع شد و مروی ست کہ جبریل علیہ السلام نزول فرمود و گفت یا محمد صلی اللہ علیہ وسلم ان الله
 ما بعثک لعلنا و ہتبا بانہا بعثک رحۃ لیس لک من الامر شئ الا یہ یعنی ترا حق تعالی برای من

و ہر سافر ست ہر برای محبت فرستادہ ست و در پنج البلاغت کہ اصح کتب روافض ست مرویست کہ
 ان امیر المؤمنین از اصحاب خود شنید کہ اہل شام را لعن میکنند فرمود انی الکرام ان تکونوا سباً بین
 علی من مکروہ سیدارم کہ شما سب کنندگان باشید وجہ قول جواز لعن آنست کہ ابن جوزی روایت کردہ کہ
 امام ابوعلی در کتاب خود معتمد الاصول بسند خود از صالح بن احمد بن حنبل روایت کردہ کہ گفتم پدر خود را کہ ای پدر
 مردم گمان ہی برند کہ ما مردم زید را دوست میداریم احمد را گفت کہ ای پسر یکہ ایمان بخدا و رسول داشته باشد
 و او دوستی زید چگونہ روا باشد و چرا لعنت نکردہ شود بر یکہ خدا بروی در کتاب خود لعنت کردہ گفتم در قرآن کجا
 لعنہ لعنت کردہ ست احمد گفت فہل عسیتم ان تقول لیتیم ان تقسدا و فی الارض و تقطعوا ارحامکم
 اولئک الذین لعنہم اللہ فاصمہم و اعصمہم ابصارہم یعنی قریب ست کہ روگردانی کنید شمای
 مردم و فساد کنید در زمین و قطع ارحام کنید آنہا کہ چنین کنند لعن کنند خدا و اگر گنہ گشتہای شما را از شنیدن
 ان دشمنای ایشان را نکور کند از دیدن حق امام نبوی گفتہ کہ سبب بن شریک و فراتجوی معنی این آیت چنین گشتہ
 و قریب ست کہ روگردانی کردہ شوید شمار مردم یعنی سلطنت یا بید و فساد کنید در زمین و قطع ارحام کنید و گفتہ
 ان این آیت در بنی ہاشم و بنی امیہ نازل شدہ یعنی مروانیان و عباسیان کہ در سلطنت خود ظلم کردند و فساد نمودند
 و قرآنہ امیر المؤمنین علی را مویذ این تاویل ست کہ بنحو اندان تولیتہم بغضہم تا و او کسر لام علی لغضوب
 علی ان تولیتہم یا ایہا الناس ولایۃ جائزہ ختمہم فی الفتنہ و عادیہم اُولئک الذین لعنہم اللہ
 فاصمہم و اعصمہم اذہم یعنی ای مردم و قلیکہ بر شما باد و شایان ظالم باشند قریب ست کہ شما بجمہورشان
 لعنہ و فساد برآیند و مدد گاری آنہا کنید آنہا باشند کہ لعنت خدا بر آنہا باشد و کور کنند خدا آنہا را از حق دلیل دیگر
 کہ حق تعالی در قرآن می فرماید ان الذین یؤذون اللہ و رسولہ کلعنہم اللہ فی الدنیا و الاخرۃ
 و ہر آنست کہ مراد از ایذا خدا ایذا و لیا خداست بحدف مضاف یعنی یؤذون اولیا اللہ و رسولہ و درین صورت
 لعن رسول از قبیل عطف خاص ست بر عام برای زیادت اہتمام مانند عطف جبریل بر ملائکہ و موسی
 ان تاویل ست حدیث قدسی کہ بخاری روایت کردہ قال اللہ تعالی من عادی لی ولیا فقد بارزنی
 عادیہ یعنی ہر کہ باولی خداستہم کرد پس با خدا برای جنگ برآمد پس ایذا امام حسین علیہ السلام کہ سر شنبہ
 امام اللہ ست ایذا خداست و نیز ایذا رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم ظاہر ست رسول فرمود

اظهر وجنده الذي أعتره وايداه حتى بلغ ما بلغ وطلع من حيث ما طلع ونحن على موعده
 من الله حيث قال الله وَعَدَ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا مِنْكُمْ الآية فانه منصرف وعده وناصرا جند
 الى اخر ما قال رضي الله عنه پس درين آيه دليل است بر صحت نبوت كه اخبار است بغيث بقميكم بوقوع آيه پس
 معجزه است و دليل است بر صحت خلافت خلفا اربع اگر اين آيت مراد نباشد خلف در وعده الهى لازم آيد و ان
 محال است چه كه موعود و موعود هم يعنى صحابه سوار زمانه خلفا اربع جمع نشده اند و دليل است بر صحت نهب
 و جماعت و بودن دين شان مرضى خدا و بر سلطان نهب روافض كه آنها ميگويند كه ائمه عيشه خائف مانده و قبيح
 ميگردند و تا مروز مدي موعود از خوف اعدا ظاهر نشده و آنچه ميگويند كه بعد ظهور مدي اين وعده بخر خواهد شد
 كه شك در اين قول ميكنند بخندند مولى رسول صلى الله عليه وسلم از ان سرور روايت كرده فرمود كه خلافت بعد من
 سى سال باشد پس سلطنت باشد فحينه گفت بشمار خلافت ابو بكر و سه سال و خلافت عمر سه سال و خلافت عثمان
 و دوازده سال و خلافت على شش سال يعنى بايام خلافت حسن بن على سفينه متباكر سوره نكرده و خلافت ابى بكر
 و سه سال و سه ماه و خلافت عمر سه سال و شش ماه و عثمان و دوازده سال و على پنج سال و نه ماه و حسن شش ماه
 مجموعى سال شده و تير اين آيت دليل است بر كفر نزيه و امثال او و اتباع او حيث قال وَمَنْ كَفَرَ بَعْدَ ذَلِكَ
 فَأُولَئِكَ هُمُ الْفَاسِقُونَ امام نبوى گفته كه اهل تفسير ميگويند كه اول كسيكه كفران اين نعمت كرده
 قاتلان عثمان بودند و قبيح ميگويد كه اين آيه اشاره است از نزيه و اتباع او كه قتل كرد حسين عليه السلام را و
 هم پريان او را از اهل بيت نبوت و امانت كرد و بى حرمت كرد ناموس آن سرور را و لشكر بريدنيه فرستاد و فاش
 كرد و مسجد رسول صلى الله عليه وسلم را كه روضه ايت از رياض جنت خراب كرده در واقع حربه خيره با كرد كه زبان
 از بيان آن كوتاهى ميكنند و تحقيق بر بيت الله و عبد الله بن زبير كه نواسه ابو بكر و پسر بن عمر انصاري بود
 كشت ترندي از حسان روايت كرده كه حجاج كي از غلامان يزيد بود كساني را كه در جيش كشته يعنى از صحابه و تابعين
 يك كدمه و بلبست هنر كس در شمار آورده و مسلم روايت كرده كه وقتيكه حجاج عبد الله بن زبير را كشت سزا بخت ابى بكر
 گفت كه رسول فرمود صلى الله عليه وسلم ان في ثقيف كذا ابا و مبيد افا الكذاب فراينا و اما الله
 فلا اخالك الا اياه قال عبد الله بن عصفه الكذاب هو المختار بن ابى عبيد و المبيد هو الحجاج بن يوسف يعني
 بلاك كنده مسلمانان مرويت كه يزيد و زكيه حسين عليه السلام را كشت تبها خواند و فخر كرده مضمون آن بيت را

نيز
 شاعران
 بديع

عروانه آل محمد صلى الله عليه وسلم انتقام كرده ام از روز بدر آخران آيات اين بيت است سه دست من
 به اين كم انتقم من بنى اميه ما كان قد فعل به و نمر اطلال گفت و گفت فان حرسه يوما على دين احمد فخذوا
 من دين مسيح ابن مريم و آل محمد صلى الله عليه وسلم را بر نهب با سب ميگردند و انيان هزار ماه درين گمراهى فرصت
 داشت بعد از ان حق تعالى از آنها انتقام كرده چنانچه از قاتلان يحيى بن زكريا انتقام كرده بود تا آنكه كسي از آنها باقى
 نماند مرويت كه سر مبارك حضرت امام حسين را پيش يزيد مى بردند انجمه زير صومعه را بهي فرود انداختند بر ان
 صومعه مرقوم بود به ارجو انتم قلت حينما تشافه جده يوم الحساب بازان را سب پرسيدند كه اين بيت كه
 نوشته است گفت از قديم مرقوم است نميدانم كه كدام كس نوشته است - غرض كه كفر بزيديان را و ايات معتبره
 و دينى و مستحق لعن است اگر چه در لعن گفتن فائده نيست ليكن احب في الله و البغض في الله مقتضى
 آنست و الله اعلم -

كلمات قدسيه

بسم الله الرحمن الرحيم - بعد حمد و صلوة به ان شاء هر قدر كه اوقات در ترويج نسبت حضرات يسلمه از ان نعمت
 بيايد شمر و وظائف خدا از جهان عزيز تر بايد دانست چون زمانه كه مال فساد و ممرست درين زمانه اگر كسي ايا
 توجه بسوى خدا ميكند فيض و بركات افزون از حد مى بيند پس طالبان را بسيار تنگ نبايد گرفت مشغول بخدا بايد
 عين مشغولى ان شاء الله تعالى براه راست مى آرد و خود بجهت تمام باتباع سنت و اجتناب از بدعت نامر ضيه و
 معمولى اوقات از خيرات و ترك مجالست با غيار و سوزن و در نفس خود و حسن ظن و در حق سائر الناس استقامت
 باي فرموده و الاستقامه فوق الكرامه است و دنيا نقش بر حباب است **فرموده** در دلى بنم اين كن كه در دوزخ
 بجاي جان تو باشي بجان كه پردازده الله معلم انما كنتم و كثر مثلكم و السلام عليكم و رحمة الله و بركاته و الحمد لله
 و الصلوة على رسول محمد و آله اللهم اغفر لي و لاخواني في الدين و الدارين و اياهم كمال متابعه سيد المرسلين و مقتضى
 صلى الله عليه وسلم في اعلی العالمين آمين يا رب العالمين -

وصيت نامه

بسم الله الرحمن الرحيم الحمد لله الذي خلقني من اصلااب المسلمين و ارحم المسلمين و امن علينا بعبثه سيد الانبياء

و افضل الرسل و الايمان بمن هو الاية الكبرى لمعبر من هو النعمة العظمى لمغتنم و صلى الله تعالى عليه و علي آله و ائمه
 و اتباعه اجمعين و الشكر على ما بذلني للسلام و احياني عليه و وفقني لاقتباس انوار علماء الصالحين اوليائه الكرام
 خلفاء الشيخ احمد الفاروقى المتشديد المجد و الماعى الثانى و السيد السندى الدين عبد القادر الجيلانى فحوت الشريعة
 و السيد الفاضل الكامل معين الدين حسن النجوى رضى الله عنه و عن اسلام فم و اخلا فم اجمعين و ارجو من فضلك
 ان يمتني على اتباعهم و محقق بهم فى دار القرار و ما ذكك على الله عز و جل بعد ارحم و صلوة فقير حقير محمد
 شمسار الله عثمانى خفى مجد وى پانى تپى منو سيد كه عراين عاصى بهشتا و سال رسيد و يقين كه عبارت از
 بر سر آمد و فرقى نگذاشته كه چند بطريق وصيت برلى اولاد و اجاب مى نويسد كه رعايت بعضى از ان برلى
 فقير فقيد و ضرورت و برخى از ان برلى دوستان و فرزندان ضرر و مفيدست اگر نوع اول را رعايت خوا
 روح فقير از انا نشود و خواهد شد حق تعالى جزاى خير خواهد داد و گرنه در عاقبت و اننگير خواهم شد و اگر نوع ثانيا
 را رعايت خواهند كرد و ثمره آن در دنيا و عقبى نيك خواهند و گرنه نتيجه بد خواهند و ديده اول است كه در
 و تكليف و غسل و دفن رعايت سنت كند و دو چار و زندگى كه حضرت ايشان شهيد رضى الله عنه غايت فرموده
 بودند در ان تكليف نماند و عمامه خلاف سنت است ضرر و نيت و نماز چهاره بجاعت كثير و امام صالح مثل حافظ
 محمد على و يا حكيم كه سواى ان قطب پير محمد بجا آرند و بعد تكبير اولى سوره فاتحه هم خوانند و بعد مردن من رسوم و نيت
 مثل دهم و بستم و چهلم و ششماى و برسى بچشم نكند كه رسول الله صلى الله عليه و آله و سلم زياده از سه روز نماند
 كردن جائز نداشتند ان حرام ساخته اند و از گريه و زارى زلمان را منع بليغ نماند در حالت حيات خود فقير از اين چيز
 راضى نبود و باختيار خود كردن نداده و از كبر و درود و ختم قرآن و استغفار و از مال حلال صدقه بفقير با اختيار داد
 فرمانيد كه رسول الله صلى الله عليه و آله و سلم فرموده الميت فى القبر كالغريق المتغوص ينتظر د عصى
 ما تخلف عن اب او اخ او صديق و بعد مردن من در احوالى ديون من كوشش بليغ نماند فقير
 در حيات خود نصف موضع نكند و المالك قصيد كه در ملك خود داشت آنرا بهشت سهام قرار داده سه سهام بود و يك
 دو و دو سهام بصفوة الله و يك سهام بفلان و يك سهام بفرزندان فلان و يك بفرزندان فلان و دو ختم مبلغ شش
 بخشيد هريك را مال ك حصه ساخته بود ليكن تا دم زويت خود محصول پنجم حصه با و لا دهر و دو ختم ميردم و الباقي
 را سه حصه كرده يك حصه برلى خرج خود ميردا شتم و يك حصه بفلان و يك حصه بفلان ميردم بعد مردن من

نعم اصل ایشان
الدین ولد

و فی کلام دین من آتش و بدین قسم تقسیم کرده ام که در حدیث بقره خوانان من می رسیده باشد و از مبلغ عیدین قرضخواهان
دو هزار و دو تر فارغ الذمه سازند تفصیل قرضها که در ذمه نیست در بنده چپه اخراجات روزمره اکثر نوشته ام و چپه
ای مری من نزد قرضخوانان است و ادای آن نهادن نمایند و صبیحه شریف حضرت شیخ رضی الله عنه را هر یک
که فروخته دست کردن لازم و واجب دانند علی القاعده و قلدره و علی الموقوف قلدره لا یحکف الله
سألا لیسوا فقیر در سال تمام ده من گندم و پنج شش روپیة نقد با ایشان میدادم ازین تصور نشود و ده گیاه
من پناه میدانی والد و والده دلیل الله از طرف خود برای مرگ امان وصیت کرده بود با ایشان میرسد و من از طرف
دوست میگیم خام زمین چای مرغوع از موضع نگه برای ایشان مقرر نموده بودم لیکن ایشان بدان قبضه نکردند
من گندم و یک روپیة نقد در ماهه با ایشان میدادم درین هم تصور نشود موضع نگه میراث جدید پیری وجد
دری من نیست محض تصدق حضرت مرزا صاحب شهیدست رضی الله عنه و ادای خدمت ایشان تقییر نمایند
و بعد دیگر که برای پس ماندگان مفید است آنست که دنیا را چندان معتبر ندارند اکثر کسان در طفلی و اکثر در جوانی
می بینند بعضی پیروی میرسد تمام عمر شان هم در اندک فرصت مثل باد صبا سیر و ندیدند که کجاست و معامل
حضرت که انقطاع پذیر نیست بر سر پا نهد حق تعالی بی فرمایند اِذَا اللَّهُمَّ الْإِنْفَظْ كُنْتُ الی قوله عَلِمْتُ نَفْسُ
كُلُّ شَيْءٍ وَأَخْرَجْتُ اِبْلَهی باشد باین لذت قلیل که آنهم بی رخ کشی میسر میشود لذات قوی دایمی برابر داده
و ایام ابدی گرفتار شود و نوعا بالله نه پالس جایگزین مصلحت دینی و مصلحت دنیوی با هم متعارض شود مصلحت
دینی را مقدم باید داشت کیکیه مصلحت دینی را مقدم میدارد و دنیا هم موافق تقدیر بوی میرسد رسول صلی الله
علیه وسلم فرمود من جعل الهوم هما واحدا هم اخرته كف الله هم دنياه یعنی هر که مقاصد خود را یک
مقصود آخرت منظور دارد و کفایت کند الله تعالی مقصود دنیایی او را و کیکیه مصلحت دنیوی را مقدم دارد
گاه باشد که دنیا هم اورا دست ندهد چنانچه بیشتر درین زمانه همچنین است پس خسر دنیا و الاخره شود و اگر دنیا
دست دهد در اندک فرصت زوال پذیرد و خسران ابدی لاحق شود - فقیر چشم خود به هزار بار مردم رادیده که
به دولت رسیدند باز از آنها اثری نمانده فقیر و برادر فقیر پدر فقیر و جد فقیر خدمت قضا قبل باشد ندید هر چند آنچه
بیاید حق این خدمت از ما نداشته مخصوصاً ازین فقیر پر تقصیر که پیشتر عمر در زمانه فاسد تربیانته از نجبت نام
و مستغرق با جمل الله و قوت طبع ازین خدمت نگذاشته ام و از اکثر انبیا و در کار نوعی بخوبی کردم احمد شد علی

۱۲
 ۱۱
 ۱۰
 ۹
 ۸
 ۷
 ۶
 ۵
 ۴
 ۳
 ۲
 ۱
 ۰
 ۱
 ۲
 ۳
 ۴
 ۵
 ۶
 ۷
 ۸
 ۹
 ۱۰
 ۱۱
 ۱۲

ذکر از نجاست از فضل الهی امید مغفرت دارم مقصود اصلی در زینت فقیر همین است اما سبکت بهین عمل باشد
 بلکه بنده بهم هر کس که ملاقات کرده مغرور داشته و غنیمت شمرده و گرنه علامت برتر از من موجود اند کسی نمی پرسد و از نام
 کسی دیگران را چه خبر است این دلیل است بر آنکه اگر مصلحت دینی را بدو دنیا مقدم داشته شود و دنیا هم از وی دور
 نماند و میسر بدین دین را در دست می نماید و از جمله تقدیم مصلحت دینی بر مصلحت دنیوی آنست که در دنیا
 دخل ندهد و بر روایت معتبر مفتی بعمل نماید و از جمله تقدیم مصلحت دینی بر مصلحت دنیوی آنست که در دنیا
 دینداری را منظور دارد و چون درین زمانه درین شهر مذہب و افراط بسیار شیوع یافته است و شر فاشتر
 علونب یار فاه معیشت نظر میدارند اول رعایت دین باید کرد و دختر کسی را فاضلی یا ستم بر نفس اگر چه صاحب
 دولت عالی نسب باشد نباید اوروز قیامت سواهی دین و تقوی هیچ بکار نخواهد آمد و نسب را نخواهند پس
 عم که درین راه فلان ابن فلان چیزی نیست و دولت اعتبار ندارد و مشتق از تذکر اول ست السلام
 خاچه و راجع دیگر باید دانست که اکمل الاکملین از نوع بشر بلکه از عالمه هم سید طهر لیس محمد است صلی الله
 علیه و آله و سلم هر کس بر قدر ربان سرور شایست بهم رساند و باطن ظاهر صفات حق و کبری علم و اعتقاد و عمل و عبادت و جادات
 آن کس همان قدر کامل باید دانست و هر کس در شایست و در چهره از ان قاصر است بمان قدر ویران قص باید دانست
 و از جهت کمال اتباع سنت سنی که او کیا تقصید اختیار کرده اند گوی مسابقت برده اند و همین کمال شایست جهت کمال
 دلیل است بر تفصیل شان و اگر محبت قاصر بجهت ان کمال متابعت آنجناب کوتاهی کند و بدو اوست
 واجبات و ترک محرمات و مکرویات و مشبهات در عبادات و عادات و معاملات خصوصاً در معاملات
 قناعت کند آنهم بسیار غنیمت است گوشت نوافل و اتیان مستحبات و کمال اشتغال بپسند در عبادات
 و عادات از وی میسر نشود در رسول فرمود صلی الله علیه و آله و سلم من اتقى الشبهات استبرأ لدين
 وعرضه ومن وقع في الشبهات وقع في الحرام الحديث فی الصحیحین عن تعالی می فرماید ان اولیاء الله لا یلتصقون
 نیستند و دوستان خدا اگر مستقیان تقوی عبارت از ادائی واجبات و ترک محرمات و مشبهات است نه از
 کثرت نوافل و اتیان مستحبات آنچه محرمات را زائل نفس است از اتفاق و عجب و کبر و حقد و حسد و ریاد و سوء
 و طول اهل و حرص بر دنیا و مانند آن و بعد از ان محرمات که بافعال جوارح تعلیق دارد و در کتب فقهیین اند
 و اگر محبت ازین مرتبه هم کوتاهی کند و از شومی نفس و شر شیطان ترک محرمات شود پس در آنچه

شوق العباد باشد از ان اجتناب باید کرد حق تعالی کریم است و رسول و پیان عظام شفیع اند این امید مغفرت
 و شوق العباد و در بخشش نمی آید آیات و احادیث و ریناب بسیار اند این رقیقه تحمل آن نتواند شد ریت المسلم
 من سلم المسلمون من لسانه و یدیه و حدیث ان تحب للناس من الخب لنفسك و تترك لهم ما تترك
 لنفسك و ریناب کافیت شعر مباحش و بی آثار و هر چه خواهی کن که در شریعت ما غیر ازین گناهی نیست
 یعنی غیر ازین مثل گناهی نیست و دیگر از نصح که برای دین و دنیا مفید است آنست که از اتباع خود و از
 فرزند و نوکر و غلام و کنیز و رعیت با هر یک چنان معاشرت باید کرد که آنها راضی باشند و دوست دارند و از کثرت
 عناق و غنچاری و عدم تکلیف لایطاق در رعایتها بجان گردیده باشند مگر آنکه بعضی از آنها از حد یکدیگر زیاده
 باشند آن معتبر نیست و متبوعان خود را از ادب و فرمانبرداری و خدمت گذاری راضی دارند مگر آنچه بصیحت
 امر کنند رسول فرمود صلی الله علیه و آله و سلم لا طاعة للمخلوق فی معصیة الخالق و باقرن خود
 از اقربا و برادران و دوستان و هم محبتان و همساکنان با خلاص و محبت و غنچاری و تواضع باشند دنیا
 های فتناست برای معاملات دنیوی با هم تعلق نکنند هیچ خانه بر پا نشده مگر وقتیکه با هم منازعت و
 مناصت کردند و از کسانیکه اندیشه دشمنی باشند آنها را با حسان و نکوئی شمرند و سرنگون باید کرد و بیت
 آسایش و گیتی تفسیر این و در حرف است با دوستان مطلق با دشمنان ملایه قال الله تعالی
 و ذکر بالقرآن احسن فاذا الذی بینک و بینة عداوة کانه فیه حمیة و ما یلقها الا الذی
 مبار و ما یلقها الا الذی حط عظیم و ما یلقها الا الذی من الشیطان نزح فاستغفر بالله ان
 من الشیطان لعنکم یعنی دفع بدی کن خصماتی که نیکوتر است یعنی بدی دشمنان به نیکوئی کردن با آنها از خود
 دفع کن پس ناگاه شخصی که در میان تو و او دشمنی است دوست و محبت خواهد شد و نمی کنز انجین مگر کسانیکه
 صبر میکنند و مگر کسانیکه صاحب نصب بزرگ اند و اگر و سوسه شیطان تر ازین کار را می شود و عود بخواند پناه
 می بخشد به سبب خدا صانع و طبع است این حکم در حق کسی است که با وی برای دنیا دشمنی و ناخوشی باشد
 کسی که خاص الله با وی دشمنی باشد مثل رافضی و خوارج و مانند آن از آنها سوا فقط نکند تا که از عقاید
 فاسده نوبه نکند اگر چه پیرایه باشد قال الله تعالی لا یخلف الذین امنوا الا کفوا و احد و ی و عد و کفر
 اقرب الی قوله ان تنفکوا از کسانیکه و کذا اولادکم یومئذ یفصل بینکم

چند سوال کرده بود جواب آن بین الاجمال و التفصیل نوشته شد سوال اول آنکه نسبت تو بآنست کدام طریق
از طرق مشهوره مشایخ برتر است گفتیم در آنجا اشغال طریقت و صحبت متصل تا آنحضرت صلی الله علیه و سلم اقدس
در اتصال بن طریق آتشین است و نسبت باطن اقتدای من بطریق حیلانیست زیرا که اصل و طریق آتشین
حفظ صورت و بنیه حضرت حق است و در مدد که هر آدمی اشاقی یا جناب واقع است و آن صورت اجمالی و بنیه
حضرت حق است و این طائفه افراد اسطر گفته اند تا بر آن معاضدت کنند و هر وقت که خواهند از آن انتقال کنند
بحقیقه الحقائق و اصل و طریق حیلانیست تنذیب روح و سرست تا چون مذهب شد نه هر وقت که از اعمال کت
معرفت تجلی اعظم میسر شود و در سجاده و خلافت و بشارت سلف بحال خلف اقوی نزدیک من طریق پیشینه است
واقوی نزدیک من باعتبار دلیل کتاب و سنت و شبه باصول طریق حیلانیست هر دو یک است اگر چه فیر
مناسبت با طرق بسیار است اما این چهار چیز ازین چهار طریق استفاده کرده ام جزئی الله عنا لهذا خیر الجزاء
و فایده دیگر از این جواب میگویم که در بعض اوقات مراقبه حاضر کرده شد بر من اجداد و اما حضرت عمر رضی الله تعالی
و حسین بر کوی نورانی یا فتم که آن نور غالب شده است و ریاست پیدا کرده بر جمعی که دو صد کس باشند یا از راه
و از امتوارش یا فتم با عن جد و آن با صطلح بالقطعه بحث است اگر چه گاهی باعتبار دنیا باشد و گاهی باعتبار
ویانت و علم و دیدم که آن نور بطریق وراثت نسبت بن انتقال کرده است و الله اعلم سوال دوم آنکه
فرموده اند که بعد فانی بشیرت وجود موهوب میدهند موسی اندر دخت آتش دید و سیر تری شدن آتش
از نار به شهود و در ص مر و صا حیل و نه چنین دان و نه چنین انکار یعنی فانی بشیرت و وجود موهوب
چیت گفتیم اتفاق حکما و صوفیه واقع شده است که نبی آدم بر سه طبقه مخلوق شده اند آنکه نفس همیله
غالب ترست و آنکه نفس سبیه از در و در ترست و آنکه نفس نطقیه و قوی ترست پس آدمی در ابتدای حال
مغلوب یکی ازین نفسها خواهد بود یا مغلوب و نفس بهر ازی که آن غالب میگردد و چون توبه کرد و متذکر
شرع را و عقل خود جاد و احکام شرع را در جمیع احوال خود پیش گرفت و او را باستی نماند الا بعد اجازت شد
چو در باب سبیه و چه در باب شهودیه بشیرت اد فانی شد و در شرع و نفس او بشیرت باقی ماند و حدیث لایق من
احد که حق یکون هو لا تبعالما جنت به اشارت بهین مقام است چون ازین مقام ترقی
واقع شود و محبت حضرت حق و دوام توجه با و لازم گرفت و مغلوب آن شده و او را باستی نماند الا اتصال

قبله نماند توجه و انجذاب خاطر او را لا بین منی فانی شد و حق و باقی گشت بحق و انجاد و راه پیش می آید یکی راه
و الله قدس و جبرئیل و آن شایسته است بذات محبت و دو راه توحید افعال و صفات و اضمحلال اشیا و حقیقت
و الله و طلوع آن از کوه انار خود و انار هر جودی بعد از آن استقلال آن حقیقت و احده و بحال خود بعد از تمام هر دو
یکی می آید اگر بانه او را با آنکه هر لطیفه حکمی دارد و حکم کلی حکم دیگری را میسر نمیکند و متعاقب آن تفرقه می اندازند
در میان ظاهر و باطن این شخص دست در کار و دل بایا بر جوارح و نفوس نشسته کارهای مناسبه آن میکنند و بشیرت
بلیفیت اتصال مشرف می شود و با بلطفه خیمه معرفت حقیقه واحده مشرف میگردد و این را دو جو موهوب گویند
و این در حقیقت اشاره بآنست سوال سوم آنکه عمل تو در مسائل فقیهیه بر کدام مذهب است - گفتیم بقدر
امکان جمیع میکنند و در مذهب مشهوره مثلاً صوم و صلوة و وضو و غسل و حج و وضعی واقع میشود که جمیع مذهب
هم دانند و عند تعذر الجمع باقوی مذاهب از روی دلیل و موافقت صریح حدیث عمل می نمایم و خدای تعالی
این قدر علم داده است که فرق در میان ضعیف و قوی کرده شود و در قوی بحال سنتی کار میکنم مقلد هر مذنبی که
باشد و از جهان مذاهب جواب میگویم خدای تعالی بهر مذنبی ازین مذاهب مشهوره معرفی داده است الحمد لله
والله اعلم سوال ششم نیز بخواجه محمد بن در جواب بعض مسائل - بسم الله الرحمن الرحیم محب عز القدر
و الله اعلم این سلسله الله تعالی سوال کرده بودند که لطیفه غالبه من بین لطائف من کدام لطیفه است پس لازم
که آنچه در دل ازین باب القا شود ذکر کرده آید - باید دانست که لطیفه قلب هر چند یک لطیفه است اما وجوه و طبقات
شش دارد و وجهی دارد متصل بجوارح و وجهی دارد و مائل بنفس شهویه و وجهی دارد و مائل بنفس سبیه که منبع آن
نزل صنوبریست و طبقه ایست از طبقات دل و وجهی دارد و پیوسته بروح و همچنین روح نیز وجوه و طبقات
شش دارد و وجهی دارد متصل بقلب و وجهی دارد متصل بنور اقدس و وجهی دارد و ملصق بخفی و آنچه از میان
آنکه عزیز شد الیه بقوت و استقلال امتیاز دارد و وجهی است از وجوه که بروح نزدیک است و وجهی از وجوه
روح که بقلب مائل است پس غالب آنست و الله اعلم که ظهور مرقه طهارت و عبادت و نسبت او بسبب یادداشتی
و غالب بر نفس باشد و محبت اهل الله و جوارح و الفت بیشتر بود و فتح کایین عزیز ازین چیزها باشد و استقرار
درین موطن - مکتوب هشتم بخواجه محمد بن - در دفع شبهات مکتوب حضرت مجدد قدس سره که
در باب صفات و حصول این مرتبه غنی آنحضرت صلی الله علیه و سلم بواسطت بعض افراد است نوشته اند

مکتوبات شاه ولی الله

و از آن فرمود نفس خود را شناسد - برادر عزیز القدر نواب محمد امین اگر چه الله تعالی بپسوده - سوال کرده بود
 که حضرت شیخ مجدد قدس الله تعالی سر العزیز در مکتوب نو و چهارم از جلد ثالث و غیر آن تیر تصریح کرده اند
 بآنکه آنحضرت راضی الله علیه و سلم بعد بنبر سال بواسطه بعض افراد امت مقام خلت حاصل شد و دعا
 اللهم صل علی محمد کما صلیت علی ابراهیم مستجاب گشت و باشاره مفهوم میگردد که مراد از آن فرد
 ذات حضرت مجدد است و این مقدمه بظاهر مورد اشکالات کثیره است از آن جمله آنکه توسط فروزی از افراد
 امت در حصول مقام خلت که از اعلی مقامات است مسلم فضل او بر ذات حضرت خاتم الانبیاست علیه
 الصلوات و التسلیمات و حضرت محمد مصطفی جواب این اشکال خود شده اند که خدام و غلمان اگر برای
 مولی و محمد و ملباسی فاخر طیار کنند هیچ منزهتی ایشان را لازم نمی آید و قیه و فیه و از آن جمله آنکه در حدیث صحیح
 وارد شده است الا ان الله اتخذ فی خلیلکما اتخذ ابراهیم خلیلا و این حدیث نص صریح
 در اثبات خلت مر آنحضرت را پس قول بعدم حصول آن مرتبه الابد بنبر سال مخالف حدیث صحیح
 باشد - گفته نشود که مراد از این خلت که درین حدیث وارد شده مطلق محبوسیت است نه خلت مصطلحه
 فلا اشکال زیرا که تشبیه بخلت ابراهیم ازین تاویل ابامیکند پس درین سلسله آنچه ترمذی متحقق شده باشد
 نبویس باین سبب بخاطر رسید که هر چه در حالت ربه توفیق تحریر آن باید نبویس - باید دانست که اشکال
 راست و درست و لیکن در بعض اوقات حقیقه الامر بطریق اجمال درمی یابند و در بعض اوقات تفصیل
 و در بعض اوقات شیخ شیخی و در بعض اوقات بغیر حجاب و مستبحان کلام صوفیه لاچارند از دانستن اجمال
 و تفصیل و اغراض نظر از مخالفتی که قائل را در میان کلام مجمل و کلام مفصل بدیداشد پس ما شک نداریم
 که در هر طایفه از زمان فیضی دیگر فتح میکنند و درین زمان فیضی دیگر و در میان مردمان مفتوح شد و چون
 روح حضرت خاتم النبیین علیه الصلوات و التسلیمات بسبب علو سبب اتینان ایشان و عموم فیضی که بر
 ایشان بر مردمان افشاده است و بسبب ظهور مقام دوره نبوی که از هر چه حضرت ایشان سر کرده و لایزال آخری لافیت
 ان خصیصه ساعده اند و عنوان خیرة القدس و شیخ ان در پوش آن مطننه آن و مثل و صورت و هر چه ازین قبیل
 میتوان گفت شده است هر فیضی جدید که در عالم پیدای شود و تباکی بر روی کار می آید ضمیمه خیرة القدس میشود بسبب
 بهت نفس نبی آدم که بقرینه بعد بقرینه پیدای شوند اهل لباست که این امر را اجمالاً ادراک کنند و باین لفظ تعبیر

فانید که این کلمات اجمال آنجناب را حاصل شده است و تفصیل این کلام و ایقایی حق آن آنست که
 گفته شود که مصلحت کلیه البیه تعاضا کرده است که بعض شروح و تفاسیل و عکوس تجلی اعظم در هر عصر
 پیدا شود و انتشار آن مجربست شخصی باشد از کمال و آن مجربست بآن نور مجرب و بنبر شعل تجلی اعظم و بشایه
 اعراض آن جوهر افخم گردد و آن ظهور خود دست بحسب طوار و لودار و بطور خود دست بحسب شخاص و از زمان
 و این خیر شارقی کرده باین قسم ظهور و باین قسم اشکال و درین بیت باجمال و انیش حسن و در کار شده
 چشم او را سر مره ام یا زلف او را شانه ام و چون این مقدمه ممد شد دیگر تیر باید دانست که حقایق اجمالی
 که بر اهل الشفا هر میشود چون لغت در عرف از تعبیر آن کوتاه است این طائفه نقلی از کتاب و سنت که بحسب
 فن اشاره و اعتبار بران حمل توان کرد و میگردد و از اعنوان آن حقایق اجمالیه فائضه بر قلب ایشان میگردد
 و سخن را بان مرطوب میسازند و آن معارف فائضه را در پرده آن لفظ ادومی فرمایند مفسران از مطالعه
 کنندگان را لازم است که از خصوصیت این لفظ اغراض نظر کنند و سطح نظر خود جهان حقیقت اجمالیه و معترف
 فائضه سازند پس فیما بین فیه اقامت لفظ خلت و استجاب و دعای اللهم صل علی محمد کما صلیت
 علی ابراهیم و تصویر دایره که مرکز صرف ذات است و محیط آن کلمات ذات و باز صیرورة آن مرکز و از
 تا سه که مرکز آن محبوسیت است و محیط آن امتزاج محبت همه نیز نگ فن اشاره و اعتبار است اعتراض
 بش این مقدمات وارد میشود چنانکه در صورت رأیت اسد گایر می اعتراض بفقدانیاب و اظهار
 اسد و یاد بر و ذنب و جوی ندارد و همچنین است سخن در حقیقت قرآن و حقیقت کعبه و حقیقت محمد و بیان
 و دایره و اقواس پس خلاصه کلام آنست که بعد از انفتح دوره دیگر شده است که بعض اعتبارات اجمال
 فیوض متقدمه است مثلاً احوال قلب و روح و سر و غیر آن همه مجمل شده بحیث جمعیت پیدا کرده و بعض اعتبارات
 تفصیل فیوض متقدمه است مثلاً مسائل حجربیت و انانیت کبری درین دوره فصل ترست از ادوار سابقه و
 تفصیل حقایق این دوره شری میطلب که این ورق گنجایش آن ندارد و باجماع شیخ مجدد در این دوره اند
 و با معارف مختص این دوره که از زبان شیخ بطریق رمز و یا سزده و شیخ قطب ارشاد این دوره است
 و بر دست وی بیاری از گزبانان با دیه عبیت و بدعت خلاص شده اند تعظیم شیخ تعظیم حضرت مدو و دارد
 اکنون کائنات است و شکر نعمت شیخ شکر نعمت مفيض است مثل اشاره بتوحید شودی اگر چه شیخ از نزد

ایمان و ایمان تجا و زکوة و سخن بی پرده و انفس رسیده و مثل قول بجا نیست علماء اهل سنت و معارف اجمالی که بتقلید
انبیاء علیهم السلام افتد کرده اند و مخالف نبوده اند انبیا با تحقیقات صوفیه زیرا که معارف علماء مقتصرست بر بیان نظریه
القدس و تجلی اعظم و آن متعین است و نفس کلیه بیان صورت رای که در مراتب متعین شود و ازین تعیین بساطت
اولی چند مدخل برترست و ایشان هر چه ازین مرتبه خبر میدهند همه راست و درست است و در خصوص و واجب
قول بحدوث ماسوی الله و قول باراده که تعلقات متجدده داشته باشند این است آنچه نزدیک فیه و شرح معانی
شیخ مجد متعین شده و اگر تحقیق داشتند در حل این اشکال سردهیم می توانیم گفت که غرض شیخ ثبات اصل
فلت است آنحضرت اصلی الله علیه و سلم و اول امر بخریج توسط و اثبات توسط خود و در فیضان فلت بر بنی آدم بآن
معنی که توسط او بعد از سال مردمان حصه از آن فلت یافتند و در اینجا هیچ خدشه نمی آید زیرا که فضاصل اضافیه
مثل مقدار متبوع عجم شدن توسط خلفا متحقق شده است و همچنین هر عالمی که بسبب جمعی ممتدی شوند و بآیه
حضرت خاتم الانبیاء صلی الله علیه و سلم درست کنند آن عالم واسطه عموم دعوت و مقتدا بودن آنحضرت مرآت
را خواهد بود و انکار آن مکابره است و الحمد لله تعالی اولاً و آخراً و ظاهر و باطناً و صلی الله علی خیر خلقه محمد و آل و صحبه و سلم
تسلماً کثیر - مکتوب است که تیر خواجه محمد امین در کشف اسرار تفضیل نبوت بر ولایت - برادرم خواجه محمد امین
اگر چه الله شهاده از تفسیر تفضیل انبیاء علیهم السلام بر اولیاء رضوان الله علیهم سوال کرده بودند بدانند که تفاضل
در حقایق انواع بغیر ملاحظه نماید و بغیر تصور موطنی که قبول آثار آنها کند معقول نیست مثلاً سیاه را بر سفید فضل
نهادن یا حلو را بر حامض راجع دانستن بغیر آنکه نسبت این مریض یا به نسبت این حال قیاس کنند معقول
نیست هر حقیقت در حد ذات خویش فواره ایست از دریای وجود و جوشیده نمی توان گفت که یکی از دیگری باقی
وجود بهتر است و نمیتوان گفت که این تعیین که وجود خاص شده است از آن تعیین دیگر باعتبار عر و در خصوص
بهتر است و نمیتوان گفت که لازم و آثار هر حقیقت باعتبار اشتباک و اقتران بآن حقیقت بهتر است که طبع
سلیم از تجویز این اطلاعات تخاشی میکند پس معنی تفضیل بغیر تصور موطنی که قبول آثار هر حقیقتی کند و آثار آن
حقیقت در اینجا نفع و مایه تر باشد آثار حقیقت دیگر معقول نیست هر چند در محاورات تفسیر این آن موطن کنند
از قرآن و آنست می شود که ملاحظه کدام موطن کرده اند مثلاً اسباب را بر ملاحظه تفضیل می کنند و در سطح نظر آن است که
گا و اسباب هر دو با آدمی ملاست دارند و آدمی اتمتع از هر یک میکند پس باعتبار ملازم بودن با آدمی

ملاست دارند و کفایت حاجات او کامل کردیم فسر رس را دیدیم که در کارزار و گیر و دار کار با دشمنان
و محب و آن است نفع میدهد و گاه را دیدیم که در محصل انقال و حسرت جواب که کار دها قین
و قیاس است سود میرساند و فسر قدولی اعظم داشتیم از فرق ثانی پس اسباب را برگزیدیم و ترجیح دادیم و اگر
بعض مقالات این مقدمات را بطوری گذارند عقل سلیم آنرا باطل نمیکند و تحلیل که بعضی آنها ضعیفه شود
عالمه لیبانی پیدا کنند و در طلب ملائمتی و منافرتی که بسبب شهرت آنها شده است نه افتند و للناس فیها
بمشقون صدی احب و لیکن بحث ما و فرق است که از نالحاق الاشیاء کما هی و معارف حال ایشان
در همین تریاک را بر هر چنان نهادن نه باعتبار حقیقت آنهاست و نه باعتبار آثار آنها زیرا که زهر بآبی باشد
ایمانی کمال صورت است چنانکه تریاک کمال صورت نوع خود است هر یکی جمالی را از وجه جمال حقیقه
ملاحظه شرح کرده است لیکن چون هر دو وارد شدند بر انسان و حیواناتی که با انسان ملاست دارند و آن یک
ساختار بود این اجسام و آن دیگر ملایم استخوان یکی و استقیح دیگری مسلم الکل گشت و هیچ آدمی را در ترجیح
یکی بر دیگری سخن نماند باز این اشیا مفضوله و بعضی احیاناً به نسبت بعضی اشخاص نفع میباشند از اشیا
مانند گاه و چون محتاج سقای ارض و آثارة آن شویم ملایم تر میشود و اسباب و چون بقتل شخصی موزی محتاج شویم
هر ملائمه میباشند از تریاک و چون بآستنجای محتاج شویم سنگ ملائمه ترست از ذهب فضه پس ملائمت در اکثر احوال
عاشرف احوال اکرم افراد از ملائمت و اقل احوال و اخس احوال اوضاع افراد و نظری آدمی فرقی پیدا کرد پس مفضل
شده اند بآیات و نوع از فضل فضل کلی و فضل جزئی چون این مقصد روشن گشت باید دانست که تفضیل بانبیاء بر اولیا
نه به نسبت حقیقت نبوت و ولایت است و نه باعتبار اقتران آثار هر حقیقتی باصل خودش بلکه باعتبار موطنی است
که اثر پذیر آثار هر دو حقیقت میشود آثار یکی ملائمه ترست در اینجا باعتبار اشرف اوضاع و اکرام احوال از آثار آن
و دیگر وجهین است معنی فضل کلی و آن موطن جمهور افراد بنی آدم است و آن آثار تهذیب نفوس است معلوم
ماخوذه از ایشان و وجوب انقیاد ایشان را در سرخ علوم ایشان باعتبار ترجحانیت لسان قدم و ضرب تشریح
بر ایشان و مانند چاره بودن در اصطلاح حقیقت مطلقه ایشان و حقوق خود ایشان را آشکار کردن و وجه مفا
و مویه و اخرویه اند میان ایشان بر انداختن و آنچه بآن ماند و در اینجا هیچ شبه نیست که انبیاء افضل اند از اولیا
چونکه ولایت را بر نبوت فضل نموده اند اما حال اعتبار این موطن نموده اند و حقیقت کار را نشان داده اند

که معنی او آمده است فی الکشاف عن ابن عباس و ظنوا حين مضطرو و طلبوا انهم قد اختلفوا
 ما وصلهم الله من النصر وقال كانوا بشرا وتلا قوله وزلزلوا حتى يقول الرسول والذين
 امنوا معه متى نصر الله فان صح هذا عن ابن عباس فقد اراد بالظن ما يخطئ بالبال
 و يهيجس في القلب من شبه الوضوء و حثيث النفس على ما عليه البشرية و اما الظن
 الذي هو ترجيح احوالها تزين على الآخر فغير جازم على رجل من المسلمين فما بال رسول الله
 الذين هم اعرف الناس برهه و انه متعال عن الخلف في الميعاد من غير عن كل قبيح
 مروى في قرأت ابن عباس اختيا ميكند و توحيمي فرمايند كه احوال انبيا مختلف است و بعض اوقات رفع حجاب
 ميشود و احوال بنده راى العين مى بينند و در بعض اوقات حجاب بشرى مانع ميگردد و از حالت راى العين
 فرود مى آيند و ضيق خاطر و اضطراب بشرىت رو ميدهد بهين حالت احتجاب را بطريق مجاز بنظير تعبير واقع است
 مكتوب يا زهير هم در ذكر شمه از مناقب ابو عبد الله محمد بن اسماعيل البخارى رحمه الله تعالى رحمه الله و استوديان
 اشمال كتاب صحيح و براميات مطالب اكثر علوم دينيه و الحمد لله الصلوة على سيدنا محمد صلى الله تعالى عليه و على
 آل و سلم با بعد و زى در حديث لو كان الايمان عند الثريا لزاله رجال او رجل من هؤلاء
 يعنى اهل فارس و فى روايه لانا رجال من هؤلاء بلا شك تذكره يكرديم فقير گفت امام ابو حنيفه
 در اين حكم داخل است كه خداى تعالى علم نقيه را بر دست وى شايع ساخت و چيى از اهل اسلام را بان فقه
 مذهب برگردانيد مخصوصا در عصر ما خركه دولت بهين مذهب است و پس در جميع بلدان و جميع اقاليم بادشاهان
 حنفى اند و قضاة و اكثر مدرسان و اكثر عوام حنفى و امام ابو عبد الله بخارى تير داخل است كه خداى تعالى علم حديث
 را بر دست وى مشهور گردانيد و تا زمان ما حديث انحضرت صلى الله عليه و سلم بواسطه اين مرد و زن با سادى و چيى متصل
 باقى ماند شخصى از اهل عصر كه با اهل حديث نقاى داشت مانند حال اكثر متفقه عصر ما در ايام الله تعالى بطريق القدر
 اين سخن اخير را نپسنديد و گفت بخارى حفظ حديث داشت نه علم و وى رحمه الله تعالى بود و در حفظ حديث و
 ضيف بود و در فقه و فهم بهمانى از فخر طبعه آن عزيز زوى باز شنيدم كه فائده نداشت و متوجه بياران خود شدم
 و گفتم كه شيخ ابن جرير و تقريب ميگويد محمد بن اسماعيل ابو عبد الله امام الدنيا فى فقه الحديث
 و اين سخن نزديك كسى كه متبع فن حديث كرده باشد بديسى قابل تشكيك نيست بعد از ان چيزى از تفقيقات

عنه كذا ان بخارى بوده است و حامل بوى آن في بخارى كسى ديگر نود بيان كردم و در ان باب خدا تعال
 هر چه خواست بر زبان جارى ساخت خواهى محمد اين گفتند آنچه مذكور شد با نيت مفيد است اما حافظ با
 مايش حفظ آن ندارد و گرانكه حاصل آن با مختصار و ايجاز بقلم مضبوط كردم و موافق استدعا ايشان است
 انان باب بقلم مضبوط كرده شد و الله الموفق و المعين بايد دانست كه علم حديث تا صد سال از هجرت
 بدون نشاء از سنيه بينه منتقل ميشد بعد از صد سال بدون شدن گرفت و صد سال ديگر با پايه مستحكم
 ميشد و تصانيف مرتب ميشدند بخارى بعد و صد سال حامل لواحدى شد و مخرج عالم درين فن گشت
 پس اول چيزي كه پيش از همه بخارى آنرا سرانجام داد تينرست و اعلی اقسام حديث از غير آن بعد از ان محدثين
 كه توى آمدند و الفضل و المقدم تفصيل اين كمرانكه بعد و دين احاديث چون اسعان نظر كردن و ديند كه
 بعض احاديث مستفيض اند كه از حضرت پيغمبر صلى الله عليه و سلم كه كس از اصحاب آنرا روايت كرده است
 و از هر صحابي بطريق شيعه برآمده است و در روز بروز تر ايد شده و اين مرتبه اعلی مراتب حديث است مطلقا بعد
 از ان حديث مشهور كه از حضرت پيغمبر صلى الله عليه و سلم يك صحابي يا دو صحابي روايت كرده باز اين
 فقه و طبقه كتابايعين يا كتابايعين طرق متعدد پيدا شد مانند حديث انما الاعمال بالنية كه در كتب صحيحه آنرا
 في حضرت عمر رضی الله عنه راوى نيست و غير علقه از حضرت عمر روايت نكرده است و غير محمد بن ابراهيم از علقه
 روايت نكرده است و غير يحيى بن سعيد از محمد بن ابراهيم روايت نكرده و يحيى بن سعيد از طبقه صحابايعين است
 از وى جماعات لا تعد و لا تحصى روايت كرده اند بعد از ان حديثى كه بدرجه شهرت از طبقه اولى پيش از زبان
 تدوين نرسيده و آن بر چند قسم ميباشد زيرا كه يا نيست كه طرق متعدد دارد و ما مخرج خود كه صحابي يا تابعى يا
 از كبار تابعين باشد يا ندارد و آنچه طرق متعدد دارد كه يكى گواه ديگر تواند بود و هر يكى متماسك بود حديث
 حسن است و آنچه تعدد طرق ندارد بهين يك طريق دارد و پس غريب مطلق است باز حسن كذا بعض
 طرق او به ثقات متصل بغير نكره و شنود باشد و روايت از علماء معروفين بعد ايت و ضبط باشد مخصوص
 بشود با ستم صحيح و آنچه مرسل ثقات و روايت اهل علم غير تابعين به ضبط باشد ليكن طرق متعدد متماسكه
 دارد كه يكى شاهد ديگر تواند بود و مطلق حسن تعبير كرده ميشود و نيست اصطلاح ترين وى و وى اول كسى است
 كه اسم حسن را منتهى ساخت و آنچه مشهور باشد ليكن بهم طريق از وى بحد صحت نرسيد و تير و حسن داخل است

و قلیل مابین بخاری کتاب خود را برای هیچ جزو مخصوص گزید و بعضی از آن مقتضی و بعضی مشهور را
مقبول و درین خصلت اول کسیکه قدم را بر سر نهاده است بخاری است و اگر بخاری را غیر از تمیز هیچ از غیر
دیگر نباشد صدق حدیث لئلا رجلا من هؤلاء درست بودی زیرا که ایمان نه همین فقه است و پس تفسیر
و سایر فنون حدیث موقوف علیهاست لایحاله فیکف که این خصلت منجرب است در خصال دیگر بعد از آن
باید دانست که بخاری بعد مابین ظاهر شده و قبل از وی علماء و فنون چند از علوم دینی تصانیف ساخته بودند
و سفیان ثوری در فقه تصنیف کرده بود و ابن جریر در تفسیر و ابو عبید در غریب قرآن و محمد بن اسحق و موسی
عقبه در سیر و عبد الله بن مبارک در زهد و مواعظ و کسائی در بدا الخلق قصص انبیاء و یحیی بن یحیی و غیره و در
احوال صحابه و تابعین و جمعی دیگر رسائل داشتند در روایات و ادب و طب و شمل و اصول حدیث و اصول فقه
بنده عین مثل جمیع بخاری اینهم علوم مدونه را تا مل فرمود و جزئیات و کلیات را انتقا نمود پس قدری از علم
که با حدیث صحیح که بر شرط بخاری است بطریق صراحت یا دلالت یافت در کتاب خود آورد و تا بدست مسلمانان و
این علوم حتی قاطع بوده باشد که در آن تشکیک را داخل نبود و عقل و دلالت میکند بطریق بدیهه تا وقتیکه کسی
و کلیات علمی را نداند انتقا او و تمیز آنچه از حدیث صحیح ثابت شده از غیر آن میسر نشود و انتقا چنانکه اگر کسی گوید
فلانی قواعد طبیعیه را که در قانون مذکور است انتقا نموده است و آنچه با دل صحیح ثابت شده از غیر آن ممتاز نموده است
بطریق بدیهه دانسته شود لایحاله که جزئیات و کلیات قانون را مستخرج ساخته است و بدیهه را فی حدیثی که خدا تعالی
به هر کی را سجده است و همچنین اگر کسی گوید که فلانی دیوان ابو طیب را انتقا نموده است بالبدیهه دانسته شود
عروض و حریت و طریق انشاء شعر نیک و در زید و ادله مسائل آنها امتحان نموده و آنچه بکتاب الله یا
صحیح بطریق صراحت یا دلالت ثابت شده از غیر آن جدا ساخته و کفی بذلک فضیله و فقهاً و اگر انصاف را که فرمود
هیچکس را از علمای متقدمین نمی یابیم که در جمیع این فنون تکلم کرده باشد کلام ایشان مقتصر بر یک فن
یا دو فن غالباً هیچکس را از متقدمین نمی یابیم که در استلال از اشارات حدیث برین علوم بیشتر از حدیث
سخن گفته باشد و نیز انصاف را اگر کار فرمایم دانسته شود که اهمیت این علوم را از حدیث صحیح بر آوردن
نمودن کاری عظیم است و در شریعت و محتاج سرعت انتقال ذهن و حفظ طرق حدیث و استحضار آن
تا آنکه امام احمد با آنهمه تبحر خویش گفته است کلامی که حاصل دانست که باز انتقا و سه فن که سیر و تفسیر

و قلیل مابین بخاری کتاب خود را برای هیچ جزو مخصوص گزید و بعضی از آن مقتضی و بعضی مشهور را
مقبول و درین خصلت اول کسیکه قدم را بر سر نهاده است بخاری است و اگر بخاری را غیر از تمیز هیچ از غیر
دیگر نباشد صدق حدیث لئلا رجلا من هؤلاء درست بودی زیرا که ایمان نه همین فقه است و پس تفسیر
و سایر فنون حدیث موقوف علیهاست لایحاله فیکف که این خصلت منجرب است در خصال دیگر بعد از آن
باید دانست که بخاری بعد مابین ظاهر شده و قبل از وی علماء و فنون چند از علوم دینی تصانیف ساخته بودند
و سفیان ثوری در فقه تصنیف کرده بود و ابن جریر در تفسیر و ابو عبید در غریب قرآن و محمد بن اسحق و موسی
عقبه در سیر و عبد الله بن مبارک در زهد و مواعظ و کسائی در بدا الخلق قصص انبیاء و یحیی بن یحیی و غیره و در
احوال صحابه و تابعین و جمعی دیگر رسائل داشتند در روایات و ادب و طب و شمل و اصول حدیث و اصول فقه
بنده عین مثل جمیع بخاری اینهم علوم مدونه را تا مل فرمود و جزئیات و کلیات را انتقا نمود پس قدری از علم
که با حدیث صحیح که بر شرط بخاری است بطریق صراحت یا دلالت یافت در کتاب خود آورد و تا بدست مسلمانان و
این علوم حتی قاطع بوده باشد که در آن تشکیک را داخل نبود و عقل و دلالت میکند بطریق بدیهه تا وقتیکه کسی
و کلیات علمی را نداند انتقا او و تمیز آنچه از حدیث صحیح ثابت شده از غیر آن میسر نشود و انتقا چنانکه اگر کسی گوید
فلانی قواعد طبیعیه را که در قانون مذکور است انتقا نموده است و آنچه با دل صحیح ثابت شده از غیر آن ممتاز نموده است
بطریق بدیهه دانسته شود لایحاله که جزئیات و کلیات قانون را مستخرج ساخته است و بدیهه را فی حدیثی که خدا تعالی
به هر کی را سجده است و همچنین اگر کسی گوید که فلانی دیوان ابو طیب را انتقا نموده است بالبدیهه دانسته شود
عروض و حریت و طریق انشاء شعر نیک و در زید و ادله مسائل آنها امتحان نموده و آنچه بکتاب الله یا
صحیح بطریق صراحت یا دلالت ثابت شده از غیر آن جدا ساخته و کفی بذلک فضیله و فقهاً و اگر انصاف را که فرمود
هیچکس را از علمای متقدمین نمی یابیم که در جمیع این فنون تکلم کرده باشد کلام ایشان مقتصر بر یک فن
یا دو فن غالباً هیچکس را از متقدمین نمی یابیم که در استلال از اشارات حدیث برین علوم بیشتر از حدیث
سخن گفته باشد و نیز انصاف را اگر کار فرمایم دانسته شود که اهمیت این علوم را از حدیث صحیح بر آوردن
نمودن کاری عظیم است و در شریعت و محتاج سرعت انتقال ذهن و حفظ طرق حدیث و استحضار آن
تا آنکه امام احمد با آنهمه تبحر خویش گفته است کلامی که حاصل دانست که باز انتقا و سه فن که سیر و تفسیر
و قلیل مابین بخاری کتاب خود را برای هیچ جزو مخصوص گزید و بعضی از آن مقتضی و بعضی مشهور را
مقبول و درین خصلت اول کسیکه قدم را بر سر نهاده است بخاری است و اگر بخاری را غیر از تمیز هیچ از غیر
دیگر نباشد صدق حدیث لئلا رجلا من هؤلاء درست بودی زیرا که ایمان نه همین فقه است و پس تفسیر
و سایر فنون حدیث موقوف علیهاست لایحاله فیکف که این خصلت منجرب است در خصال دیگر بعد از آن
باید دانست که بخاری بعد مابین ظاهر شده و قبل از وی علماء و فنون چند از علوم دینی تصانیف ساخته بودند
و سفیان ثوری در فقه تصنیف کرده بود و ابن جریر در تفسیر و ابو عبید در غریب قرآن و محمد بن اسحق و موسی
عقبه در سیر و عبد الله بن مبارک در زهد و مواعظ و کسائی در بدا الخلق قصص انبیاء و یحیی بن یحیی و غیره و در
احوال صحابه و تابعین و جمعی دیگر رسائل داشتند در روایات و ادب و طب و شمل و اصول حدیث و اصول فقه
بنده عین مثل جمیع بخاری اینهم علوم مدونه را تا مل فرمود و جزئیات و کلیات را انتقا نمود پس قدری از علم
که با حدیث صحیح که بر شرط بخاری است بطریق صراحت یا دلالت یافت در کتاب خود آورد و تا بدست مسلمانان و
این علوم حتی قاطع بوده باشد که در آن تشکیک را داخل نبود و عقل و دلالت میکند بطریق بدیهه تا وقتیکه کسی
و کلیات علمی را نداند انتقا او و تمیز آنچه از حدیث صحیح ثابت شده از غیر آن میسر نشود و انتقا چنانکه اگر کسی گوید
فلانی قواعد طبیعیه را که در قانون مذکور است انتقا نموده است و آنچه با دل صحیح ثابت شده از غیر آن ممتاز نموده است
بطریق بدیهه دانسته شود لایحاله که جزئیات و کلیات قانون را مستخرج ساخته است و بدیهه را فی حدیثی که خدا تعالی
به هر کی را سجده است و همچنین اگر کسی گوید که فلانی دیوان ابو طیب را انتقا نموده است بالبدیهه دانسته شود
عروض و حریت و طریق انشاء شعر نیک و در زید و ادله مسائل آنها امتحان نموده و آنچه بکتاب الله یا
صحیح بطریق صراحت یا دلالت ثابت شده از غیر آن جدا ساخته و کفی بذلک فضیله و فقهاً و اگر انصاف را که فرمود
هیچکس را از علمای متقدمین نمی یابیم که در جمیع این فنون تکلم کرده باشد کلام ایشان مقتصر بر یک فن
یا دو فن غالباً هیچکس را از متقدمین نمی یابیم که در استلال از اشارات حدیث برین علوم بیشتر از حدیث
سخن گفته باشد و نیز انصاف را اگر کار فرمایم دانسته شود که اهمیت این علوم را از حدیث صحیح بر آوردن
نمودن کاری عظیم است و در شریعت و محتاج سرعت انتقال ذهن و حفظ طرق حدیث و استحضار آن
تا آنکه امام احمد با آنهمه تبحر خویش گفته است کلامی که حاصل دانست که باز انتقا و سه فن که سیر و تفسیر

از غیر عرفی غلبه طلب کشف آن نمودند گفتیم درین مسأله دو سائل که موقوف علیه شریع باشند لطف الهی مقتضی آن
 شده است که از علوم حاصله مخروفتی الصدور و رجعت قاطعه منصوب فرموده هر چند در بعض افراد تنقیح و ترتیب آن
 معلوم مخروفت میسر نمی آید و در بعض افراد هوای نفوس یا الفت بر سوء ملل اتباع حجت قاطعه میگرد و هر چند تصدیق
 بان حاصل باشد پس بصدیق حازم بحقیقت شریعت غرور کردن نهادن با حکام قرآن و چنگ زدن بقرآن محبت
 مهداة علیه و علی آله و اصحابه افضل الصلوات اول چیزی که عقل آثار بر خودش واجب میگردد آنست که تتبع
 اخبار آنحضرت صلی الله علیه و سلم در بیان احکام الهی باید که پس روی آن اخبار بدل و جوارح باید نمود زیرا که کلام مایه
 شخصی است که تصدیق کرده است تکلیف الله تعالی عباد خود را با حکام و قصد خروج از عهده تکلیف محکم ساخته چنانکه
 ذکر کردیم و چیزی که آثار بگوش خود از خبر صادق شنیده باشیم و در خارج بچشم خود ندیده باشیم طریق علم آن بجز ترجیح
 روایات ثقات نیست و بدو شایسته خود لازم میگردد آنکه اخبار اهل ملل از ایمه خود دو قسم می باشد نقل فقط
 صاحب ملت و آن چند قسم میباشد ستواتر و مستفیض و مشهور و خیر و محسن و غریب و ضعیف عقل و هر یک از اخبار لفظی
 را درین اقسام - دوم نقل یافته و آن نیز چند قسم میباشد اتفاق جمیع فرق آن ملت بر چیزی که این دین صاحب
 ملت است و ما خود از وی است و اتفاق اکثر جمعی که مخالف دین مسأله شاذ و نادر و مذکوب و غیر معتبر باشد و معتبر در
 حل و عقد جمعی هستند که قائم باشند ب حفظ دین و شریعت و موصوف بروع و اجتهاد و پیشوای جماعه از مترسین بلکه
 نه جمعی که آثار گوش و حفظ و فهم و تدوین شریع و تحریر آن از ایشان دیده نشد و مترسین آن ملت با ایشان متوجه
 نشدند پس قول این جمیع اهل و احقر است از آنکه در حل و عقد تاثیر داشته باشد و قسم دیگر خبری است که اختلاف
 فرق ملل و ان واقع شد بر دو قول یا سه قول و هر یکی برای خود ادله در روایات تقریر میکند و باشند پس آنچه از ملت متواتر
 یا مستفیض و مشهور باشد و اتفاق جمیع حمله ملت یا اکثر ایشان با او یار شود و علی اخبار است از صاحب ملت و
 خدای تعالی بالانزاع مثل آن قائم است برین قاعده و خرج باید کرد که قرآن و اصول عبادات و معاملات و عقا
 و غیر آن قطعی است و حجت بخیل آن لازم دان بخواهات اخبار شریعت است از موجب آن نتوان گذشت و ثالثاً
 عقل میثنا که اختلاف فرق اسلامیه باید که مانند اختلاف فرق سائر ملل باید کرد و دو قسم است یکی اختلاف فرق
 نوابت با جهود و ملل و یکی که در استنباط از شریع یا در تطبیق نصوص شریع بعض یا بعض و عقل هر قسم
 حکمی و دیگری نهد و علامتی و دیگری شناسد و این حکم و علامت را انتزاع نمی کنند الا از حقیقت نابت و غیر نابت

تعلیلش آنکه پیغمبر از اولی الزم اخذای تعالی نفرستاده است الا برای آنکه امر خود بر زبان ایشان شایع گرداند
 و ایشان هیچ وجه و اثبات امر الهی تفسیر نکرده اند و البته تبلیغ حقیقت شریع کرده اند بطریق شهرت و شاعت نه
 بطریق اخفا و کتمان و سامعان حقیقت آن معانی ادراک کرده اند اگر ادراک نمیکردند پیغمبر از آن متنبه نمی شدند
 و ایشان را بر غلط ایشان متنبه می ساختند و احتمال آن که شارع بسیار چیزها را متعلق بالشروع مجبور زبسانیده است
 یا ساینده لیکن سامعان غلط ادراک کردند و شارع بر غلط ایشان اطلاع نیافت یا یافت لیکن سکوت کرد و از نظر کردن
 در منصب سالت و قصد حضرت حق اظهار این خود را بر زبان ایشان مضمحل میگردد پس از اینجا لازم آمد که طبقه اول را
 از حمله ملت که صحابه و تابعین اند پیشوا خود باید ساخت و باید دانست قدریکه تبلیغ آن مطلوب بود ایشان ادراک کرده اند
 و غلط در حقیقت آن راه نیافته است و بعد از طبقات اولی جماعات پیدا شدند که هست ایشان اخذ نصوص شریع
 از هر طریق مقتدی که باشد و اخذ معانی شریع از هر صحابی و تابعی که سمعت حفظ دین و دوع در وایت تنسم شد و طبقه
 اولی را پیشوای خود ساختند و ایشان را افضل نهادند و در معرفت شریع ایشان تملک علم اند نه نوابت و اگر حاصل کلام
 ایشان آن باشد که شارع بسیاری از شریع مطلوبه را با ایشان تبلیغ نکرد یا تبلیغ کرد لیکن ایشان نفهمیدند یا
 فهمیدند و کتمان آن کردند یا گویند که اکثر ایشان جمع شدند بر خطایار وایت قبول نکردند الا یکی بطریق قطعی و اولی
 احداث کنند که طبقه اولی از ان غافل بودند یا گویند که ایشان حقیقت نصوص شریع را نفهمیدند و ما از ان نفهم
 ایشان نوابت اند پس نوابت در اینجا اختلاف کردند با طبقه اولی و طبقه اولی را شتم ساختند بکذب یا جهل قابل رد و
 تشیع اند و اختلاف ایشان قابل برانداختن است و اختلاف حکم در تطبیق بعض نصوص یا بعض آن یا بسبب تشب
 استنباط از نفوس مختلف شده بشرطیکه این اختلاف تاویل بعید نباشد و طبع سلیم از شل آن ابا کنند اختلاف
 مقبول است در ابعاء عقل تصدیق میکنند که شیعه از نوابت اند و اهل سنت از حکم دین و حکم عقل سلیم و اختلاف
 شیعه یا اهل سنت آنست که ترک اقوال شیعه کرده شود و اختلافی که در علماء اهل سنت حادث شده است حکم دین
 معذور داشتن هر کس است و اختیار شبه باصول و اقرب بنصوص صاحب شریعت و کبرای طبقه اولی و انیکه
 لغتم که شیعه از نوابت اند بهجت آنست که مذہب ایشان بنی است بر آنکه بعد از آنحضرت صلی الله علیه و سلم در هر وقت
 امامی پیدا شود که مفروض الطاعه و معصوم و موحی الیه میباشد بر وی ایمان فرض است و در زمان آنحضرت صلی الله
 علیه و سلم یکس مفروض الطاعه غیر آنحضرت صلی الله علیه و سلم نبود پس ایشان احداث عقیده کردند که در زمان

آنحضرت صلی الله علیه وسلم نبود پس از نوبت باشد و دیگر شایسته میگویند که تمامی صحابه و تابعین غیر جمعی سیر سمر
 خلاف حق بودند و روایت یکس معتمد نمیدانند لاریت اند که خود با و این علامت نوبت است و دیگر تابع خود
 قرآن و حدیث را مشروط میگردانند بآنکه آنکه ایشان بان دلالت کرده باشد و این علامت نوبت است و دیگر
 شایسته هدایت آنحضرت صلی الله علیه وسلم بنایت تنگ داشته اند که یکس بهدایت ایشان متمدنی نشد مگر آنکه
 از یک راه بشریعت درآمدند و از راه دیگر از شریعت برآمدند پس رحمت الهی چه کار کرد و خاتم پیغمبران چه
 هدایت نمود و انتقال از یک زوایه بنهم بزوایه دیگر را هدایت نتوان گفت بجا آنکه ناهبتان عظیم و همچنین
 معتقدند از نوبت اند زیرا که حاصل کلام این جامعه در بسیاری از عقاید آنست که خبر طبقه اول را قبول نکنند یا تا ویلات
 بعیده از ظاهر هر مصروف نمایند و همچنین جماعتی از متصوفه که در زمان ما پیدا شده اند تکلیف شریع را سهل
 گرفته اند و بعضی نصوص را بر مقاصد فاسده خود حمل نموده اند و میگویند که مقصد اعلی علم اتحاد است و تکلیف شریع
 برای مقصران است از نوبت اند بلا شبهه زیرا که اگر کسی دل خود را از عقاید ایشان جدا ساخته نصوص صاحب شریعت
 را و اخبار طبقه اولی را تا مل نماید هیچ جائزین مقصد بوی استقامت کنند بجا آنکه ناهبتان عظیم و همچنین زیاده
 از نوبت اند که قابل ماند بوجوب اتباع و وجوب بذل سعی و نصرت هر عالم فاطمی که سیف خروج کند زیرا که بی شبه
 قول محدث است و محال می نماید که شایع بوجوب نصرت این جامعه فرماید و تا دامان قیامت دولت یکس
 از این جامعه مستقر نشود و بجا آنکه ناهبتان عظیم و علمای حدیث که جامع اند هم خود را بر طبق احادیث آنحضرت
 صلی الله علیه وسلم از هر طریق متحدی که یابند بر معرفت اخبار طبقه اول از صحابه و تابعین نه با لاصالت بلکه با
 آن که این اخبار شریف و تفصیل کلام آنحضرت باشد و لهذا برای خاصه طبقه اولی در باب ملک و غیر آن که
 بمقتضای بشریت جوئیده و ایشان در آن اراک حکم ضرورت اختلاف از هر چه مختلف شده اند متوجه نگشته اند زیرا که
 مقصد اصلی تفصیل شریعت بوده است و این چیز را با شریعت چه کار این علما هر چند بظاهر با یکدیگر اختلاف
 داشته باشند و در فرع آن خلاف کلا خلاف است و آن خلاف در نحو خلاف است و در حقیقت اتفاق این
 جماعت بی شبهه حاکم است انداختن الله تعالی ایهم و کثر هم و نصر هم و فذل اعداء هم و اینکه گفتیم از هر طریق معتمدی
 که باشد روایت میکنند که الیه است مجامع تفصیل آنست که حضرت عمر رضی الله تعالی عنه باتفاق موافق میفرماید
 عقل تمام وضبط وافر و حفظ عظیم داشت و الا انقسم خلاف از ایشان چگونگی تفهم شد و در روایت حدیث

اهتمام عظیم داشت و بر بنابر تقریر آن یکس از بها عالی که در خطب و حاضر شد اندکار نمی نمود و بر خلاف
 را خاصه که در آنرا لم و لا سلم و آن را امتنع بود و کما لا یخفی بعد از آن جماعتی حفظ آن اخبار نمودند و تاملات
 محثین محفوظ ماند و ایشان آنها را تودین کردند باز طریق دیگر را ذکر کنیم حضرت علی کرم الله تعالی وجهه
 باتفاق موافق و مخالف عقل تمام و حفظ عظیم و فهم ثاقب و ضبط وافر داشت چنانکه درین امور مثل خاص
 و عام شد و احادیث آنحضرت صلی الله علیه وسلم در ایام خلافت خود را تقریر میفرمود و از هر جماعتی قودح در آن
 اخبار بنظر و نه پیوست بر خلاف حال آنرا خاصه که در و در دیگر لم و لا سلم افتاده بود و کما لا یخفی جماعت حفظ آن
 اخبار نمودند تا آنکه در تودین و در آمد چون این علم را با علم حضرت عمر تطبیق دادیم بعضی را شباهت بعضی را فیتقم و
 استلاف فاش در میان این اخبار یافته نشد اللهم الا اختلاف سیر که از لوازم تعدد روایات است کما لا
 یخفی و همچنین عبد الله بن عباس و عبد الله بن عمر و عبد الله بن مسعود و حضرت عائشه و ابو هریره و ابو موسی
 و عبد الله بن عمرو بن العاص و انس و ابوسعید و جابر و سلم و جریر و ابی سائر الصمغیه و ثماله و حفظ وضبط و کوشش
 تمام و در حفظ احادیث آنحضرت صلی الله علیه وسلم از ایشان ظاهر شد و اخبار بعضی را با بعضی منطبق یا فیتقم
 الا اختلاف سیر پس جمعی که این اخبار را متبوع اندازند و دین اند و واسطه عقد ملت درین محل باید دانست
 که این قسم تفرقه برای کسی است که در احوال فرق ملت است و تقارن تمام کرده باشد و الا عوام را منصب آنست که
 بوجهی از وجوه تحریری و اجتهاد حمله ملت را از نوبت بشناسد و تابع حاکم ملت شوند تا آنکه استقرار ایشان
 کامل گردد و پرده از روی کار برداشته شود و این است علیکم خدای تعالی تکلیف را بران دار ساخته است و در
 افهام ایشان اصل را موزن نموده بوجه اجمال هر چند تفصیل آن دفتری میطلبد و الحمد لله و لا اله الا الله
 ظاهر و باطن مکتوب سیر و هم بجا بجا عرض داشت حضرت شاه ابوسعید بن سید محمد ضیاء بن سید محمد
 آیت الله بن سید السوات حضرت شاه علم الله نقشبندی المجددی رحمه الله علیه جمیع - سیادت و نهایت
 مآب حقائق و معارف آگاه عزیز القدر میر ابوسعید سلمه الله تعالی از فقیر ولی الله عفی عنه بعد سلام محبت التزم
 سلطان نماید محمد بن علی العافیه نامه شکیب شامه شمل بر خیر و سلامت رسید الحمد لله قلمی شده بود که حقیقت
 وحدانیت که با بیجا از وی حقائق موجودات و صفات آن صادر میشد و شهود میکرد و الحمد لله این کشف حقیقی
 است و نفس الامر بر کشف او بمرتبه فوقانی میرسد محض با بیجا می بیند باز چون تحقیقی که جامع حکما محمد و

و قدم است و نام آن حقیقت بعرف مادی بل است فردوی آید اراده متجدده می بیند هر دو شهود حق است از جهت
 تصور نفس ناطقه هم از فوّه واحده نمی بیند و دیگر از هیچ و سببی جواری که از احوال هر یک میگوید و غیر قاعده شرع تقسیم
 میشود سوال نموده بودند قصه مختصر و تقوی جان نیست چون در هر جاریه حقوق تمام شکر و وجوه است بسبب
 تقسیم هر یکی از حق و دیگر متنازی می گرد و با پیش قاضی اسلام تا وقتیکه مدعی دعوی نگردد است فسخ بیع نمیشود
 بسبب عدم دعوی مدعی زیاد از این نتوان گفت و السلام بدست هر آینه این صواب حوال ظاهر باطن
 نوشته باشند که خاطر نگران جانب ایشان میباشد - مکتوب چهارم نیز جواب عرض داشت شاه ابوسعید
 سیادت آب حقایق و معارف آگاه سلسله الله تعالی - نوشته بودند که اولاً شهود میشود که ذات مبدأ اثر دارد
 مانند آتش که اثر از خود است فرق اینقدر که ذات مبدأ صفات کامله غیر تنهایی دارد و لهذا سبب ظهور مراتب
 غیر تنهایی میتواند بود و آتش هم یک اثر دارد که خود است سیادت آبا حاصل این شهود ظهور استعداوات
 وجوبیه است در ظاهر اما کانیه و اطلاق بر عدم تنهایی آن استعداوات جمیع صوفیه چه قایل بوحده و چه قایل
 بوحده شهود هم بر آن متفق اند باز نوشتند که شهود میشود که وجود واحد است و قوالب مختلف و بسبب اختلاف
 قوالب تباها و کمالات پیدا شد ضد صبح از جابه یک طورت چون آنجا قوالب مختلف است اگر آینه سرخ
 و سبز و زرد باشد رنگهای مختلف پیدا شود سیادت آبا این معرفت بوحده وجود یکشده باز نوشتند و چنین میشود
 میشود ذات که نور دقیق است و صفات در زید و فرس و حجر و غیره شهود میشود و در آن میان بنظر دقیق ذات
 هم میشود و میگردد سیادت آبا آن نیز از شبهای وحده وجود است که حقیقت وجود در رنگهای مختلف که غل
 قابلیات ذات وجود است در همه شهود و ظاهر است سیادت آبا آنچه بر لوح ضمیر ایشان شهود شده همه موافق
 مکاشفات صوفیه محققین است غلطی واقع نشده و این همه سیر لطیفه خفیه است در خلوت گفته شده بود که در سیر
 لطیفه خفیه اینچنین مکاشفات پیش خواهد آمد یا داشته باشند شکر نعمت حضرت واجب الوجود باید کرد و امید مزید
 باید داشت سیر این لطائف بحقیقت این نیست که یاران گمان میکنند که بجز دانستن طاق تمام شود طول عمری
 دارد و با جمله بخاطر جمع درین سیر و سلوک سعی نمایند هم موافق سیر صوفیه است و هم مطابق شریعت این سخن
 آخر طول و عمری دارد که بالفعل در نوشتن نمی آید بنا شریعت بر سخاوت خالق با مخلوق است و چون مراتب
 وجوبیه و مراتب امکانیه متنازندی که بقدر و غیر بمقتوریه و ذل متصف شد احکام شریعت راست است و انکار

مکتوب پنجم نیز جواب عرض داشت شاه ابوسعید - حقایق و معارف آگاه سیادت و نقابت دستگاه
 میر ابوسعید سلسله الله تعالی - از فقر ولی الله عفی عنه - بعد سلام بخت التزام مطالعه نمایند الحمد لله علی العافیه بدقی
 که شد که احوال خیریت مال آن عزیز القدر نشینده بودم الحمد لله نامه نامی ایشان رسید موجب تسکین خاطر فامر گشت
 سید را اجمال محال را تفصیل نوشته بودند و از مشاهده این صورت نفس سرور و از استنار آن فقره و خزن نخبین
 همه موافق قاعده است مایه یک سلف رفته اند همین راه است هیچ تردید بخاطر نمیدانم باقی ماند ترقی آن موقوف بر دست
 و بر پشدن چنانچه این لطیفه خفیه تا آنکه پانیه خود نشود ترقی نمیشود - مکتوب ششم نیز جواب عرض داشت
 شاه ابوسعید - حقایق و معارف آگاه سیادت و نجابت دستگاه عزیز القدر میر ابوسعید سلسله الله تعالی از فقر ولی الله
 عفی عنه بعد از سلام مطالعه نمایند الحمد لله علی العافیه و عافیت العزیز القدر با افعال مسئول نامه شکیب شماسه
 تسکین احوال باطن مطالعه کرد و شد آنچه نوشته اند نشان لطیفه خفیه است آنکه اجمالاً اشیا را در مبداء می بیند و بسبب از تفصیل
 و اشیا همان کیفیت است که موجودین بدین حق و خلق و دین خلق در حق تعبیر کرده اند مبارک باشد خدای تعالی
 انوار قشع مزید گردد از فقیر بخت جمیعت ظاهر و باطن ایشان و برای محبت مزاج و کشایش رزق داعی است خدای تعالی
 بفضل و درم خود قبول فرماید مکتوب هفتم نیز جواب عرض داشت شاه ابوسعید - سیادت و نقابت
 محبت خلاصه دو دو مان نجابت میر ابوسعید سلسله الله تعالی از فقر ولی الله عفی عنه بعد سلام بخت التزام مطالعه نمایند
 الحمد لله علی العافیه مکتوب بخت اسلوب متضمن معارف مختصه بلطیفه خفیه رسید خاطر را سرور و منتج گردانید آنچه
 نوشته بودند قاعده است تردید را جای نمیدانم نوشته بودند که رجوع کل بجانب مبدأ میشود و پس تطبیق نمودن این
 در آثار و خلود اهل بهشت و در بهشت باین مکاشفه چه قسم صورت بندد صاحب من این رجوع کل که عارف را شهود
 میگردد رجوع در زمان آینده نیست بلکه بالفعل است باعتبار ذات خود حکم میگوید که ما بهیة ممکنه را باعتبار ذات او این است
 که نیست و باعتبار موجودان نیست که هست عارف میگوید که ما بهیة ممکنه را باعتبار تحقق خود یا مبدأ و نوع ارتباط واقع
 می آید از مبدأ برآورد و دیگر آنکه مبدأ با گشت بالفعل اول را باعتبار مبدأ هر دو حقیقت ثابت است چنانکه در باب یک
 دو بعد واقع است یکی آنکه یک را چند بار گردش دوام ده گشت دیگر آنکه چون ده تمام شد یکی گشت از عشرت حال
 این قدر باید فهمید ثانی حال صورت مبدأ و مرجع بوجه دیگر واضح خواهد شد و السلام مکتوب هشتم نیز جواب
 عرض داشت شاه ابوسعید سلسله الله تعالی از فقر ولی الله عفی عنه - حقایق و معارف آگاه سیادت و نجابت دستگاه سلامت اکابر

میر سید ابوسعید سلیم الله تعالی از فقیر ولی الله غنی عنه بعد سلام محبت الترام مطالعه نمایند الحمد لله رب العالمین علی
 عافیه الطریفین نامه شکیبانی متضمن بعض مشاهدات متعلقه بطیفه غفیه و خفی رسید در بر آن شکر الهی بجا آورده
 شد این راه که میفرمود همان صراط مستقیم است که کابر اهل عرفان رفته اند هیچ دغدغه خاطر ایشانرا مشوش نسا زود
 حالت اولی صفاتی از صفات مبداء و لازمی از لوازم ذات او بمنزله ضوابط نسبت آفتاب که برنگهای مختلفه
 برآمده و ثانیاً ذات مبداء را بغیر از صفات و دیده که در ظاهر مختلفه ظهور نموده فقیر این هر دو حالت را منسوب
 بطیفه غفیه میکند اما حالت ثانیه بلند تر است از حالت اولی بعد از آن دیدند که از میان ایشان نوری میل میکند
 بجانب مبداء و آنجا مثل حباب در آب متلاشی شده پیش این فقیر آنجا حالت نایش است از مجربیت با بجمه آنچه
 خدای تعالی عطا کرده است نعمتی ست عظیمه بر آن از جان و دل شکر گفته و متوقع مزید باشد و آنچه از نور محمد علی
 صاحب الصلوات و التسلیمات دیده اند نایش است از نسبت او بسیه سابق آرزوی این نسبت داشتند
 الحمد لله که حاصل شد برای خفقان خواندن یا حمید مفید خواهد بود خواه متفرق در اوقات صلوات خمس و خواه یکجا
 بنزد بار و رباب وجه معاش و آسودگی ایشان متفکر نباشند هر چه میگذرد و همه حکمت حق است و نافع است نسبت شما
 هر چند بالفعل وجه نافع است و معلوم نباشد من بعد روشن خواهد شد و السلام فقیر نزد با و والده ایشان سلام
 میرساند و متوقع دعای خیر هستند که دعای مومن برای برادر غائب ست مکتوب نوز و احم نیز بجا
 عرض داشت سیادت و نقابت پناه حقائق و معارف آگاه سلامت الا کابر سید ابوسعید سلیم الله تعالی از فقیر
 ولی الله غنی عنه بعد سلام محبت التیام مطالعه نمایند الحمد لله علی العافیه و المسلمون من فضل ان یدیم العافیه
 لنا و لکم بعد انظار بسیار تمیز که متضمن بعض معارف و بعض اسوای و رویه رسید چون شعر بعافیت و سلام است
 ایشان بود مع اولاد و اتباع موجب کمال سرور باعث حمد الهی شد نوشته بودند که ذات مقدس غالی انجم قیو
 میشود و میشو و کنت کنزاً مخفیاً اشاره با دست بعد از آن اوصاف که مبداء افعال است بنظر می آید
 فلحسببت ان اعرف رمزی است بآن بعد از آن تاثیر آن صفات در خارج بحسبیت آن صفات مری میگردد
 فخلقنا الخلق تلیهم است بآن این همه معارف محقه است شکر و تبارک و تعالی بر آن بایکرو و آنچه طلب جوایبان
 نمودند است که بمقتضای انظار غلبه قدرت ربوبیت است که شمل اسواج دریا اعدام و ایجاد همیشه باشد
 و تعطیل صفات بود و نیاید و درین صورت خلود و جنت و نار سارنده میکند و تطبیق آن میسر نمی آید مگر بتاویل

بیمه صاحب من این سخن را بتاویل دست دریا بند مقتضی انظار غلبه قدرت فقط طاین نیست که ایجاد و اعدام در
 هر شے واقع شود قدرت الهیه واسع است عالمی را بیرون از حیات و محد و ایجاد میکند و اعدام مینماید اگر بشت و در
 اعدام شود چه پاک باز آنچه در حدیث صحیح معلوم میشود است که در بشت و در فرخ ایجاد و اعدام است بشتی یک سیوه
 بنور و سیوه و دیگر بجای او پیدا میشود و در فرخی پوست و گوشت او سوخته میگردد و دیگر باز تبدیل میکند لکن آنحضرت
 صلوات الله علیه و آله و سلم فرمود که عجب ها روح شخص در بشت در یک صورت و رمی آید باز شکل دیگر نیاید
 باز باید دانست که تجد و انشال که صوفیه تقریر میکنند ایجاد شخصی و اعدام شخصی نمی طلبند چنانچه یک معنی گل تا دو ماه
 باقیست و به یک معنی هیچ گل تا یک روز نمی ماند چنان این ایجاد و مرتبه است شخص در جمیع احوال باقیست
 مثل در حالت موجود و معدوم میشود با بجمه باین فکر خاطر خود را مشوش نکنند همان مشهود خود را محکم
 گیرند و السلام

مکتوب مدنی

مکتوبستم در تحقیق وحدت وجود و شهود جمیع بین القولین بسم الله الرحمن الرحیم من العبد الضعیف
 محمد بن عبد الوہابی النجدی بن عبد الرحیم الدہلوی عفا الله تعالی عنه و وفقه لما یحب و یرضاه الی افندی اسمعیل بن
 عبد الله الرومی ثم مدنی و صلوات الله تعالی الی ایاهم و تیمناه - اما بعد فانی الحمد الیکم الله الذی لا اله الا هو
 واصلی و اسلم علی نبی المصطفی و آله و اصحابه اجمعین قد وصل الی کتابکم الذی سالتونی فیہ عن وحدۃ الوجود علی
 ما ذکره الشیخ الاکبر و اتباعه و عن وحدۃ الشهود علی ما ذکره الشیخ المجد و هل یکن التطبيق بینہما رضی الله تعالی عن
 الجميع و ارضاهم - فاعلموا انی حکم الله ان کل زمان و کل قرن علماء اصحابهم فی تقاسیم حتمۃ الله عزوجل ان
 ما تمتم حال اوائل بذہ الامۃ المرحومۃ حین لم تدون علوم الشرع و الافنون و الادب و لا وقع عنہا کثیر بحث و انہ
 لم یزل الہام الحق یرزق فی صدورہم علماء بعد علم علی حسب حکمتہ فی کل دورۃ لم یخف علیکم ثم المعنی ان نصیبنا
 فی ہذہ الدورۃ من تقاسیم حتمۃ الله ان یتبع فی صدورنا علوم علماء ہذہ الامۃ معقولہا و منقولہا و مکتوفہا
 و یطبق بعضہا علی بعض فیضل الخلف بینہما و یستقر کل قول فی مقارنہ فہذا الاصل منسحب علی فنون العلم
 من الفقه و الکلام و التصوف و غیرہما بحمد الله و توفیقہ و اعلموا ان معرفۃ الحق علی ما قالہ انظر علیہ السلام کما یجری

لا سبب ولا انتهى له وان المشكلين بالكال ابرة المنسوبة فيه لم ينقص من البشرياً او كالعصا في شرب سندها
ثم تصدركا واحد لا يخبر الا عن كمال دون كمال ولا يصف الا بما لا دون جمال له وعلى تغلب في اصفه بوصفه
يفنى الزمان وفيه الم يموصف وفي مثل هذه المواضع يفرق المستمعون فرقاً من عرف سقطاشارة كواحد
والموضع الذي اخبر عنه جعل كل قول قيل في محله وصدق الجميع ومن بال اختلاف العبارات وتنوع الاشارات
ولم يقدر على التلخيص منها الى غير الاختلاف هناك بقي في حيرة حائرة مثل ذلك كمثل اناس عياناً كتنفوا شجرة
يلتمسونها ويذوقونها فوجدوا بعضهم اوراقها وبعضهم اثمارها وبعضهم اوراقها وبعضهم ثمارها فوجدوا شجرة واحدة فقال
بعضهم ان الشجرة اجسام مثل قال الاخر انما هي احواد وقال بعضهم انها في غاية اللين والنعمته وقال
اخر في غاية خشونة والصلابة وقال الاخر في غاية سخاوة وقال الاخر في غاية الحرارة او العفوية
وقال الاخر انها لا طعم لها اصلاً وقال بعضهم لها رائحة طيبة وقال الاخر لا رائحة لها فلما اختلفت افادتهم جعل بعضهم
يكذب بعضاً وجعل بعضهم يسب بعضاً فجارحل آخر متميز منهم بالابصار وان كان دونهم في كثير من الاوصاف التي
يروح الناس بها بعضهم بعضاً حسن الصوت وقوة البطش وكمال السمع والذوق واللمس فقال كلاماً جميعاً
في الاصل خطأ باعتبار كثره ثم انه ارجح كل قول الى محله وبين كل اشارة سقطا سيط عليه ثم ان العارفين بآثار
بين العلم الظاهر والباطن قد يكون كشفهم صحيحاً وقسمهم بعض الخطأ في توجيه كلام القدامى وتعيين مرادهم وهذا الخطأ لا
يقبح في معرفتهم بالشيء ولا يضر كمالهم فان توجيه الكلام وتعيين مخرجه خارج عن الكشف شعبة من الاجتهاد والتحري الذي
يشاركهم فيها علماء الظاهر بل العوام ايضا واعلموا ان وحدة الوجود وحدة الشهود ونقطتان تطلقان في موضعين
قارة تستعملان في مباحث السيل الى الشرح بل يقال هذا السالك مقامه وحدة الوجود وذلك مقامه وحدة الشهود
ومعنى وحدة الوجود ههنا الاستغراق في معرفة الحقيقة بجملة التي يفنى العالم فيها بحيث يسقط عنه احكام التفرد والتميز
التي معرفة غير الشئية عليها والشرع والعقل فخران عنهما مبدئان لما اتم بيان واذا في اخباره هذا مقام بل فيه
بعض السالكين حتى يخلص الله تعالى منه ومعنى وحدة الشهود الجمع بين احكام الجمع والتفرد فيعلم ان الاشياء
واحدة بوجوه من الوجوه كثيرة مباعدة بوجه آخر وهذا المقام اتم وارفع من الاول وهذا الاصطلاح اخذته عن بعض اتباع
الشيخ ادم النبوري قدس سره وقارة تستعملان في معرفة حقايق الاشياء على ما هي عليه فطره وفي وجه ارتباط الحديث
بالقديم فوقع عند قوم ان العالم اعراض تجتمع في حقيقة واحدة كما ان صورة الانسان وصورة الفرس صورة اعمام

تواردات على الشئ والطبيعة الشئية باقية في جميع الحالات لكن الشئ لا يسمى باسم التماثل الا بتلك الصور المتوافقة
عليه بل تلك الصور في الحقيقة هي التماثل لكن لا وجود لها الا بضميمة هي الشئ ووقع عند آخرين ان العالم كالمركب
الاسماء والصفات انضمت في مزايا الاعداد المقابلة لتلك الاسماء والصفات كما ان القدرة تقابلها عدم وهو العجز
العلم العكس حضور القدرة في مرتبة العجز حركات قدرة مكنية وعلى هذا القياس سائر الصفات والوجود ايضا على هذا الاساس
فانه بسبب الاول يسمى بوحدة الوجود والثاني بوحدة الشهود وقد وقع عندنا ان الكاشوفين صحيحان جميعاً لكن القول
ان وحدة الشهود على هذا المعنى لم يقل به الشيخ العربي سهوبل الشيخ واتباعه بل الحكماء ايضا يقولون بها وذلك لان
الحصل من القول بعد التمييز والتحليل من المجازات والاستعارات التي اوجبت صعوبة الفهم هو ان استحقاق
الكانية اضعف وانقص والحقيقة الوجودية اتم واغنى بحيث يمكن ان يقال للمحقق الاسكانية انها اعدام فطره فيها
صور الوجودات ولا يخاف ان هذا القول يتفق عليه وبذلك الذي سالتوني عنه يحتاج الى تفصيل فاستعملت ما يلي عليكم
افان واعية اعلموا حكم الشدان اول ما يفهم المسلم ويخلص اليه من نصوص الكتاب والسنة بل يخلص الى كل صاحب
قول ان الحق عز وجل موجود جزئى مثل سائر الجزئيات الا انه قديم موثقه العالم خالق لهم رزق اياهم وهذا العلم
هو الذي يجده في صدره كل عاقل قبل ان يمارس رياضته نفسانية او يمين في المعقول وهو الذي كلف به
شرع الناس والشرع الآتي لم يكلف الناس الا بما او دعه الشرع عز وجل في فطرتهم بحسب الصورة النوعية
ما كان ذلك الشئ المكلف به حلاً او عملاً ولم يتجشع الشرع عليهم الا بما يهدي اليه فطرتهم وهو مستمكن فيهم قال الله
تعالى فطر الله النسل فطر الناس عليها التبدل فخلق الله وقال رسول الله صلى الله عليه وسلم كل مولود
ولد على الفطرة الفريضة وهذه معرفة صحيحة واثارة صاوتة مر بها تجلي من تجليات الحق عز وجل قديم بزم في طلبها
الان في قيل ان يتحقق الزمان ويحيى حديث الحديث وذلك لان النفوس البشرية لما اجتذبا بالية مثل الخداب
الذي يلى المقاطيس وميل اليه مثل ميل النار الى جهة الفوق ويسيل الارض الى جهة التحت ما صدق قال
بعضهم قد صرحت مقاليها فقلونا بجزءيك اياها اليك تميل فسمى الحق عز وجل الوصول الى
الانجذاب الموت بقاء الله وجعل كل ما يعين الان على هذا الوصول تيسر صمده عنده
فانه جعل كل ما يعينه عنه وتعلق قلبه عنده ثم اولى هذا المعنى اشار النبي صلى الله عليه وسلم
بث قال سرون ربكم عز وجل كما ترون القمر ليلة البدر لا تضامون في رويته فان انطقتم

ان تغلبوا على صلوة قبل طلوع الشمس وقبل غروبها فافعلوا وهذا التجلي هو ميزان الخيرة والشر كما
 اشتهر باليه وهذا التجلي هو الذي يطبق عليه الاسماء الالهية التسعة والتسعون وهو الذي اخبر عنه النبي صلى الله عليه وسلم
 حين مثل اين كان ربنا قبل ان يخلق خلقه فقال كان في عظاما فوقه هوار وما تحته هوار وهو الذي اخبر عنه الصوفية
 بقولهم ان الوجود مظهر في مظهرين مظهر واجب له التاثير والقهر والفعل والتشعر ومظهر ممكن له التاثير والافتقار والانعقاد
 والعلو وقال الشيخ محي الدين ابن علي العزفي فوق الانبياء والاولياء يدل على ان هناك ارادة متجددة تسمى فهم
 اثبت هذا التجلي كما هو اصحاب الفطرة التي فطر الله تعالى الناس عليها ووافق الانبياء والاولياء في معرفتهم برهم
 كحقيقة خطأ الفطرة وبما بين الانبياء والاولياء في معرفتهم برهم وصار زنديقا وسيرا وكذا كل من انكر علما او دوس
 الحق في جذر فطرة الانسان وادار عليه التكليف فهو الزنديق وكذلك من العلوم ان الفطرة التي يكون منكروها زنديقا
 ان حقائق الاثبات ثابتة وان الاشياء وجودات خاصة يدور عليها اصحابها كالنار يحرق والماء يطفئ والزنجبيل حار
 والكافور بارد والصلوة خير والزنا شر فمن لم يقل بذلك قامت عليه حجج من نفسه على نفسه وكذبته الدلائل من نفسه
 على نفسه وقع في هوان من تهافت الاقوال والاراد وقد عرفنا من سنة الشارع عليه الصلوة والسلام انه يمين
 التمدد من طول الفطرة وينهي عن الخوض فيما سوى ذلك الا ان الصوفية عرفوا ان النسي الناجري على العقل على
 الصورة الانسانية فلوان انسانا استعمل في ذلك عقله وخاض في ذلك بما هو انسان كان منهيا عنه لكنهم ينجحون
 بطور واطور العقل وبما هم من البشر وبالحكمة فقد خاض الناس بعد احكام هذا الاصل الذي تجلبه عليه في علم اخر
 وهو ان الاشياء المعقولة والمحمولة مشتركة في الوجود وهو المعنى الذي يتفارق هذه الاشياء المعقولة فاما قد تصور
 المثلث مثلا ولعقل انه ليس بموجود وقد تصوروه ولعقل انه موجود ولا بد ان المتصور الثاني يفارق المتصور الاول
 والذي يفارقه هو الوجود وهو الذي يكون مبداءا للقابلية والفاعلية في هذه الاشياء وتمايزه في الماهيات وهي
 الخصوصيات الزائدة على الوجود والامور التي بها يسمى الفرس والانسان والحمار والبعر بهذه الاسماء والتي بها
 يقدر في نفسها لكل منها من الاحكام والاثار ثم اختلفوا في حقيقة هذا الوجود وكيفية انضمامها ففصل الوجود امر
 استرعى يصصف به الماهيات واجمالا لم يجعل الماهية مابية ولا الوجود وجودا لكن جعل الماهية موجودة اقوال
 القول صادق في نفسه خطأ باعتبار حصر معرفة الوجود وجودا لكن ذكره في بحث الوجود الحقيقي فاما نذكر الامكان
 امر استرعى نسميه بالوجود ونصف به الماهيات والاتصاف به اثر من اثر جعل اجمالا وسبب له وقيل اجمالا

لا
 امر لم يدرى من غير ذلك
 ودر شك وبارك في ربه
 ودر شك وبارك في ربه
 ودر شك وبارك في ربه
 ودر شك وبارك في ربه

ث
 مع وجوده في شئ من شئ
 في ذلك والذات من

جعل الماهية واحدا من نفسه وبعد اصدارها بالنظر الناظرون الى بعض احوالها من ظهورها فاعلية والقابلية ونحو ذلك
 فان رسم في صدورهم عند ذلك صورة تسمى بالوجود اقوال وهذا ايضا قول صادق في نفسه خطأ باعتبار حصر معرفة الوجود
 فيه فاما نذكر قطعاً اموراً تمايزه في الخارج نسميها بالاسماء المتخلصة بوجوبها لاجل ان هناك وجودات
 خاصة نسميها بالماهيات محدودة بين وجودين آخرين احدهما الوجود والواحد في المبنط على سبيل الموجودات وتقدم
 على الوجودات الخاصة والوجودات الخاصة تسرلات وتعيينات لبعض عمومها حاصل من ارتباط معلوم الالهية بمجول
 كقبيته بنية وبين الماهيات التي هي شيعون هذا الوجود المبنط وصورة العلية وثانيها الوجود المنتشر من ملاحظة
 الوجودات الخاصة اجمالاً فكل واحد من هذين القائمين اصحاب الحق وخطأ في الافتقار بها لا شئ في علمها ولا يفي علمها
 في الصوفية القائلة بوحدة الوجود والشيء الذي يكون في الخارج وتترتب عليه الاثار الخارجية لا يخلو من ان يكون
 في حصوله في الخارج وفي ترتب الاثار الخارجية عليه محتاجا الى فهم ضمنية ولا يكون محتاجا الى فهم ضمنية فالاول هو الممكن
 والشيء هو الواجب وقد اوردنا في وقتنا هذه الضمنية هو الوجود المبنط على سبيل الموجودات وهو شئ قائم بذاته متقوم
 بغيره وليس متعين في نفسه مختصا بنوع من الاثار المعلومة عند الناس لكن له تسرلات علما وعينا فكلما تسرلات
 صارت عينيا مختصا بآثار خاصة واول مراتب تسرله تحليلية في نفسه بشأن كل ما يخرج عنه شأن البتة ثم تسرله الى تفاصيل
 تلك الشأن الكلي في العلم دون العين ثم تسرله في تلك التفاصيل في العين كما كان في العلم وحقائق الممكنات عند علم
 في صور تلك الذات المتكثرة بتبلييس الشيون والاعتبارات فاذا علمت بنفسه تبليسا بهذا الشأن كان ذلك حقيقة المحكم
 فاذا علمت بنفسه تبليسا بذلك الشأن كان حقيقة الممكن آخر وجودات الممكنات هي ظهور الوجود في تلك الحقائق فاجتمعت
 في الوجود والممكن وارتفعت سوان وجوده حدثا له نسبة خاصة بمجولة كقبيته معلومة الالهية بذلك الوجود وفصله
 هو آثار مختصة بتلك الحقيقة واقضى الوجودا بما بواسطه تلك النسبة خاصة فيقال عند ذلك تسرل الوجود وتعين
 في مظهر خاص فمعنى الظهور تميزه وتعيينه واقضاه نوع من الاثار دون غير ما ومظهر الشئ وصورة المحتملة التي
 من بها تلبس باحكامها وآثارها اقوال هذا القول صحيح عقلا وكشفا فانك اذا قلت ان التحقق في محرارة فقال
 لا الجسم فهو القاتل والمقتول وهو آلة القتل وهو المركب وهو المركوب وهو السرج وهو السيف وهو الكبر
 القوس وهو السم وهو الرمي وهو الساوم وهو المنزوم وهو الصائل وهو المصول عليه غير ان الجسم لم يتحقق
 من هذه الاسماء الا بكيفية خاصة ومعنى خاص واذا نظرنا الى تلك الكيفيات مع قطع النظر عن اقترانها باسم

نفسه

المادة وتلك الماهيات وعكوس الاسماء والصفات بمنزلة الصورة الاحالة في المادة فحقائق الممكنات عند الشيخ
ابن العربي تلك الاسماء والصفات متميزة في العلم وعند الشيخ المجدد انها هي عدمات تلكت فيها انوار الاسماء والصفات
وتلك العدمات وذلك الانعكاس انما كانت في العلم ولكن الفاعل المختار جل مجده وانشا ان يوجد ما بهيته
من الماهيات في الخارج جعلها متصفة بالوجود الظلي فيصير موجوده في الخارج بالوجود الظلي وانما تلكت اقواله
في العالم فقال مرة هو موجود في الخارج وجودا ظليا وقال اخرى هو موجود في الوجود الان السد العالي التقى
في تلك المرتبة فصار موجودا متفقا اقوال اعلم ان نقطة حقائق الممكنات تطلق على انها وجودات وانما كانت
فلكل انسان حقيقة وللغرس حقيقة وللمرأة حقيقة وتلك الحقائق امور متحققة في الخارج وعلى هذا فحقائق الممكنات
ما يتعقله العاقل في نفسه عند اطلاق هذه الاسماء لا غير وعلى هذا الاصل يخرج قولهم وحقائق الاشياء ثابتة وثابتا
الامور الثابتة التي ليست بموجودة في حد ذاتها ولا معدومة فاذا انضمت بضميمة هي الوجود وصارت موجودة
والا كانت معدومة وتحقق بهذا المعنى هي التي يسميها المعقولي بالماهيات الان المعقولي عقل انها
ليست بموجودة ولا معدومة والزمه القول بثبوتها من حيث يدرى او لا يدرى ولم يعقل ارتباطها باول
الاوائل وثبوتها بانفيض الاقدس قبل وجودها بانفيض المقدس وكوشف الصوفي القائل بوحدة الوجود
عن تلك الحقائق الثابتة وارتباط بعضها ببعض وتقدم بعضها على بعض في المرتبة العقلية قبل الوجود الخارجي
فعرف ان الذات المقدسة تجلت لا على نفسها بل علمت بنفسها وبما هو مقضى نفسها وبكاملها القايم بها
وامكان تطورها بظاهرها باطوار ثلثي وعلمها ذلك هو عين الاقتضاء عند التحقيق وليس المراد بالعلم التام صور
الاشياء في نفسها ثم كان استعداد اللطائف الكلية الفعالة الظاهرة المقدسة يسمي بالاسماء وما كان استعداد اللطائف
الجزئية المنفصلة المنفردة المطلقة يسمي باعيان الممكنات فحقائق الممكنات على هذا الاصطلاح صور معلومة عند الخلق
الاول المعنى الثالث يحتاج الى تمهيد مقدّمه وهي ان احدى القبيلتين منطبقه على الاخرى فكل ما في
الاسماء ظهر في حقائق الممكنات فحقائق الممكنات وحقائق الاسماء ضد بعضهم متفابلات احدى القبيلتين في
غاية القوة والتام والاخرى في غايتها الضعف والنقصان والضعف هو عدم بعض ما في القوى من القوة
والنقصان هو عدم ما في التام من التام مع الاشتراك في الاصل بوجوه الوجود فلا جرم هناك اصل الامر
ثابت في احد الطرفين على الوجه الاتم متميز في الطرف الاخر بالعدم ثم نقول من اراد التعبير عن تامل

الاسماء ومرتبة الممكنات في هذه المرتبة فلهذا بان كل ما سماه الله سبحانه وتعالى اسما هو من حقائق الممكنات هي الاسماء والصفات متميزة
في مرتبة العلم والثانية ان حقائق الممكنات هي عكوس الاسماء والصفات المنطبعة في الاعدام المقابلة لها ولا فرق
بين العبارتين الا في قاضيها لا يعاين به عند المتفتشين من حقائق الاشياء على ما هي عليه الراجح ايضا يستجلى الى
مقدمته هي ان الصوفية يسمون الاول معشوقا والثانية عاشقا والمرتبة العليا الظاهرة في الجميع عشقا وهذا
الاصطلاح صاحب المعاني ثم ان المعشوق يتبدل الى عاشقة ويتجذب اليه فيقال للسالك الذي غالب حاله هذا
محبوبه وباراد ونحوه بالماكان في قصه سيدنا ابراهيم عليه السلام في العنانية الى مراتب الوجودية من حيث لا يدري فابتهى الى
الذي فطره وتذكر من حال الافات ان به الذي فطره منزه عن هذه الدائم وقد تير في العاشق الى معشوقه
وليس اليه بارياضات البدنية والنفسانية وتجريد جوارح فيقال للسالك الذي غالب حاله هذا سالكا ومريد
ومحبا وقد يتبدل المعشوق ويترقى العاشق فيجتهد في الوسط وهذا السالك ينوبه بوارق الطرفين فيقال له
السالك المحبوب والمحبة المحبوب والمراد من هذا الكلام ان الله تعالى تجلاني في قلب الشخص الاكبر وان
لهذا التجلي انساطا ونشرا حافيا في حقيقة القدس وان له عكوسا ومجالي في الملاما لا على فينطبق على هذا التجلي الاسماء
القدسة والتسبون وان الله تعالى ارادة عينا بعد صين وعلمنا متجدا ورضا متجدا بحسب هذا التجلي فلهذا التجلي مع
ما في حيزه هو الذي يسمونه بالمشوق لان النفوس البشرية متجذبة اليه انجذابا الى المقاطيع قد ذكرنا
في صدر هذا المقالة واليه السيرة والسلوك وبه الاتصال الذي يقصده الصوفية وقد يقضى الاسباب بخفية الى ان
يريد الحق اصطفا رعبه وهو جاري في غلوا نفسه لا يشعر بجله منه فسمي مراد وقد يقصده بالرياضات البدنية
وتجريد وجه الروح حتى يظهر الاتصال الموعود في اصل جبلته فسمي مريدا وقد كس باجتماع من الحق وسعي من نفسه
ويكون له تارات يتقدم سعيد في بعضها ويغلب في سمر في النسيب في البعض الاخر ويكس ذلك في حالة واحدة من
صين فيكون جامعا لمرئيتين اما في المشرمين فيقول قد يكون الغالب عليه بعض وجوه هذا التجلي ويكون
محبوبه وبما من ذلك الوجه فيقال تحقق باسم كذا وكذا ويقال له رب من بين الاسماء اسم كذا وكذا وبالجمله تقديم
العارف اصل استعداد في الاعيان الثابتة والاسم الذي يحذوه من بين الاسماء فينسب اليه فيقال
سنيقة تعين اسم الرحمن واسم الله الى غير ذلك والشيخ المجدد معترف بهذا القول في كثير من مكاتيبه و
الجملة ف نقول بان حقائق الممكنات عكوس الاسماء المنطبعة في الاعدام المقابلة لها ليس تماثلا

کلام الشیخ ابن العربی واتباعه وکم لهم من تصریح او تلویح بمعنی وقد اوتانا الی وجه المسئلة فلما حات بهما
 نقل کلامهم والاعراب لم یسرو تصریحا تم و تلویحا تم والقول بان حقایق امکانات هی الاسما بمعنی ان
 المتصلة فی الوجود بها ظن فی الطرف المقابل سیمی باعیان امکانات او بمعنی ان العارف لم یرب من
 وهو حقيقة التي يرجع اليها ليس مخالفا لكلام الشيخ المحمد و لو شئت لاقمتا برهين كثيرة من كلامه على كلام
 كلام الشيخ المحمد وانه وجه بعضا من مقالات الشيخ ابن العربی واتباعه فحمل على ما يخالف وجهه و تلك
 لانه لا تكتفي بالصفات ولا يخلو منها العلماء ولا يضر علومهم ان يوجد في بعض كلامهم قليلا فاته ما
 تمايز الصفات الثمانية لاسيما الصوفية بل هي عين الواجب عندهم بمعنى ان الذات كيفي كفايتها وليس
 متمكّن دليل يدل على ذلك لا نقلي ولا عقلي اما الاول فلان غايته ما في الباب ان هناك حقيقة يصعب
 السمع والعلم ونحوها عرفا ولفظا ما ان هناك صفات تمايزه فكلما ومن انصف من نفسه عقل ان الناس
 اذا استعملوا افعال الصفات واسما لها لا يتفقون الى تمايز الصفات وكونها زائدة على الذات اصلا لكنهم
 يلتفتون الى صدور الآثار لا غير فان من رأى شيئا يتحرك ويمشي ويحس بسبب هذه الآثار و
 يلتفت الى ان الحيوة صفته زائدة او هو ذاتي للحيوان الى غير ذلك من الدقيقات الفلسفية واما الثاني
 فلان العقل ما شهد الا بكيفية بحيث يصدر منه هذه الآثار واما ان ذلك منحصر في زيادة الصفات فكلما من
 انصف من نفسه عقل ان كون الصفات بمنزلة الاعراض في محلها القايمة بموصوفاتها هو اعظم التشديد
 قال قائل هذا ذهب بل السنته نجيب قبول قلنا اهل السنة عندنا اهل القرون المشهورة لما بناه ومارى
 عن احد منهم انه تكلم في الصفات بل هي زائدة اولاد على تقدير زيادتها بل هي امور انتزعية و خارجة
 هذه الفقرة من المتأخرين التي تدعي لنفسها انها اهل السنة فعلى تقدير ان لا يكون قولهم هذا بدعة في الدين
 واخر العالم لم يقل احد من السلف فحق رجال هم رجال وكذلك اختلاف اقواله في ان العالم موجود
 بوجوده او موجود متفق اختلاف قليل السجودى اذا المقصود ان الوجودات الخاصة تتحقق بحيث يصح
 آثارها سواء سمى هذا التحقيق وجودا خارجيا او وجودا وجوديا متفقا وان سالتوني عن الحق الصريح قلت ان
 الالهية من حيث هي هي اصل من ان تكون في الخارج او في الاعيان اذ الخارج اسم لنفس الرعا على
 الاعيان كناية عن عدم وجودها في الخارج و لو صف الحق بان في الخارج او في الاعيان

له
 فاته ما
 انما يشهد

ان هذه الاقوال كلها انكرت عليها الاسم جهة التبليغ ومن جهة كثر شي في غير محله والاقول بالشيء صاحب كشف
 باليس حقيقة اصلا فالقول بالصفات الثمانية له وجه وجيه وهو ان اكل النفس الرعالي المتمثل فيه الذكر
 على الاعظم سیمی عند الاشاعة بالصفات ولذلك قالوا بالصدور بالايجاب وبقدرها ما غيرهم سمو شيئا
 بالاسما شئى باختلاف ابحاث والاعتبارات وكم من اختلاف في ابحاث يلتوى في صدور الناس حتى
 فلو من باب اختلاف الحقائق كالبياض والابيض هما واحد في الحقيقة الا ان البياض اسم له من حيث
 انما هو بشرط لا وان الابيض اسم له من حيث انه ما هو بشرط الشئ فكذا كسموه حيوة من حيث انه صفة يتبع
 علم نفسه وبحقائق امکانات وعلما من حيث انه تمثل في حقایق الاشياء قبل تكونها في الخارج وقدره من
 حيث ان شئ من هنا خلق الخلق واردة من حيث ان التجلي الاعظم منبعث منه تخصيص احد المتساويين
 واما من حيث انه ينزل منه الوحي على قلوب الانبياء واما كذا وسمعا وبصر من حيث انه مبدأ الانكشاف
 بصفات والمسموعات وكذلك كلام مولانا عبد الرحمن الجامي عندي مسلم فان مقصوده نفى تاصل
 حقائق بجبالها وانها اعتبارات و اضافات لا وجودا الحق بمعنی ان الوجود ظهر فيها وتعين بها لا بمعنى الفرق
 الاعتباري واذ قلنا انما الجواب فلتتم الرسالة و الحمد لله تعالى اولاد اخر او ظاهر او باطنا وصلى الله تعالى
 على خير خلقه محمد وآله واصحابه اجمعين مکتوب لبست وکلم احمد بن سلام على عباده الذين اصطفى بالبد
 على كونه فقير ولي الشيعي عنه كد بعض احباب باقتضاي بعض احوال يتي حين نظم كده شدا كحال مستحسن
 على يد كزير هر همتي اشاره لطيفة كرده آيد به مکتبه كدران وديت نهاده شده است والله يقول الحق وهو
 على السبيل فمنها ولي دارم زود خالی حبابش ميتوان گفتن به درو کيفيتي جوش شمشيتيون گفتن
 و بودی نمود خنی ما دینی دارم درین نیر نگما بوی گلایش ميتوان گفتن به درین وديت اشارت است بجا
 بیکه انجذاب روح است با فنا یا ناس سويدا دل با ياي اندر بچ و تاب او به نقوش عالم ام الكتابش
 ميتوان گفتن به اشاره است بجا بچ و تهر است فو پاشيد از هم کثرت موهوم چون شبنم به زفيض معنی
 ميتوان گفتن به اشارت است بفنا انا که از ظهور معنی حجر بهت خيزده و منها بزلفه چو دو کیم
 کرده ام خود را خروشی در دل شهبانمی کردم چه میکردم دلی پر در جهان افکار ويارتنه خود دارم جهان را
 يار بها نمیکردم چه میکردم اشارت است بان گر گرفتاری بدقائق غیب انجيب حیرت شده به سید به

و در تلقی می آرد غم تحصیل و بارشغل و در عزل می بینم و چون ترک منصبانیکردم چه میکردم و تغییر است از
مناسب جاه به بیان آفاقی که قبل و بعد موقع آن مناسب حاصل میشود کسی باطل همی سازد و کمال
همی باز و اگر سن یا و آن بهانیکردم چه میکردم و اشارت است بآنکه نزدیک عارف هر لذتی از لذات محسوسه
تمثال معنی است از معانی بی نشانی در بعض حالات از تمثیل بجای پی می برد و محقق را از غم
برون دیدم و خروج از قید شربانیکردم چه میکردم و اشاره است بان که در معارفی که تعلق بشربانیکردم
تقلید شخصی پسندیده نیست و حجاب وصل مطلوب است دل بستن بمطلبان این گز ترک مطلبانیکردم
چه میکردم و اشاره است بآنکه توحید اراده شرط اعظم سلوک است و منها ناگزیر تو منعمی بے نظیر و در گذران
بعد ازین از ناگزیر به من تر شفق ترم از صد پدر و در سن آوید و مرا محکم گیر و غیر من گرا تو با تیر بود و آن
و عذابت و سیر و درین سه بیت اشاره کرده شد بمقامات حقیقه الحقایق با سالک جان من در
سجده بار خود بسوخت و من عذاب الهجرانی یا مجیر بے قرارم روز و شب بے روی یار و باز ناری یارم
یا قدیر و اندر و غم بے جاش تار شد و کس شود یارب بوصلش مستنیر و اسی برادر بعد ازین بشمار باش
و فرق میکن در میان شیر و شیر و منها سامی گرمی کن که بهوش خود افتم و من بار خودم خود اندوخت
خود افتم و مثل می جوشان که خرم بر افتد و جوشی زده بر خود از جوش خود افتم و از هر بن مویم جوش می دیگر
از فرط تامل از غم خود افتم و زین تیر زبانی از زده دلم من و خوش آنکه زانے خاموش خود افتم و این
غزل از مرز احاطت بحر بیست مستغفلن فعلن چهار بار و آن در فارسی کم یافته شده غرض ازین ابیات
تشوق است بحال اتصال با فناء و آن حالیت نامر الوقوع اتصال عبارت است از انخدا ب روح و معرفت
سرفنا و ان از تیغ لطیفه و منها تا کی محنت مجوری و دوری بکشم و نازنین وطنم سوی وطن بازدم
و تا کی پیری سنگ بود شیده من و گوهری از غم سوی عدن بازدم و تا کی بسته بخیر تعلق باشم و آهوست
از ختم سوی ختن بازدم و بوی جان میرسد از بادین در و دهان شاه ملک تیم سوی یمن بازدم و
غرض ازین ابیات تشوق است بعالم تجرد و رفیق اعلی و تفهم از بنیات دنیه فاسقه که دامگیر وقت و شوش
حال و مغیر و هر روح میشود و مکتوب است و دوم در شرح رباعیات احمد شاد خانی القوم

رباعی چند و بیان بعض قواعد سلوک انشا کرده بودم بحال شوق برادرم خواجہ محمد امین اکرم الله شہود
تقاضا میکنم که زیر هر رباعی اشارتی کرده شود بان قاعده که در آن دو بیت نموده شد من ملک الرباعیات
رباعی علی که نه ماغوز شکوه نبی است و الله که سیرانی از ان تشبیهی است و جای که بود جوده حق حاکم وقت
تکلیف شدن حکم خرد بولبی است و درین رباعی اشاره کرده شد بآنکه علوی که مانند آن شرع محمدی نیست تشریف
داشتغال بان منافی سلوک است و منها دانی که چه بود پنج قدیم ای دلدار و شغل دل تو ظاهر و باطن بیا
و این را شوی از درس عارف عارف و وان فن و گریه و گریه از احراز درین رباعی اشاره کرده شد بآنکه اصل کار
درین راه جمع ظاهر و باطن است ظاهر توزیع اوقات بر طاعات و باطن دوام تعلق قلب بحق و اگر کسی اول را
نخواهد از کتاب عوارف بهتر نیست خصوصاً پنج شش باب که درین مسکه واقع است و اگر کسی ثانی را میخواهد
بتر صحبت احاریران یافته نشود و منها در نه باب است ز باب غوره ذکر که بود معطل از انوار حضور
و طایفه نفی شواذ خلق نفور و در جانب ثبات بر دوی حضور و شرط تاثیر ذکر حضور و تعظیم است و نفور شدن
از خلق و اثبات محبت حضرت حق و منها مستی و دل شرط طریق اقتاد است بے مست شدن کار کس
نکشاد است و در ذکر خفی جهر تخیل کردن و شرط است و نانو و تا در بقم یا دست حضرت والد قدس سره
جهر شرط میکردند که جمع همت و ظهور و بدون آن نشود و منها خواهی که می صرف محبت نوشی و
باید که بتخیل علایق کوشی و دل از خیالات جهان صرف کنی چشم از صو حله عالم پوشی و اشارت است
به نگار داشت و نظر بر قدم و خل و زهد و منها در عشق تو از جمله جهان بگذشم و ز هر چه بجز یاد تو ازان بگذشم
مقصود من بنده بجز وصل تو نیست و اندر طلبت از دل و جان بگذشم و اشارت است ببارگشت در انوار ذکر
و تیر بعد و فتنه و منها دایم دل من پیش تو حاضر باشد چشم من بر تو ناظر باشد و در نه باب ماثرب که جلی
و صریح و گرسوی و در خطر خاطر باشد اشارت است بدوام یاد داشت و منها دانی چه بود سهل تیر که
و در شرب بلبل دل وجود عبادات و تحصیل عدم بدان بسی مانع و در نفی خواطر و در سده جات و عدم غیبت
و گویند یعنی نیان ماسوی و وجود عدم ملکه غیبت را گویند و اصل در تحصیل آن غم قوی و همت فشاندن
و تیر است از دل و منها نوش آنکه با نور وضو نگین است و زیر که طهارت از اصول دین است و
و در دل و نفی خواطر و غایب و قوی در یزد و صولش نیست و در جمع خاطر و تنویر دل و از ان خطرات تجرد

الطهارت فائده دارد و منتهای تحصیل مدام اگر زانی کردن به باید نظر اهل فناء بستان به این داخل احوالی
 به این در حکمت اهل دل تنوای دیدن به یعنی نظر قبول این طائفه کیمیای عجیب است در تحصیل عدم و ازاله
 خطرات پریشان و منتهای آنکه زانواس بهی رستند با نوار قدم پیوستند فیض قدس از بهمت ایشان به
 دروازه فیض قدس ایشان هستند یعنی توجیه بار دل طایفه مشایخ در تندیب روح و سر نفع بلخ دارد و منتهای
 آن ذات که از قید هست بیرون است به از سطر اسما و صفت بیرون است به هر تبه زن ذات نشانی دارد به هر
 تعیین به بیرون است و منتهای هر که شد مظهر آن یا عجیب به ظاهر شود و صورتش ثانی عجیب به در روح
 دل از شربت کنی صورت او به پیدا شود و از روح دل امر عجیب به و منتهای قومی بکتابت احرف موصوف به
 جمع تملکات اسما معروف به شخصه که ازین قوم قدم پیش نهاد به گشت است باین صورت و نهی شغوف
 به درین سرایعی اشارت کرده شد تحقیق توجیه بوجه خاص که حضرت خواجہ نقشبند قدس سره بان ارشاد کردند
 و آن پرورش کردن صورت و نهی حضرت حق است که در در که آدمی مثل شوند مانند مثل تجلی صوری در تجلی
 و هر چه را چهار وجود است مکتوبی و لغوئی و صورت و نهی وجود خارجی چنانکه تاثیر وجود لغوئی و مکتوبی
 نزدیک اهل دعوت ثابت است همچنین تاثیر این وجود و نهی نزدیک نقشبندیه ثابت شده و منتهای
 دوست تولی دیده و مینائی من به شنوای و دانای و گویای من به عشقم تو هم تولی غمیده من به اند
 دل غمیده شکیبای من به اشارت است بتوحید حق تعالی و الحمد لله اولاً و آخراً و ظاهر و باطناً و صلی الله علی
 خیر خلقه محمد و آل و صحبه اجمعین به مکتوب است و سوم در شرح ابیات احمد شد و سلام علی عباده
 الذین صطفی اما بعد میگویی نفیر ولی الله عفی عنه که سابق شوق بر او محمد امین اگر چه الله شهوده باعث
 آن شد که بعض معارف غامضه در نیکوترین لباس که لباس نظم است بیان کرده شود بحال شوق ایشان
 تقاضای آن میکنند که زیر هر بیتی اشارتی لطیف کرده شود بان معرفت که در آن مودع است شعر
 الا طال شوق الابرار الی لقاء به وانی لاشد شوقا الیهم منهم به من ندانم با ده ام یا با ده به پانیا ام به
 عاشق شوریده ام یا عاشق با جانا نه ام به درین بیت اشاره کرده شده بمقام حیرت که از مقامات لطیفه است
 که سالک درین مقام تقرقبی کند در میان وجودات خاصه که با بیات معبر میشود و در میان وجود مطلق که
 ظاهر شد است و وجودات خاصه و انبیا زخمی نماید و در میان اسکام خاصه ظاهر و مکتوبی را عاشق گوید

مشوق و سوم عاشق به قبلای حیرتم جان گویت با جان جان به اصطلاح شوق بسیار است و من
 دیوانه ام به درین بیت نیز اشاره کرده شده بمقام حیرت و جان عبارت از وجودات خاصه است و جان جان
 عبارت از وجود مطلق است ظاهر شده در وجودات خاصه به شوق موسی و زکریا و ابراهیم و ادریس و
 شمع آتش میزند پر وانه ام به اشاره است بآنکه محب بسوال حال خود جذب میکند محبوب را و شخص ظهور و میشود
 در صورت خاصه که مقتضای استعداد او است لایکون التجلی الا بقدر استعداد المتجلی له و آتش زدن عبارت از فلق و
 به قهری دادن است به با جمال و آتش حسن و گریه و کار شد به چشم او را سر برام یا زلف او را شانه ام به درین
 بیت اشارت است بحکمت ظهور و اجازت است که تمام بعض مصاح این عالم است و آنکه حسن ذاتی و ذات خود
 از غیر مستغنی است و حسن ثانوی که مقتضای صلیت کلیه است گاهی مقتضای این نور میشود و تمثیل حسن ذاتی چشم
 مشوق که در رعایت لطافت آفریده شده و حسن ثانوی بسبب و همچنان زلف و شانه به میل هر غرض بود
 سوی مقاصدش به چندان اصل است هر شورش متانام به اشارت است بحقیقت محبت و آینه که آن میل
 حضرت وجود است و در ظاهر مقیده بجانبا طلاق مثل میل هر غرض بمقر صلی خود به غافل از خود مانده است
 چه پر شد آینه به تا از آینه ختم جان از خود بیگانه ام به اشارت است باستغراق و اتصال یعنی سر و روح در یکا خود
 باشند و سالک از غیر مذکور حتی نفس خود نیز مدرک نگردد و تمثیل آن بآینه که از خود غافل است و بصورت شمشیر
 ای امین برستم نام تجرد و تمت است به درازل پیش از زمان تعمیر شد بخانه ام به اشارت است بآنکه محبت ذاتی
 قبل از عالم ارواح و اجسام است زیرا که اصل او توجیه وجود است باطلاق و آن قبل از زمان است و بخانه
 اشارت بجام مراتب طلاق است و احمد شد اولاً و آخراً و ظاهر و باطناً مکتوب است و چهارم
 در منظومات به فراغت یا فتم از ج و عمره به چه احرام سر کونی تو بستم به چه دیدم روی زیبای تو جانا به
 ز تشویش وجود خویش رستم به بیاساقی به جام شرابی به که بخود صجوی استم به ایضا محبت نام جوش
 طبع و میل نفس اگر باشد به سر اهل محبت در دو عالم کا و خرا باشد به نازک طبع غیر از خود نمایانمی آید به
 درخت بیدار دیدیم و انجم به شمر باشد به بوسعت مشربان رنگ تعلق در میگیرد به اگر نقشی زنی بر روی
 دریا به اثر باشد به صفائی طبع میجوای ز صحبت دامن اندر کش به که آب دور از مردم همیشه با صفا باشد به
 ایضا مزاج صاف بلعاز از بجز غریب نیدارد به مکر گردد آب صاف چون کجا و وطن گیرد و فر

صفا با جث بطن نیر گاهی جمع میگردد و بر دانه راجون در نیشید تا شاکن **ف** در هر زه گردی
 مانع نور دل است ای هوشمند دلیل تانشت یکجا باطنش صافی نشد **د** دوا می در دمن بر جمع اضداد
 نیازم به نیک ریز دل مجروح من هستی و مرهم هم به جهان و جان فدای وضع شوخ شهر آشوبت به قیامت
 بینمای دوم عیسی و مرهم هم به درین بیت اشاره کرده شد بحال عجیب که آن جمع است در قلق قلب و انس و
 در یک حالت و تادی از آن یک و التذ از آن دیگر یک **ت** توی اول توی آخر توی ظاهر توی باطن
 توی مقصود اهل دل توی مشتاق هم هم به نیک منبع در نیا مختلف نواره میجو شد به مزاج حرص قارون
 ز به ابرایم هم هم به بخاری از زمین خیز و باد و در آینه گهی باران ریزان است گاهی برف و شبنم هم
 درین سبب اشارت است باضمحلال حقائق متخالفه در یک حقیقت و اتیان احکام در میان حقائق متخالفه
 بسبب اتیان صور و بیاض **س** کدی طرفه نیرنگی درین کاشانه سراوی که عالم پای کوب از دست عشقت
 گشت و آدم هم به درین بیت اشارت است بسربانی عشق در جمیع عالم چه فلک و چه ملک و چه غصه و چه غم
 خصوصاً انسان که عشق طبعی داروی هر دو دارد و با آنکه سبب سر بیان آن مصلحت کلیه است مکتوب است
 و پنجم شرح غزلیکه بر زمین بیت اول غزل عراقی علیه الرحمة انشا کردند **ن** نخستین باده کاندیر جام کردند
 من از جش عکس آن گلغام کردند به هویداشد و امکان صورت حق به آن صورت جهان زارام کردند به معنی است
 تفصیلی از آن روی به مکارم را با تمام کردند به شرب وحدت از نجات غیب به مراحب ازل در کام کردند
 به غلطیدم ز سستیها به سر و حریفان سستی از من دام کردند به تحقیقت که مستور از نظر بود به باشم و خاص
 و عام کردند پس آنکه موج دریا باز گردید به تمام فدا اکرام کردند به امین رفیر و قیقه باتو گویم به بخود آغاز
 و نیز انجام کردند به غرض ازین ابیات شرح بیت عراقی است علیه الرحمة و تعیین مرلوا و از باده و جام و
 استعاره از چشم ساقی و حاصل آنست که این بیت دو احتمال دارد یکی آنکه از جام مرتبه امکان مرلوا باشد
 و از باده کمال را و با فاضه صور انواع و خواص آن و از سستی چشم ساقی فیض و اجبی که عبارت از تجلی اعظم است
 با صطلح مادی حقیقه محمدیه با صطلح صاحب فتوحات و درین نظم عدول با وضع از سستی چشم ساقی کرده شد
 گفته اند که مفرج بآن باده کرده شده است عکس روی آن یا رنگام دیگر آنکه کمالاتی که در تطبیق آدم ظاهر
 شده و اتمام خواص نوعیه و استیفاء احکام لطایف ایشان بآن تحقق شده بواسطه اسما و به تلافی

مل است که در و ایشان بجهت صلت تفصیل مراتب اجمالیه و جو بیست و فی الحیث بشت لایم مکارم انظار
 این اشاره بهین تفصیل تواند بود پس این افراد کمال را در ازل با ستمه او کمالات و جو بیست نواخته اند و در نشان
 ایشان آنگاه آن استعدا و بر روی کار آمد مل و مذاهب پدید آمدند و اعلام ارشاد بر افراشته شد و سبب
 بیت جماعات بنی آدم گشت و تحقیقت جمیع افراد بنی آدم از لفظ الله چیزی می فهمند و درین ایشان بیان
 حقیقت مجرده و جو بی از وجه ملتفت میشود و اینهمه بر کات نفوس کامله است چه نفوس مقارنه با جساد
 و چه مقارنه از انسا و معاد این نفوس اضمحلال است در تجلی اعظم و مشمول شدن بغیض آن جو بی که نا احوط
 ایشان را در خود تملاشی سازد و انانیات صغری را وجودی پیدا نشاند و در پنج بیت لاحق این معانی بطریق
 جاز و بلسان اشارت ادا کرده شد باز نکته دیگر ادا کرده آمد که تجلی اعظم مبدأ و معاد نفوس کامله است

از بعضی مکاتیب حضرت قطب فلک الارشاد غوث الاقطاب و الاقوال
 منظر کمالات خفی و جلی مرشدنا شاه عبداللہ المشتهر بشاه غلام علی
 قدس سره که بحضرت شاه ابوسعید صاحب حمه اللہ تعالی نوشته
 شده است درین کتاب ضافه کرده میشود

مکتوب اول بخدمت شریف صاحبزاده عالی نسب و الاحسان حضرت شهاب العبد ابوسعید صاحب ملکم ربکم
 السلام علیکم ورحمة اللہ وبنو لا این فقیر را مرض خارش و ضعف و شدت تنفس مستولی گردیده که طاقت
 شست و برخواست خیلی دشوار علاوه اینکه در دو کمر از چندی ظاهر شده که نماز بر اقعار خواندن بهم می
 حضرت شاه رفیع الدین صاحب می فرمودند ازین هر دو شخص بر سبیل بدلیت پیش شما بالضرور باشند
 پس در نیوقت که اشتداد امراض بعدی رسیده که طاقت نشستن نماند و فتور کلی در ستم ضروری آمده
 در نیوقت آمدن شما بسیار مناسب است جلالت خود را برسانند و مولوی بشارت اللہ صاحب رخصت
 ای بیمار داری ای پناه خود گرفته اند آمدن او شان معلوم نمیشود و قبل ازین چند خطوط متواتر در طلب
 تمام تبرکات جدید روانه کرده شد تعجب است که قصد آمدن اینجا نکرده اند فقیر بحسب ظاهرت می

و فرس که شما نقد را نخرینانید هم خوبان درین معامله تا نخر سیکند همی بنیم که منصب آخر مقامات این
خاندان عالیشان بشما متعلق و وابسته شد و پیشتر از آن در بیماری سابق دیده بودم که شما بر چار پاس
مانشته اید و قیومیت بشما عطا کردند سوای شما قابل این توجهات غریبه و عجیب کسی نیست بجز
این خدا خود را جریده روان این صوب نمایند و بنور دار احمد سعید را بجای خود انجا بگذارند و بدعای حسن
و درود و استغفار و ختم کلام طیب و قرآن مجید و ختم پیران کبار و لقای جانفزا و اقبال عجیب مصطفی و درود
و السلام مکتوب دوم بسم الله الرحمن الرحیم بحباب صاحبزاده عالی نسب لایت حسب حضرت
ابوسعید صاحب و احمد سعید صاحب جلعنا الله للتقین اما بعد از سلام مسنون و دعای عافیت
و اضع میانید که مکرر قیمه های فقیر برائے طلب شما فرستاده شد معلوم نیست که بخدمت میرسد یا
تلف می شوند احوال مزاج فقیر بسیار سقیم طاقت نشستن مانده هجوم امراض و نزار الرحیل در ده اونیف
بجز زیدن شما هیچ آرزوی نیست بلکه از غیب لقای شما شود که ابوسعید را باید طلبید و روح مبارک
محمد و رضی الله تعالی عنه بر این باعث است و دیده ام که شما را بران راست خود نشانده ام و نشسته
آثار آن غنقریب عاید شما میشود و مقفوض نموده خانقاه شما را مبارک با وجلد تر بیایند و توکلا علی الله
آمده بنشینید اگر الله تعالی مرا بیا مرنید بصدقه پیران کبار رضی الله تعالی عنهم از توجه و محبت قاصر نیست
هر چه فتوح از غیب رسد صرف مایحتاج خود و وابسته های خود نمایند و آنچه باقی مانده بر فقر تقسیم کنم
خانقاه و اکثر مردمان شهر شما را میخواهند مثل احمد یار و ابراهیم بیگ و میر نور و مولوی عظیم و مولوی شیخ
جمع مردمان شهر بار میگویند که میان ابوسعید لائق آنکه در اینجا نشینند و حضرت شاه عبدالعزیز صاحب
و اکثر اعزّه شهر بر اخلاق حسنه و مسکنت و تمسک و حفظ و مشغولی و بردباری شما نظر کرده مجوز طلبید
بلا شرکت غیر میشوند بهر صورت لازم اینجا شوند و چو پاله یادگار می سیانند اجاره کماران اینجا داده
اجتماع اهل خانقاه بر این شد ایشانرا یعنی شما را باید طلبید و مرئوس الهام کردند که قابلیت این کار
شماست بعد استخار با بیایند و حاجت دیگری نیست اینجا باشید و رواج طریقه شریفه فرمایند
معاش را حواله بخدا کنید و حسنا الله و نعم الوکیل و عده الهی کافی است بگذار و بیایا وقت ما آخر
انفاس باقی مانده را بپنید و فیض بار دارید شاید این آرزو بوقوع آید سمیت مرگ آرزو کن

[illegible]

و ان سبب اینست که بنابر نصرت و وقت احوال حضرت مجدوسی
 علیه السلام در مدینه مدینه و در آن میگویند که ازین بر شخص یکی استغفار کنید تا بعد از آن واقع شود اگر چه بداند
 است نامه مهر فقیر بگوای هر سه میان صاحب و دیگر اعتراف نام شمار اولی و البقی نوشته ام بالفعل
 ترجمه دوم و در نور و احمد عید را آنجا گذاشته بخیر رسیدن رقیمه همه را جواب داد و نزد ما بیاید قبر ما
 در همین مکان خواهد شد و تبرکات بر بالین بگنجد ضیق و مردمان و البته شما هر وقت که خواهند آمد در
 مدینه می باشد و شما اینجا بجز را بماند و آخر اجابت خانقاه همه بطور شماسهست بهر طور که مناسب دانید
 در باری و تحمل بسر برید و دعای حسن خاتمه و تقای جان افزا و اتباع حبیب خدا محمد مصطفی فرمایید
 یا وه السلام - مکتوب سوم بعد حمد و صلوة معلوم نمایند مقامات و اصطلاحات که در طریقه
 علیه السلام ربانی حضرت مجد الف ثانی رضی الله عنه مقرر است در هر درجه از ان کیفیات و حالات و انوار
 و اسرار پیش می آیند و بدون آن اختیار طریقه محبت است عمر چه اوضاع نماید و مقامات عشره از تواتر اضا
 لازم باطن نشود ازین طریقه چه فائده در سیر لطافت عالم امر کیفیات بسیار میشود در سیر لطیفه قلبی که
 در مقبله احدیت صرفه بازمقرب معیت نمینماید بخودی و استغراق و قطع تعلقات و از رویا و غیره دست نیافت
 در سیر لطیفه نفس در مقبله اقربیت و محبت ممول است و استهلاک و انحلال و فقای انا و غیره حاصل
 میشود در سیر لطافت عالم خلق سوای عنصر خاک فیض بر عناصر ثلثه می آید و مناسبتی بتجلیات اسمی الباطن
 و ملا اعلی علیه السلام و تهذیب لطیفه قلبیه می یابند و در کمالات ثلثه نیز نگینها و لطافت نسبت باطن
 فرموده اند و در حقائق سیده و سست انوار و پد است انچه نظری است و زیارت حضرت انبیا علیهم السلام
 و اذواق محبت ذاتیه ثابت است تا یار که را خواهد میانش بکه باشد نه سلطان خریدار بر بنده ایست
 نه در زیر پرش زنده زنده ایست به انچنین علوم و معارف اگر سالک این طریقه ادرک نماید بسیار
 غنی و خودی کسب کرده است فویل در صحبت هر که ازین قسم حالات حاصل شود بهتر است و الا طریقه
 به نام و ازین کس مشایخ را عاری لائق عجب مردان اند طریقه بدنام نمایند و خود را بریز میگیرند و باطن
 بجایه الی رضا و شتیاق تقارر امین الحمد لله که حضرت مولوی بشارت الله صاحب و حضرت حافظ
 صاحب سلمه الله تعالی و جلیم جلاله طریقه باقیمقامات مناسبتی بهم رسانیده اند و عزیزان بگویند

[illegible]

کتابخانه
مکتبہ

الله تعالی توفیق استقامت و اتباع سنت و محبت مشایخ و ترک و انزوا و یاس از خلق امید از خدا سبحانه و تعالی
اینهارا و جمیع دوستان مراد من افتاده خاک پیر عمر بر باد داده و این حالات عطا فرماید بهر انفعال نویسم
زیر که مرشدان و ترخیصا جازت نامها بر دو نقطه مینویسند پس میگویم دست ایشان که بهتر از دست من است
دست من است بیعت بخدمت اینها که اقوی از لیه سعادت و نجات است بیعت من است الله تعالی
مبارک فرماید بشیر طیکه از اهل دنیا اعراض نمایند و پاشکسته برو حق بصدق و عده که یم مطلق جل سلطان
تشنند و ایشانند ارکان طریقین و حاصل توجهات سالهای من اللهم و قفنی و یا هم لم ضایک و مضات
حبیب صلی الله علیه و سلم و اجعل آخرتای من الاوای آیین آیین آمین ۶

باب دوم

از کتاب کلمات طیبات در ترجمه رساله اسرار العارفين فی سیر الطالبین
شیخ شهاب الدین سهروردی رحمه الله علیه

بسم الله الرحمن الرحیم

الحمد لله رب العالمین والصلاة والسلام على رسول الله محمد وآله أجمعین
اما بعد خانه های فقیر ویران شدند و شهر بایش بے بنیاد فقر ازلت کردند و گذشتند و متبشمان
و مترسمان بسیار شدند تا آنکه شنوند به غیبت و دروغ و طلب دنیا و فریب و نفاق و بغض و غل
و غش و حقد و حسد و کبر و غضب و حرص و ریاء و القاء عداوت و در غیبت امارت و صحبت سلاطین
و امر اواهل قلم و اهل حرام که دل را میمیراند و چون شهادت بچوگان مقبول نیست اقتداشان و
کلاه گیر خلق از ایشان چگونه روا باشد فلذا انواستم که کتابی نویسم در علم سالکان و فقر و عارفان تا آنکه
عزم تصنیف کردم و قلم را جولان دادم و اسرار الطالبین فی سیر العارفين نامش نهادم
و سوال میکنم از خدا که توفیق آتاش و بدینا که بشیر و غش داد و ما انصر الا من عن الله و هو علی

الشی قدیر و بلا جایت سیرت بنده را نزدیکی حق تعالی و تقدس دست ندم و مگر بدوری از خلق چه که نزدیکی
خلق از ذکر الله و عبادت و طاعتش و فکر در ملک و ملکوتش باز میگردانند پس نزدیکی او بدون دوری خلق
صورت نهند و تعالی شانه چنانکه قرب سلطان و قرب بنده بمولی که بدون بعد از غیر سلطان و غیر مولا
است نیا بد سیرت شیخ آنست که ذاتش قدس باشد و صفات ذمیرش فانی و صفات حمیده اش
باقی چه یکیکه چیزی از صفات بشریه دریافت و امریکه دیگر را بران دلالت کند و راه نماید بر و ظاهر
شده صلاحیت شیخ نذر او خود محتاج به پیغمبری و مرشد که او را معرفت و طریقت آموزد و گذر اقال
الشیخ ابو الفیث البینی رحمه الله علیه سیرت هر که صوف و جبه پوشید تقدیم چرب و لذت بخورد و با سلاطین
و اهل دنیا نیامیزد و هر که نه اینچنین است در لباس انبیا و اهل سلوک خیانت و رزیده باشد و حقش
و انکرده سیرت فقیر را محاطت ملوک و سلاطین حلال نیست که از صحبت ایشان قلبش میبرد و روایت
از ابن ابی طالب کرم الله وجهه که صحبت ملوک فتنه است و خوردن طعامشان سم قاتل که دوا می ندارد
و فرمود رضی الله عنه علم معرفت است و دیدن روی ظالم قلب را سیاه میکند و معرفت حاصل نمیشود
روایت است از ابوالحسن نوری رحمه الله علیه که گفت چنانکه از تاثیر صحبت بدکار نیکو کار شود و بچنان
نیکو کار بدکار گردد و هر که این سلسله را انکار کند بطلان و گمراه و زندق است که انکار حدیث کرده آنکه فرمود
رسول خدا صلی الله علیه و سلم الصحیبه ثور و گفت علی رضی الله عنه صحبت صاحبان نور و رحمت است
اهل عالم را سیرت سالک باید که بذكر مشغول باشد تا آنکه هر موی از موههای بدنش زبانی باشد
سیرت اصل و اقامت سلوک و ریاضت نفس شمره ارادت انیت که خود را از اهل دنیا و صحبت اغنیاء
و سلاطین جدا کند و در سیرت قمری مبتدی باید که از تمامی فضول بجز فضول نظر فضول کلام و طعام بجز
غذا و کباب بجز تناب کند سیرت روایت است از ابوبکر شبلی رحمه الله علیه که گفت هر چه در خواص و احوال مولا باید که
حاجت کلام کند سیرت هر گاه مرید از خلوة و خیرت بیرون آید سر خود بر قدیم شیخ نه بطریق شکرت و منت و بجز فیض نعمه
که ازین فعل کافرش و اکثری بعد کفر نه قائل شده اند که این تحت است نه عبادت و بیک شیخ مگر از بی مریضیت سیرت اصل
و طریق فقیر برین کردن است از دنیا چنانکه رسول خدا فرمود صلی الله علیه و سلم حب لدنیا کما حب کل خطیئة
و فتنه و طبیعت سیرت مرید که فقیر باشد بقدر حاجت کسب کند و بعد فراغ از کسب بذكر مشغول شود

و شستن میان خلق نپسند و سواى مراقبه و آن نظر کردن است در ریاضیات بعضا یقین بچو عالم کلام
و بعض گفته اند مراقبه مراقبه سیرت برای ملاحظه غیب بهره و حفظ سیرت خاوت ترک وادون اختلاط
اگر میان ایشان باشد و بعض گفته اند خالی شدن است از تمام اذکار و اذکار است و بعض گفته اند انس گرفتن
ست بزرگ و مدت آن چهل روز است بقول رسول الله صلی الله علیه و سلم من اخلص الله اربعین حبتا
ظهرت نیامع الحکمة من قلبه علی سائر سیرت عزت و در شدن است از اهل زمانه تبرک جمع و تاراج
و شستن بزم پر پیروز گاری سیرت محبت غنی و اهل دنیا قلبت من را میسر نماند و با الله نهاده چون قلب مومن
سنگ و کلنج گرد پس هر چه خواهد بگوید سیرت حسن بصری روایت کرد از امیر المومنین علی کرم الله وجهه که
گفت هرگاه بینی مردی را که بے حاجت با مردم اختلاط میکند و دنیا می طلبد و باز خدای را می طلبد پس بداند
او نزدیک و مرود و دوست و دزدی است از دزدان دنیا سیرت روایت است از ابو یزید بسطامی رحمه الله علیه که
گفت طالب دنیا طالب خدا نباشد و اختلاط اهل سلوک در طریق طلب خدا با سالکان است نه با اهل دنیا سیرت
شیخی که بر قانون مذہب اهل سنت و جماعت نباشد و حرکات او موافق کتاب الله و سنت رسول الله نبود
از قطع الطریق و دزدان دین است سیرت روایت است از علی بن ابی طالب کرم الله وجهه که گفت بدین
مردم و مکره کننده مردم کسی است که غم دنیا خورد پر سیدند دنیا و اکر است گفت آنکه زیاده از قوت شبار و
طلبه که او غنی است نه فقیر و لهذا امام شافعی رحمه الله علیه بر کسی که زیاده بر قوت روزی و دار و صدق
فطر واجب گردانیده سیرت روایت است از علی کرم الله وجهه که گفت سه قلب است قلب سلیم قلب غلب
و قلب شهید و قلب سلیم آنست که بر معرفت خدا چیزی در آن نباشد قلب غلب آنکه از هر چیز بخدای غافل
باز گردد و قلب شهید آنکه او تعالی و تقدس را در هر چیزی مشاهده کند سیرت شیخ باید که عارف و دانا با او
مربط باشد تا حسب حال او نصیحت و انہای کرده باشد و آنکه نه انجین است گمراه است و مکره کننده
سیرت مرید را زبید که در قلب او ذره از حب دنیا باشد چه دنیا مرداری است پس ذره از آن بچو قطره خون
که چون در آب افتد تمام آب فاسد و تباه شود سیرت مثل نخ طریقت گفته اند که صحبت تو نگران فقیر است
قاتل است که او را دواى نیست و حاصل این کلام آنکه از اهل دنیا بقدر استطاعت و امکان بپوشیز
چه محبت دنیا در دلهای مردم جا کرده است پس از صحبت شان فری و غم نخواهد رسید سیرت روایت

و انون مصری رحمة الله علیه که گفت هر که شصت و در و شغل یا غش است با یکی از مسلمانان
مرا و از دیوان فقر محو کرده شود بعض محققان گفته اند غش در مذہب شان این است که برادر مسلمان
و یا پادشاه یا دکنده سیرت بدان ای طالب که هرگاه بینی کسی را در دنیا افتاده و بجاه و رفعت و شرف
ل و دود و سایر لطیف مردم دنیا شده پس بروست گریستن بر نفس خودش زیر که فقر کناره گرفتن است
مذہب دنیا - سیرت فقیر را در تمام مذہب اختلاط اهل دنیا و آمدن بر ملوک و سلاطین حلال نیست چنانکه
روایت علی ابن ابیطالب رضی الله عنه بدترین فقری است که بر دلیس آید و نیکوترین امیری است که بر
فقر آید و روایت است که صاحب عراق سه سال مریض بود و اهل ابن عبد الله شتری را خواند تا او را کند
و نظر شفا و شفقتش نکرد و آخر بکرم دعا و نظر شفقتش شفا یافت باز سهیل بن جازع خود آمد و سه سال عزت
نیار کرد سیرت هر که همیشه بدین مشغول باشد همیشه از حق سبحانه و تعالی دور باشد که مشغولی دنیا جای است
طریق راه نجات از اهل دنیا ذکر الله است تعالی و تقدس سیرت قدم اول در راه سالکان و عارفان
درین علاقی است با کلیه چنانکه فرمود رسول الله صلی الله علیه و سلم طالب الله لیکون طالبا
للقوت و از اکثر اهل سلوک منقول است که هرگاه مہی یا امری عظیم کی را از ایشان پیش آمدی یا مرید
سوف یا کسا پوشیدی و زنجیر گردن یا در پایا در سزا نداشت مناجاة بحق سبحانه کردی و فی الحال استجاب
شدی و بدانکه زنجیر پارس و در گردن یا در پا نداشتن منحن است و سنت داود است علی بنیاد علیه الصلو
و السلام که مراد از آن لای غایت تواضع و انکسار و افتخار و حضور و وقت قلب اگر دیگر نیست و بدین است
و بدین روایت است از بعض تابعین که گفت دیدم عمر بن الخطاب رضی الله عنه که بر پشت شان اثر تازیانه
است پیش عبد الله بن عمر رفتیم و گفتیم که امیر المومنین را دیدیم که بر پشت شان اثر تازیانه است گفت
جان الله که ام است که امیر المومنین را تازیانه زد او را هر روزی خلوتی است که در آن خلوت محاسبه
نفس میکند و شب جمعه در بر داشته نفس خود را میزند و میگوید که چنان کردی و چنین کردی و آنچه شد

علی الا حتمام و علی رسول الصلو و السلام

فهرست کتاب کلمات طیبات

| مضمون | صفحه |
|---|------|
| باب اول از کتاب کلمات طیبات شتم است | ۱ |
| بر چهار فصل | |
| فصل اول در کاتب حضرت غوث الثقلین | ۲ |
| مکتوب اول در امر بکشتن و خود پندی و شمره آن ذکر | ۳ |
| آیات قرآنی که مناسب این معنی وارد گردیده | |
| مکتوب دوم در امر تبریدن از روز قیامت و محاسبه آن | ۴ |
| و شمره آن و ذکر آیات قرآنی مناسب این معنی | |
| مکتوب سوم در امتناع از تغافل و معذرت شدن بجهت | ۵ |
| دنیا و ذکر آیات قرآنی مناسب این معنی | |
| مکتوب چهارم در بیان نوانیت قلب شمره آن که از اشارت | ۶ |
| کلام الهی معلوم میشود و ذکر آیات قرآنی مناسب این معنی | |
| مکتوب پنجم در بیان ثمرات و فوائدیکه از ناپوشیده شدن | ۷ |
| حیات دنیاوی حاصل میگردد و ذکر آیات قرآنی مناسب این معنی | |
| مکتوب ششم در بیان ثمراتیکه از توجه و فکر نمودن | ۸ |
| در معنی آیه است بر یکم حاصل آید و ذکر آیات قرآنی | |
| مناسب این معنی | |
| مکتوب هفتم در بیان مقامات که سالک اگر بدان | ۹ |
| رسد چه شمره حاصل آید و ذکر آیات قرآنی که اشارت | |
| بان مقامات از آنها برآید | |
| مکتوب هشتم در بیان | ۱۰ |
| مکتوب نهم در بیان | ۱۱ |
| مکتوب دهم در بیان | ۱۲ |
| مکتوب یازدهم در بیان | ۱۳ |
| مکتوب بیستم در بیان | ۱۴ |
| مکتوب سی و دوم در بیان | ۱۵ |
| مکتوب سی و سوم در بیان | ۱۶ |
| مکتوب سی و چهارم در بیان | ۱۷ |
| مکتوب سی و پنجم در بیان | ۱۸ |
| مکتوب سی و ششم در بیان | ۱۹ |
| مکتوب سی و هفتم در بیان | ۲۰ |
| مکتوب سی و هشتم در بیان | ۲۱ |
| مکتوب سی و نهم در بیان | ۲۲ |
| مکتوب سی و دهم در بیان | ۲۳ |
| مکتوب سی و یازدهم در بیان | ۲۴ |
| مکتوب سی و بیستم در بیان | ۲۵ |
| مکتوب سی و یکم در بیان | ۲۶ |
| مکتوب سی و دوم در بیان | ۲۷ |
| مکتوب سی و سوم در بیان | ۲۸ |
| مکتوب سی و چهارم در بیان | ۲۹ |
| مکتوب سی و پنجم در بیان | ۳۰ |
| مکتوب سی و ششم در بیان | ۳۱ |
| مکتوب سی و هفتم در بیان | ۳۲ |
| مکتوب سی و هشتم در بیان | ۳۳ |
| مکتوب سی و نهم در بیان | ۳۴ |
| مکتوب سی و دهم در بیان | ۳۵ |
| مکتوب سی و یازدهم در بیان | ۳۶ |
| مکتوب سی و بیستم در بیان | ۳۷ |
| مکتوب سی و یکم در بیان | ۳۸ |
| مکتوب سی و دوم در بیان | ۳۹ |
| مکتوب سی و سوم در بیان | ۴۰ |
| مکتوب سی و چهارم در بیان | ۴۱ |
| مکتوب سی و پنجم در بیان | ۴۲ |
| مکتوب سی و ششم در بیان | ۴۳ |
| مکتوب سی و هفتم در بیان | ۴۴ |
| مکتوب سی و هشتم در بیان | ۴۵ |
| مکتوب سی و نهم در بیان | ۴۶ |
| مکتوب سی و دهم در بیان | ۴۷ |
| مکتوب سی و یازدهم در بیان | ۴۸ |
| مکتوب سی و بیستم در بیان | ۴۹ |
| مکتوب سی و یکم در بیان | ۵۰ |
| مکتوب سی و دوم در بیان | ۵۱ |
| مکتوب سی و سوم در بیان | ۵۲ |
| مکتوب سی و چهارم در بیان | ۵۳ |
| مکتوب سی و پنجم در بیان | ۵۴ |
| مکتوب سی و ششم در بیان | ۵۵ |
| مکتوب سی و هفتم در بیان | ۵۶ |
| مکتوب سی و هشتم در بیان | ۵۷ |
| مکتوب سی و نهم در بیان | ۵۸ |
| مکتوب سی و دهم در بیان | ۵۹ |
| مکتوب سی و یازدهم در بیان | ۶۰ |
| مکتوب سی و بیستم در بیان | ۶۱ |
| مکتوب سی و یکم در بیان | ۶۲ |
| مکتوب سی و دوم در بیان | ۶۳ |
| مکتوب سی و سوم در بیان | ۶۴ |
| مکتوب سی و چهارم در بیان | ۶۵ |
| مکتوب سی و پنجم در بیان | ۶۶ |
| مکتوب سی و ششم در بیان | ۶۷ |
| مکتوب سی و هفتم در بیان | ۶۸ |
| مکتوب سی و هشتم در بیان | ۶۹ |
| مکتوب سی و نهم در بیان | ۷۰ |
| مکتوب سی و دهم در بیان | ۷۱ |
| مکتوب سی و یازدهم در بیان | ۷۲ |
| مکتوب سی و بیستم در بیان | ۷۳ |
| مکتوب سی و یکم در بیان | ۷۴ |
| مکتوب سی و دوم در بیان | ۷۵ |
| مکتوب سی و سوم در بیان | ۷۶ |
| مکتوب سی و چهارم در بیان | ۷۷ |
| مکتوب سی و پنجم در بیان | ۷۸ |
| مکتوب سی و ششم در بیان | ۷۹ |
| مکتوب سی و هفتم در بیان | ۸۰ |
| مکتوب سی و هشتم در بیان | ۸۱ |
| مکتوب سی و نهم در بیان | ۸۲ |
| مکتوب سی و دهم در بیان | ۸۳ |
| مکتوب سی و یازدهم در بیان | ۸۴ |
| مکتوب سی و بیستم در بیان | ۸۵ |
| مکتوب سی و یکم در بیان | ۸۶ |
| مکتوب سی و دوم در بیان | ۸۷ |
| مکتوب سی و سوم در بیان | ۸۸ |
| مکتوب سی و چهارم در بیان | ۸۹ |
| مکتوب سی و پنجم در بیان | ۹۰ |
| مکتوب سی و ششم در بیان | ۹۱ |
| مکتوب سی و هفتم در بیان | ۹۲ |
| مکتوب سی و هشتم در بیان | ۹۳ |
| مکتوب سی و نهم در بیان | ۹۴ |
| مکتوب سی و دهم در بیان | ۹۵ |
| مکتوب سی و یازدهم در بیان | ۹۶ |
| مکتوب سی و بیستم در بیان | ۹۷ |
| مکتوب سی و یکم در بیان | ۹۸ |
| مکتوب سی و دوم در بیان | ۹۹ |
| مکتوب سی و سوم در بیان | ۱۰۰ |

| مضمون | صفحه |
|--|------|
| مکتوب هفتم در بیان فضل یکی بردگی از حضرت | ۱۹ |
| مکتوب هشتم در بیان | ۲۰ |
| مکتوب نهم در بیان | ۲۱ |
| مکتوب دهم در بیان | ۲۲ |
| مکتوب یازدهم در بیان | ۲۳ |
| مکتوب بیستم در بیان | ۲۴ |
| مکتوب سی و یکم در بیان | ۲۵ |
| مکتوب سی و دوم در بیان | ۲۶ |
| مکتوب سی و سوم در بیان | ۲۷ |
| مکتوب سی و چهارم در بیان | ۲۸ |
| مکتوب سی و پنجم در بیان | ۲۹ |
| مکتوب سی و ششم در بیان | ۳۰ |
| مکتوب سی و هفتم در بیان | ۳۱ |
| مکتوب سی و هشتم در بیان | ۳۲ |
| مکتوب سی و نهم در بیان | ۳۳ |
| مکتوب سی و دهم در بیان | ۳۴ |
| مکتوب سی و یازدهم در بیان | ۳۵ |
| مکتوب سی و بیستم در بیان | ۳۶ |
| مکتوب سی و یکم در بیان | ۳۷ |
| مکتوب سی و دوم در بیان | ۳۸ |
| مکتوب سی و سوم در بیان | ۳۹ |
| مکتوب سی و چهارم در بیان | ۴۰ |
| مکتوب سی و پنجم در بیان | ۴۱ |
| مکتوب سی و ششم در بیان | ۴۲ |
| مکتوب سی و هفتم در بیان | ۴۳ |
| مکتوب سی و هشتم در بیان | ۴۴ |
| مکتوب سی و نهم در بیان | ۴۵ |
| مکتوب سی و دهم در بیان | ۴۶ |
| مکتوب سی و یازدهم در بیان | ۴۷ |
| مکتوب سی و بیستم در بیان | ۴۸ |
| مکتوب سی و یکم در بیان | ۴۹ |
| مکتوب سی و دوم در بیان | ۵۰ |
| مکتوب سی و سوم در بیان | ۵۱ |
| مکتوب سی و چهارم در بیان | ۵۲ |
| مکتوب سی و پنجم در بیان | ۵۳ |
| مکتوب سی و ششم در بیان | ۵۴ |
| مکتوب سی و هفتم در بیان | ۵۵ |
| مکتوب سی و هشتم در بیان | ۵۶ |
| مکتوب سی و نهم در بیان | ۵۷ |
| مکتوب سی و دهم در بیان | ۵۸ |
| مکتوب سی و یازدهم در بیان | ۵۹ |
| مکتوب سی و بیستم در بیان | ۶۰ |
| مکتوب سی و یکم در بیان | ۶۱ |
| مکتوب سی و دوم در بیان | ۶۲ |
| مکتوب سی و سوم در بیان | ۶۳ |
| مکتوب سی و چهارم در بیان | ۶۴ |
| مکتوب سی و پنجم در بیان | ۶۵ |
| مکتوب سی و ششم در بیان | ۶۶ |
| مکتوب سی و هفتم در بیان | ۶۷ |
| مکتوب سی و هشتم در بیان | ۶۸ |
| مکتوب سی و نهم در بیان | ۶۹ |
| مکتوب سی و دهم در بیان | ۷۰ |
| مکتوب سی و یازدهم در بیان | ۷۱ |
| مکتوب سی و بیستم در بیان | ۷۲ |
| مکتوب سی و یکم در بیان | ۷۳ |
| مکتوب سی و دوم در بیان | ۷۴ |
| مکتوب سی و سوم در بیان | ۷۵ |
| مکتوب سی و چهارم در بیان | ۷۶ |
| مکتوب سی و پنجم در بیان | ۷۷ |
| مکتوب سی و ششم در بیان | ۷۸ |
| مکتوب سی و هفتم در بیان | ۷۹ |
| مکتوب سی و هشتم در بیان | ۸۰ |
| مکتوب سی و نهم در بیان | ۸۱ |
| مکتوب سی و دهم در بیان | ۸۲ |
| مکتوب سی و یازدهم در بیان | ۸۳ |
| مکتوب سی و بیستم در بیان | ۸۴ |
| مکتوب سی و یکم در بیان | ۸۵ |
| مکتوب سی و دوم در بیان | ۸۶ |
| مکتوب سی و سوم در بیان | ۸۷ |
| مکتوب سی و چهارم در بیان | ۸۸ |
| مکتوب سی و پنجم در بیان | ۸۹ |
| مکتوب سی و ششم در بیان | ۹۰ |
| مکتوب سی و هفتم در بیان | ۹۱ |
| مکتوب سی و هشتم در بیان | ۹۲ |
| مکتوب سی و نهم در بیان | ۹۳ |
| مکتوب سی و دهم در بیان | ۹۴ |
| مکتوب سی و یازدهم در بیان | ۹۵ |
| مکتوب سی و بیستم در بیان | ۹۶ |
| مکتوب سی و یکم در بیان | ۹۷ |
| مکتوب سی و دوم در بیان | ۹۸ |
| مکتوب سی و سوم در بیان | ۹۹ |
| مکتوب سی و چهارم در بیان | ۱۰۰ |

| صفحه | مضمون | صفحه | مضمون |
|------|--|------|---|
| ۱۵۳ | کلمات قدسیه آنحضرت | ۱۵۳ | کتاب پانزدهم |
| ۱۵۴ | وصیت نامه آنحضرت | ۱۵۴ | کتاب شانزدهم |
| ۱۵۵ | فصل چهارم در مکتوبات مولانا شاه ولی الله صاحب | ۱۵۵ | کتاب هیجدهم |
| ۱۵۶ | الدهلوی رحمه | ۱۵۶ | کتاب بیستم |
| ۱۵۷ | کتاب اول بنام مرزا صاحب | ۱۵۷ | کتاب نوزدهم |
| ۱۵۸ | کتاب دوم بنام مرزا صاحب | ۱۵۸ | کتاب بیستم در تحقیق وحدت وجود و شهود و جمیع |
| ۱۵۹ | کتاب سوم بنام مرزا صاحب | ۱۵۹ | کتاب بیستم در تحقیق وحدت وجود و شهود و جمیع |
| ۱۶۰ | کتاب چهارم بنام مرزا صاحب | ۱۶۰ | کتاب بیستم در تحقیق وحدت وجود و شهود و جمیع |
| ۱۶۱ | کتاب پنجم بنام محمد امین در تحقیق محل ازلیت آنحضرت | ۱۶۱ | کتاب بیستم در تحقیق وحدت وجود و شهود و جمیع |
| ۱۶۲ | و تعبیر وجود محبوب و بیان تقلید آنحضرت | ۱۶۲ | کتاب بیستم در تحقیق وحدت وجود و شهود و جمیع |
| ۱۶۳ | کتاب ششم بنام غلام محمد امین در جواب بعضی سائل | ۱۶۳ | کتاب بیستم در تحقیق وحدت وجود و شهود و جمیع |
| ۱۶۴ | کتاب هفتم بنام احمد محمد امین در دفع شبهات مکتوب | ۱۶۴ | کتاب بیستم در تحقیق وحدت وجود و شهود و جمیع |
| ۱۶۵ | حضرت محمد و... | ۱۶۵ | کتاب بیستم در تحقیق وحدت وجود و شهود و جمیع |
| ۱۶۶ | کتاب هشتم بنام محمد امین در کشف اسرار تفضیل | ۱۶۶ | کتاب بیستم در تحقیق وحدت وجود و شهود و جمیع |
| ۱۶۷ | نبوت بر ولایت | ۱۶۷ | کتاب بیستم در تحقیق وحدت وجود و شهود و جمیع |
| ۱۶۸ | کتاب نهم در سر قدیم بودن کلام محمد و نزول وحی | ۱۶۸ | کتاب بیستم در تحقیق وحدت وجود و شهود و جمیع |
| ۱۶۹ | بواسطه ملا... | ۱۶۹ | کتاب بیستم در تحقیق وحدت وجود و شهود و جمیع |
| ۱۷۰ | کتاب دهم در تحقیق بعضی اشعار حضرت مولانا دوم | ۱۷۰ | کتاب بیستم در تحقیق وحدت وجود و شهود و جمیع |
| ۱۷۱ | علیه الرحمة | ۱۷۱ | کتاب بیستم در تحقیق وحدت وجود و شهود و جمیع |
| ۱۷۲ | کتاب یازدهم در ذکر شمه از مناقب امام بخاری علیه الرحمة | ۱۷۲ | کتاب بیستم در تحقیق وحدت وجود و شهود و جمیع |
| ۱۷۳ | کتاب دوازدهم در بیان دلیل و اطمینان بر کفر ناجیه | ۱۷۳ | کتاب بیستم در تحقیق وحدت وجود و شهود و جمیع |
| ۱۷۴ | کتاب سیزدهم بنام عیوض الله حضرت شاه ابوبکر | ۱۷۴ | کتاب بیستم در تحقیق وحدت وجود و شهود و جمیع |
| ۱۷۵ | صاحب | ۱۷۵ | کتاب بیستم در تحقیق وحدت وجود و شهود و جمیع |
| ۱۷۶ | کتاب بیستم در تحقیق وحدت وجود و شهود و جمیع | ۱۷۶ | کتاب بیستم در تحقیق وحدت وجود و شهود و جمیع |
| ۱۷۷ | کتاب بیستم در تحقیق وحدت وجود و شهود و جمیع | ۱۷۷ | کتاب بیستم در تحقیق وحدت وجود و شهود و جمیع |
| ۱۷۸ | کتاب بیستم در تحقیق وحدت وجود و شهود و جمیع | ۱۷۸ | کتاب بیستم در تحقیق وحدت وجود و شهود و جمیع |
| ۱۷۹ | کتاب بیستم در تحقیق وحدت وجود و شهود و جمیع | ۱۷۹ | کتاب بیستم در تحقیق وحدت وجود و شهود و جمیع |
| ۱۸۰ | کتاب بیستم در تحقیق وحدت وجود و شهود و جمیع | ۱۸۰ | کتاب بیستم در تحقیق وحدت وجود و شهود و جمیع |